۱۷

اتفق اطباء الفرس والروم والهند على ان جميع الامراض تتولد من ستة اشياء كثرة
الجماع وقلة النوم بالليل وكثرة النوم بالنهار واحتباس البول وشرب الما

۸۸۴
۲۱۱۳۶۸

۱۷

۳۶۱

اتفق اطباء الفرس والروم والهند على ان جميع الامراض تتولد من ستة اشياء كثرة الطعام وكثرة الجماع وقلة النوم بالليل وكثرة النوم بالنهار واحتباس البول وشرب الماء بالليل

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم دربیان سخنان که نگاه دارد طبیب را از خطای در معالجه امراض و یاری دهند بر نیکوئی تدبیر و آن ده چیز است که ملاحظه آنها در معالجه هر مرض است اوّل ملاحظه نوع مرض است مثل آنکه گرم است یا سرد و خشک یا تر دوم ملاحظه سبب مرض است سیم ملاحظه قوت بیمار است یا قویست یا ضعیف چهارم ملاحظه مزاج بیمار است که بحسب اصل خلقت مزاج او گرمست یا سرد پنجم ملاحظه مزاج عارض بیمار است که چه مقدار دور شده است از مزاج اصلی ششم و هفتم ملاحظه سن بیمار است هشتم ملاحظه عادت بیمار است مثل آنکه بیمار عادت بزیاد خوردن دارد یا کم خوردن یا حرکت بسیار نمودن نهم معالجه فصول است دهم ملاحظه بلادیکه وطن بیمار است یا بلادیکه در آن جا بیمار شده است دیگر آنکه ملاحظه حال در وقت معالجه که گرم است هوا یا سرد بودن هوا در شب مثل صاف بودن هوا از گرد و غبار و دود و بخارها که آمیخته میشود با آن و آغشته میشود هوا باینها و واجبست بر طبیب که اول بار نظر کند در نوع مرض و سبب مرض که بیرونیست یا اندرونی خلطیست یا مزاجی پس بکوشد در برطرف کردن مرض باینکه وارد بدن سازد چیزی را که ضد مرض است و نفع میکند او را مثل آنکه مرض گرم را بدوای سرد علاج کند و مرض خلطی را بفصد یا باسهال علاج کند معالجه امراض قلب یعنی دل که گرمی مزاج دل و سردی آن سبب از خوردن غذاهای گرم و حرکت و مشقت بسیار و در سردی از خوردن غذاهای سرد و یا کم خوردن غذاها بشرطیکه از خواطر بیرون رود یا حرکت [illegible]

بسیار

شمائل صغیر بیاض [illegible] گرم چون آنان که در بیان جانب جنوبی ظاهرا است

بسیار علامت گرمی عظیم بودن نبض و درازی پس نمودن در جستن و در سردی صغیر بودن نبض که عبارت است از اینکه رگ جهنده در جستن کوتاه و باریک نماید و کم بیالا آید استفراغ در گرمی فصد باسلیق از دست چپ یا حجامت از میان شانه و مطبوخ فواکه باید خورد و در سردی نباید کرد هیچ یکرا معالجه ملوکانه در گرمی قرص کافور با آب انار یا شاهتره و آش ترش غوره و جوجه بخورند و در سردی شربت سیب که خوشبو کرده باشند بمشک تناول نمایند معالجه درویشانه در گرمی شیره جو با آب انار یا جو بو داده کوفته با آب انار و در سردی بولت بیدون ترنج و مصطکی جوشانیده و صاف نموده بنوشند در معالجه گرمی مزاج دل بدهند دوغ گاو با گل ارمنی و کشنیز خشک از هر کدام یکدرم طباشیر گهربا از مرکب نیم درم کافور نیم دانگ ۳ روز بچی در دلچی که هر روز همین دوا ها دا انرم کوفته بروی دوغ پاشیده باشند و اگر در این مرض تب باشد غذا با آب انار میخوش باید داد و اگر تب نباشد مرغچه یا ماهی آش باید داد و اگر تابستان باشد مکان بیمار باید خنک باشد و فرش کرده باشند از برگ بید و گل رخ و ریحان و شکوفه سیب و به و برگ مورد و نیلوفر و صندل و کافور را با گلاب سائیده بروی آن برگها بپاشند و پارچه کتان بالها آلوده بر سینه بیمار بگذارند یا با آب هیت الهاد و آب برگ خرفه و آب برگ انگور و برگ بار تنگ تر کنند و صندل و کافور را با آب بر سینه و دل بیمار بمالند و از تعب و بیداری و غضب و مجامعت و غم احتراز لازم دانند و در وقت خواب بپاشند آب انار و لعاب بزرقطونا با گل ارمنی و تخم خرفه و حقنه نفع میکند یا چیزی که جوشانیده باشند در آن جو مقشر و عناب و سپستان با آب برگ خرفه و هر گاه این مرض از سردی مزاج قلب باشد علامت صغیر بودن نبض است یعنی باریک و ضعیف بجهد شربت سیب که با اندک مشک خوشبو کرده باشند بخورد و بولت

منظمات
منظمات
منظمات
منظمات
منظمات
منظمات

بیرون ترنج و مصطکی بجوشانند و صاف آن را بنوشند با مشک بادو شاب یا با گلاب که جوش نینده باشند دران عود و مصطکی با آب پوست ترنج که افشرده باشند با آب برگ درخت ترنج که تازه باشند و بمالند بر سینه موم روغن که بعمل آورده باشند از تخم کشنیز و آب برنجوش و آب درمنه ترکی و روغن رسن و موم سرخ و خوشبو کرده باشند سینه را بمالیدن غالیه و باید بسیار کم کنند آشامیدن آب سرد را و اگر بایی دوا ها معالجه شود جوارش عنبر بخورد و غذای دراج که در روغن طعام پخته باشد که انفع الشیء غشی که از بسیاری دفع خلط بهم رسد خشک بیرون تابستان خشک خطرناک سبب خون بسیار رفتن از بدن یا عرق بسیار یا اسهال بسیار یا حرکت بسیار یا کم چیز خوردن یا حرکت بسیار از بدن رفتن مثل دمل و مثل ان علامت اینکه غشی بود از پوی ان اسباب که مذکور شد بهمرسد استفراغ نباید کرد معالجه علوکانه گلاب سرد بپاشند بر سر و رو و تناول با آبی که جوش نینده باشد دران دوشاب معالجه درویش نه بپاشند آب سرد بررو و بگذارند و نفس را بگیرند بگرفتن بینی و دمان و ساعد را محکم بربندند در این مرض باید بکار برند چیزهای خوشبو مثل کافور و صندل و گلاب فخور عود و ریاحین خوشبو نزدیک بیمار بگذارند و غذای جوجه مرغ و اگر این استفراغ بسبب هیضه باشد آب سرد بر او بپاشند و اگر از اسهال معده باشد یا از مسهل باشد که فعل زیاد کرده باشد بحمام روند و اگر از سبب قی باشد پاها را بمالند و به بندند و شیاف مسهل بکار برد و رب به و رب مورد بیاشامد و بگذارند بر معده گل سرخ و کافور که کوفته با گلاب خمیر کرده باشند و اگر این استفراغ از بسیاری عرق باشد بحمام نروند و پارا نه بندند و نفس را نگیرند بلکه آب سرد بر روی پاشند و بریزند بر سر و رو گلاب که جوش نینده باشند در او زاج و برگ مورد و بمالند بر بدن اقاقیا و حضض گلی که سائیده

بالند

باشند با روغن مورد و روغن شکوفه ضماد نمایند در جای خنک که ریحان های سرد فرش کرده باشند و اگر این استفراغ بسبب رعاف بسیار باشد بمالند دست و پا را و به بندند انها را و آنچه در باب رعاف مذکور شده همه را بکار دارند تتمه مهم اگر دار چینی را با مغز بادام بخاید و در وقت مجامعت بر قضیب مالد چندان لذت دهد که عقل از فاعل و مفعول زایل شود اگر مغز سر گنجشک را بر قضیب مالد از هرگز از وی سیر نشود از جهت سخت شدن ذکر دو درم تخم ترب در روغن کنجد جوشانیده چندانکه سیاه شود و بمالد چندان سخت شود که وصف نتوان کرد ایضا تخم گزر و نمک را کوفته و در مالش کرده و یک شبانه روز در آفتاب بگذارد و بعد از ان بر ذکر مالد بغایت سخت شود و نشاط افزاید آنچه شهوت را زیاد کند اگر عسل را با دارچینی و شیر گرم بیامیزد و بخورد نافع است ایضا اگر زردک را با مویز بجوشانند و بخورد نافع است ایضا اگر پیاز را با روغن زرد بریان کرده بخورد نافع است اگر خواهی مرد بسته را بگشائی بگیر مرغ سیاه را و بر سر چهار راه بکشی و زهره او را خشک کرده و خورد بسازی و با انگبین بیامیزد و پاره کندر در وی افکند و از ان سه مثقال بخورد بعد از ذکر و ذکر شده کرد زرشک ترنج را چون بکسی دهند که وسواس بر او چیره شده باشد وسواس را ببرد اگر زرشک ترنج را بزنی دهند که شهوت بروی غالب شده باشد آن شهوت را ببرد هرکه را کلب الکلب بگزد بادام تلخ بکوبد و بخورد و بران اندام مالد از آن زخم برهد و به شود اگر در باغ یا بستانی کرم بدید آید کرم بستانی دیگر بیاورند و در دیگی بپزند پس آب آن را در جای بستان بزنند کرمان جمله بمیرند یا بگریزند اگر تخم گزر دود کنند در زیر زنی که کودک در شکم او مرده باشد آن کودک مرده بیرون آید اگر سرگین گاو دود کنند ملخ بگریزد و در دام نزدیک نیایند و بگریزند چون ملخ بسوزانند هر ملخ که بوی او بشنود در حال بمیرد در الوقت فوراً باشد که آفتابی باشد اگر زهره گنجشک

بر قضیب مالد و جماع کند زن حامله گردد اگر خروس سفید در خانه نگهدارد ماران از ان خانه بگریزند زهره کبک اگر در چشم کشد شبکور ببرد و آب آمدن از چشم باز دارد چون آبله بر اطفال ظاهر شود رنگ کنند بر کف پای او حنا را که چشم وی از شر آبله ایمن باشد اگر خواهد بداند که زن آبستن پسر حمل دارد یا دختر شیر خود را در قدح دوشد که آب در او بود اگر شیر بر روی آب ایستد پسر است و اگر بته آب برود دختر است چون کسی را مار گزیده باشد او را خرچنگ دهند تا بخورد به شود اگر صندل سرخ را بسایند با آب کاهو و آرد جو را در او خمیر کرده در پای دندان علیل نهند در حفظ درد ساکن شود چهار چیز از بلای عظیم است اول مفلس دوم خانه ویرانی سوم همسایه بد چهارم زن سلیطه بطموس حکیم گفته تن درست آدمی در سه چیز است کم خوردن کم خفتن و کم مجامعت کردن معده را سه قسم باید کرد یک قسم از برای طعام خوردن و یک قسم برای نفس زدن و یک قسم از برای آب خوردن جالب حکیم گوید چهار چیز مرد را فربه کند اول جامه پاک پوشیدن دوم هر روز بحمام رفتن پی مجامعت سوم طعام چرب و شیرین خوردن چهارم بیغم بودن و چهار چیز تن را بیمار کند اول غم بسیار خوردن دوم طعام بیوقت خوردن سوم در شب آب بسیار خوردن چهارم در سیری چیزی خوردن و چهار چیز دل را بمیراند اول صحبت بازن داشتن دوم تنها نشستن سوم بیوقت چیزی خوردن چهارم بیوقت خفتن و چهار چیز آدمی را زنده دل دارد اول علم آموختن دوم نواختن سلطان سوم آواز خوش شنیدن چهارم عجایب دنیا را بسیار دیدن و چهار چیز بر پای ایستاده نشاید کرد آب ایستاده خوردن و زیر جامه پوشیدن و محاسن شانه کردن و چیز خوردن و پنج چیز کند دهان آورد هیچ خام خوردن و کل ارشور و سیر خام و گندم خام

و باقلای خام

و باقلای خام در آداب حمام رفتن هر کاریکه در حمام کنی یا در غیر حمام از نشستی و برخواستی هرچه باشد بسم الله بگو تا از شرکت شیطان ایمن باشی و در وقت غروب آفتاب و میان نماز شام و خفتن بحمام نروید که شیاطین در این وقت متفرق باشند از حضرت رسول صلعم روایت که هر که ایمان بخدا و روز جزا دارد باید بی لنگ داخل حمام نشود و چون برهنه شوید عورت را بپوشید تا شیطان نظر نکند و طمع ننماید و چون داخل آب شود قدری آب گرم بر سر بریزد و اگر تواند جرعه بنوشد که مثانه را پاک کند و طراوت جمال بیفزاید و الم از بدن بیرون برد و در این خانه اندک توقف کند و بگوید نعوذ بالله من النار و نسأله الجنة و تا هنگامیکه در حمام باشی مکرر همین کلمه را بگوی و در حمام آب سرد ننوشد که معده را فاسد گرداند و سفال به بدن نمالد که پیسی می آورد و بر پای نمالد که مورث جذام باشد و فوطه حمام بر روی نمالد که آب رو را می برد و گل سر بر سر نمالد که بی عزت و دیوث کند و در حوض که مظنه آمدن مخالفین مذهب و زنا کنندگان و امثال ایشان باشد نروید که باعث جذام شود و شانه در حمام بموی نزنید که موی تنک شود و بدن را بکیسه و مانند آن پاک کنید و یکروز در میان بحمام رفتن بدن را فربه کند و هر روز رفتن مورث سل شود و بی لنگ قرآن نخوانید و اگر عورت پوشیده باشد قصوری ندارد و بی لنگ داخل آب نروید که در آب ملائکه باشند و چون خواهید بحمام بروید اندک چیزی تناول کنید که صفرا و حرارت غلبه نکند و تا شکم پر نباشد که مزاج و بدن ضعیف شود و گاه باشد که بیم هلاک باشد و نظر بعورت مسلمانان نکنید و لعنت را نکشاید که مردم عورت شما را ببینند که این مرد ملعون باشد و هرکه نظر بعورت مسلم کند هشتاد هزار ملک لعنتی

کند وفرزند با پدر بحمام نرود که مبادا عورت پدر را ببیند ودر حمام مسواک نکنید که دندانها
ضعیف وبی قوة شود ومستحب است نوره کشیدن وتاکید بسیار شده که شیطان را دور
کند وآفات وامراض دفع نماید وبدن را از کثافت وچرک وبوی بد پاک کند واز جمله اخلاق
انبیاست وزیاده از یکماه ترک نوره نباید کرد که فضل وثواب نماز بسیار کم میشود تا انکه
گویا نماز نکرده وچون اراده نوره کشیدن کند اول بانگشت بردارد وببوید وبر بینی نهد
وبگوید اللهم ارحم سليمان بن داود كما امرنا بالنورة وتا بدنرا نوره اندوروز
چهارشنبه نوره نگذارد که روز نحس وبیم برص باشد وحدیث است که بعد از نوره تمام
بدنرا از سر تا پا حنا بمالید که حنا بعد از نوره دفع پریشانی ودیوانگی وپیسی وجذام کند
وچون نوره در بدن باشد نباید نشست که علة باد فتق بهم میرسد حضرت رسول صم
فرمود بجناب علی ع که یا علی یکدرهم در خضاب بهتر است از هزار درهم در غیر او در راه خدا ودر
خضاب چهارده خصلت است بیرون میکند بادها را از گوشها وروشن میکند چشم را ونرم
میکند پرده بینی را وخوشبو میکند بوی دهن را وسخت میکند گوشت پای دندانها را وبرطرف
میکند الغر را وکم میکند وسوسه شیطان را وخوشحال میشود باو ملائکه ومؤمن وخشمناک
میشود کافر واین زینت وبوی خوش است وحیا میکند از او منکر ونکیر واین براءة است
از برای او در قبر وحضرت صادق ع فرمود که باید زینت کند احد از شما روز جمعه وغسل کند
وبکار برد بوی خوش را وشانه کند وبپوشد پاکیزه ترین جامه خود را ومهیا شود از
برای جمعه وباید که باشد در این روز سکینه ووقار ونیکو کند عبادة پروردگار خود را
وباید که بجا آورد صدقه بقدر استطاعت وکسیکه مسح کند روی خود را بطلاب نرسد یا ودر

ازروز بلاهم وفقر

ازروز بلاهم وفقر از حضرت صادق ع منقول است که کسیکه بگیرد ناخن خود را روز
پنجشنبه وبگذارد یک ناخن را از برای جمعه برطرف میکند حق تعالی از او فقر را عبدالله بن ابی یعفور
گفت عرض کردم بخدمت حضرت صادق ع که بگردم فدای تو مردمان میگویند طلب نزول
رزق کرده نمیشود بچیزی که برابری کند با تعقیب نماز صبح از طلوع صبح تا طلوع آفتاب الحضرت
فرمود بلی اما خبر دهم ترا به بهتر از او پس فرمود که او گرفتن شارب وناخن است در روز جمعه
که امانست از جذام وجنون وبرص وکوری واگر محتاج نباشی بگرفتن ناخن حک کن بر
سوهان وبمال بران ناخن کارد یا مقراض را از ابی جعفر ع منقول است که کسیکه بگیرد از ناخن
وشارب خود هر جمعه وبگوید در وقت گرفتن ابتداء را بسم الله وبالله وعلى سنة
رسول الله محمد وآل محمد صلوات الله عليهم اجمعين ساقط نمیشود از او
ریزه ناخنی وریزه موئی مگر انکه مینویسد الله تعالی از برای او بعوض این ریزها ثواب آزاد کردن بنده
وصاحب مرض نمیشود مگر مرضی که در ان مرض رسیده باشد اجل او وکسیکه ناخن بگیرد
روز جمعه ابتدا کند بانگشت کوچک دست چپ وختم کند بانگشت کوچک دست راست
از ائمه علیه السلام منقول است که اگر کسی احتباس بول وغایط کند نماز شی مقبول
نباشد وچنان باشد که در دامن داشته ودر پای درخت که میوه داشته باشد
ننشیند که ملائکه انجا ساکن باشند ودر آب ایستاده فراموشی آرد وچون عورت را
برهنه کند بگوید بسم الله تا شیطان نگاه نکند ودر خلا بسیار توقف ننمایند که مورث
بواسیر باشد ودر روایت دیگر جراحت بجای بواسیر وارد شود ومسواک نکند
که مورث بوی دهن باشد مرویست از ائمه ع که در مسواک دوازده خصلت سنت

انبیاست ع دهن را پاک کند وچشم را جلا دهد والله تعالی راضی شود ودندانرا سفید کند وبیخ دندانرا
محکم سازد وگوشت ازاقوت دهد واشتها آورد وبلغم ورطوبات را رفع کند
وقوة حافظه بیفزاید وحسنات مضاعف شود وملایکه را خوش آید ومستحب است
در وقت هر وضوء نماز مسواک کردن لا اقل با انگشت که دو رکعت نماز با مسواک
افضل است از هفتاد رکعت بی آن ومسواک پیش از وضو باید کرد مرویست که اگر چیزی
دفع مرگ تواند کرد سنا باشد واگر مردم بدانند که چه منفعت در روغن بنفشه است او را بدو
مثقال طلا بخرند وامان است از بیمی وجذام وبرص وجنون وفالج ولقوه سنا ومویز
سرخ بی دانه وهلیله زرد وسیاه وکابلی واجزاء مساوی معجون ساخته مقدار سه درم
ناشتا وسه درم وقت خواب تناول کند مرویست از حضرت صادق ع که موسی علیه السلام
از رطوبت وبلغم از حق تعالی شکایت کرد حق تعالی بزبان بی زبانی فرمود هلیله وبلیله وآمله
اجزاء مساوی گرفته با روغن گاو چرب کن وباعسل معجون ساز واستعمال نمای پس حضرت
صادق ع فرمود که این همان معجون است که شما اطریفل صغیر میگوئید شفای هر علت است
مکرمورث مرویست که عسل دوای هر کوفتی است واگر کسی هر ماه یکمرتبه عسل بخورد از همه امراض
ایمن باشد صبر سقوطری ومر وکافور رباحی مساوی هم کوفته واز حریر بیخته مثل سرمه در
چشم کشند رمد ودرد چشم وضعف باصره را نافع باشد ودر روایت دیگر همین
صبر ومر مذکور است بی کافور فرموده اند که اگر ماهی یکمرتبه در چشم کشند همه امراض را از سر
دفع نماید دانکه فدا استعمال عسل در احادیث یک انگشت وسه انگشت وماهی یکمرتبه و
مثل این وارد شده نه انکه هر قدر وهر وقت ودر هر حال که خواهند بخورند وتوقع شفا

دالشه

داشته باشد پیاز بلغم را ببرد وخون صاف کند ودهن را خوشبو کند وعقل را بیفزاید
واعصاب را محکم سازد ومجامعت را اعانت کند وگوشت دندانرا محکم گرداند و
مرویست که چون داخل بلدی شوید از پیاز آن بخورید که تغییرات آب وهوا را نافع است
مرویست که در طعام دوازده خصلت است که لازم است دانستن آن چهار از آن
فرضست که بدانی این نعمت از خداست وراضی باشی بآن وبسم الله بگوئی ه
وشکر کنی وچهار دیگر سنت است که آن نشستن است پیش از طعام وبر جانب چپ
نشستن وباسه انگشت خوردن وانگشتان لیسیدن وچهار خصلت ادب است اول از پیش
خود چیزی خوردن ولقمه را کوچک کردن وبسیار جاییدن ونگاه بر روی مردم نکردن
وچون از طعام فارغ شود بگوید الحمد لله الذي اطعمنا في جائعين وسقانا
في ظامئين وكسانا في عارين وهدانا في ضالين وحملنا في راجلين
وآوانا في ضاحين واخدمنا في عانين وفضلنا على كثير من العالمين
بدانکه آداب آشامیدن آب آنست که روز ایستاده آشامیدن آب افضل است برای
قوت وصحت بدن وهضم طعام وشب نشسته که ایستاده مورث صفرا است وعرق جذام را
بحرکت آورد وآشامیدن آب باید بسه نفس باشد که بغیر آن باعث وجع سپرز شود
وبسه نفس آشامیدن افضل است مرویست که سرکه عقل را زیاد کند ودلرا زنده گرداند
وگوشت دندانرا محکم گرداند وصفرا را بشکند ونان با سرکه خوردن کرم معده را بکشد
وشهوت زنا قطع کند ومرویست که سرکه در خانه مثل مرد صالحیست که دعای وسعت
رزق برای اهل خانه کند قاووت بوجر آلهی ساخته شده گوشت برویاند واستخوان
که قاووت گویند

[illegible]

سخت کند و برص برد و بلغم و صفرا قطع کند و هفتاد نوع بلا دفع نماید و اگر بعد از طعام بخورند
معده هضم باشد و روایتی آمده که مردان قادوث با شکر بخورند که ایشان را مضر باشد و اگر
هفت مرتبه با آب بشویند بعد از آن اقلیم دیگر بریزند تب را ببرد و تقویه ساق و قدم کند
و کسی که بمرض برسام مبتلا گشت امام جعفر علیه السلام فرمود قادوث جو بیاشامد دو مرتبه
بیشتر نیاشامید که شفا یافت و قادوث عدس تشنگی بنشاند و معده را قوت دهد
و هیجان خون را ساکن گرداند و حرارت اندرون را بنشاند و دوای هفتاد علت بود و پرورش
کرد بنی را حیض غلبه کرده بود تا آنکه مشرف بموت شده بود امام محمد باقر ع فرمود قادوث
عدس آشامید صحت یافت بجهت ناخوشی بواسیر هلیله سیاه دو مثقال بلیله دو مثقال آمله ۳
مقل شش مثقال آب کال بقدر ضرورة حب نموده روزی یکمثقال و نیم بخورند مع آب گرم
بجهت ماده بزرالبنج مثقال تخم شنبلیله پنج مثقال آرد باقلا پنج مثقال آرد گندم بهارش پنج مثقال ۵
پوست خمرهندی سه مثقال ذل کبوتر پنج مثقال ضماد کرده بر روی ماده گذارد اکلیل الملک پنج مثقال بزرالبنج مثقال
تخم شنبلیله پنج مثقال ابریشم مقراض کرده دو مثقال آرد باقلا پنج مثقال آرد گندم پنج مثقال ۵
حصه تمر پنج مثقال ذل کبوتر سه مثقال روغن کنجد پنج مثقال موم سفید ۵ شیر گاو داخل او کرده ضماد کنند
ایضا سفیداب نقره ۲ مردارسنگ ۲ موجوب ۲ کافور قیصوری نیم مثقال موم سفید ده مثقال روغن
کنجد ده مثقال فاعله ابوعلی سینا گوید که هر که فلفل سفید و کندر سفید و زعفران از هر یک ده
درم و مغز فندق و مویز سیاه از هر یک پنج درم کوفته و بیخته و با عسل کف گرفته بیامیزد
و هر روز دو درم بکار برد هر چیز که فراموش کرده باشد بیادش آید و در جمیع عمر حفظ
او نیکو شود و اگر هفته مشغول هر چیزی شود بحد کمال رسد ان شاء الله الرحمن

لعاج لقمان

خورش

لعاج لقمان شنیدم که لقمان پسر را از مهر بانگذر زد فرمود کی نیک چهر مخور طعمه جز خسروانی
که جان یابد از آن خورش پرورش مجو کام جز از لب نوش خند میارام جز در دواج پرند
بهر خط خانه بنیاد کن وزان خاطر دوستان شاد کن بگفت ای پدر پند ممکن برای
بگفت ای پسر سوی مغز گرای چنان کیر بر خویشتن لقمه تنگ که آید بکامت چه شکر شرنگ
براحت بخسب انقدر تا توان که خارا بدت زیرش پرنیان بدانگونه کن جای در هر دلی
که هر جا روی باشدت منزلی صبا پند لقمان با رای و هوش گرفت از او هوش ان از جان نیوش
قال امیر المؤمنین ع اربعة تزید فی العمر التزویج بالابکار والنوم علی الیسار والاغتسال
فی الماء الحار واکل التفاح بالاسحار فائده اگر گوش کسی درد کند برگ تازه انار افشرده آب
آن را در گوش چکانند فی الفور درد ساکن شود چون زیره کرمانی را در سوراخ مورچه بریزند همه بگریزند
از آنجا و دیگر عود نکنند اگر موش را بگیرند و دم او را ببرند و در خانه دود کنند همه موشان
از آنخانه البته بگریزند چون کسی را مار گزیده باشد جوجنک را دو نیم کرده بر زخم ببندند زهر فرو نشیند
جهت پوست تخم مرغ را با شکر بکوبد چون سرمه در چشم کشد سفیدی چشم را ببرد اگر چه سفیدی کهنه شده باشد
اگر دل شتر را بخورد زن دهند آبستن شود از جهة دفع دانها بگیرد در بدن پیدا می شود ۳ وصله
نمک را بردارد و بر آن دانها بمالد و ۳ نوبت بر آن خواند که لو انزلنا هذا القرآن تا آخر سوره حشر
و در تنور اندازد و علی الفور باز گردد و دفع آن زحمت شود باذن الله و ایضا نقل است که بر ۳ دانه
جو بخواند و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار و آن ۳ دانه
جو را بر دانها بگرداند و در جائی دفن کند در اول ماه هر گاه آن جوها پوسیده شوند آن زحمت برطرف شود
نه چندان بخور کز دهانت بر آید نه چندان که از ضعف جانت بر آید چون کسی خواهد درد دندان

نبیند باید در وقت دیدن ماه نو نظر کند که گوشت لب و کام است در آن ماه نخورد با بی طرفی که نذرت
لله ان لا آکل لحم البقر ولا البقر باء فی هذا الشهر پس زبان را با طراف دندانها بگرداند پس مرغ
چنین کند در آن ماه درد دندان نه بیند و به تجربه رسیده است بدانکه حق تعالی بنده را ابتلائی و دردی
مبتلا نکند الا که دوائی باشد او را که بدان معالجه کنند و هر صنفی از درد را صنفی از دوا است
و تدبیر آنست که اساس تن بر مثل پادشاهی و رعیت است و پادشاه دل است و عمال رکهاند
که امر پادشاه را بهمه شهرها و جود می رسانند و خانه ملک تن است و لشکر ملک دست و پا ه
و چشم و زبان و خزانه ملک سینه است اما دست انچه ملک خواهد پیش آورد و پا انچه
خواهد ببرد و چشم انچه از ملک پوشیده باشد بنماید از برای آنکه ملک در پس پرده است
هر چه بدو رسد بواسطه حواس باشد و چشم دو چراغند که نگاهداشتی بدایشانست
و گوش انچه ملک خواهد بدو رساند و زبان ترجمان ملک است و او را الات چند می باید در
ادای رسالت باد دل و بخار معده و باد لب و سخن وقتی تمام شود که در بینی بگردد از جهة
آنکه بینی سخن را هموار آید و هم چنین بویهای ناخوش و خوش را بملک می رساند و ملک را ه
دو دربان است که عبارت از دهان و فرج باشد هر چه بد را اند و بد برند بارادت ملک است
و پنهان او بیارند و ببرند و آوردن و بردن ایشان بچهار خدمتکار است که از قوای اربعه
گویند جاذبه در آورد ماسکه نگاه دارد هاضمه هضم کند دافعه بیرون کند و خدمت این چهار
چهار کیفیت میکند و آن گرمی و سردی و خشکی است و ارواح ۳ اند روح حیوانی و جای او دل است
و روح طبیعی و جای او در جگر است و روح نفسانی و محل او دماغ است و امور طبیعی هشت است
اول ارکان که عبارت است از آتش و باد و هوا و خاک دویم امزجه که عبارت است از صفرا
وخون

وخون و بلغم و سودا سیوم اعضا چهارم ارواح پنجم افعال ششم قوای نفسانی و امور ضروری
شش اند حرکت و سکون و خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری و استفراغ و احتباس
و هوا و اعراض نفسانی پس وقتیکه امور ضروری را اعتدال باشد امور طبیعی را استقامت
و اعتدال باشد و حفظ صحت بواسطه آن حاصل آید و از اعراض نفسانی شادی و غم است
و محل آن دل است و ملک را ثواب و عقابی هست ثواب آن بشادی است و عقاب او
باندوه و رکها راه گذار اند از عمال بملک و از ملک بعمال و مصداق این قول آنست که چون
دارو تناول کند رکها آن دارو را بموضع درد برسانند بدانکه تن بمنزله زمین است اگر
عمارت آن کنند و آب دهند نه زیاده از ما یحتاج که غرق شود و نه کمتر که خراب شود و کشت او
بقا یابد و گیاه در او بروید پس غذاهای صالح باید خورد و باید که موافق مزاج چیست
و عاقبت کار در نظر آورد و بدانکه انچه موافق مزاج است اگر زیادت تناول کنی فساد
آورد و اگر بقدر ما یحتاج خوری گوارش آورد و میوهها در وقت رسیدن بهتر باشد از غیر
وقت و چون طعام خوری دست را کوتاه کن بیشتر از آنکه سیر شوی و تو را اشتها باقی باشد
که آن سبب صحت تن و زیادتی عقل باشد و غذاهای سرد در تابستان موافق مزاج است
و غذاهای گرم در زمستان و غذاهای معتدل در بهار و خزان و چون طعام خواهی خوردن
ابتدا بچیزی کن که سبکتر باشد نسبت با مزاج تو و زود تر هضم شود و می باید که خوردن تو
در روزی الوقت باشد که هشت ساعت از روز گذشته باشد بعد از هشت ساعت
چیزی بخور بر این ترتیب و طعام باندازه قوه هاضمه خور و آب بر سر طعام مخور تا هضم شود و من
صفت کم شرابی را که خوردن آن حلال باشد بستان مویز منقی ده رطل و پاک بشوی

و در ظرفی کن و آب صاف چندان بران ریز که از مویز آب چهار انگشت زیادت شود
و در زمستان ۳ شبانه روز بگذار و در تابستان شبانه روزی و بعد از آن مویز را بمالد
و بپالاي و صاف کن و او را در دیگ دیگی ریز و با آتش نرم بجوشان تا وقتی که دو
دانگ او برود بعد از آن یک رطل عسل مصفی بستان و بران ریز و بجوشان تا مقداری
و بجد اول رساند و کف بردارد و در انجا ریزد و از زنجبیل یکدرم و زعفران یکدرم و قرنفل
نیمدرم دارچینی نیمدرم سنبل نیمدرم مصطکی نیمدرم عود نیمدرم هر یک را جداگانه بکوب
و بیز و همه را در کیسه کن و سر کیسه را محکم به بند بعد از آن چوبی پهن بردار و ریسمانی
دراز بر سر کیسه بند و در چوب محکم کن و این کیسه را با عسل در دیگ انداز و بجوشان و دم
بدم کیسه را بمال و آتش باید که نرم باشد پس صاف کن و سرد کن و در ظرفی پاک کن و ۳
ماه بگذار و مهر کن و نگشا درین ۳ ماه و چون این مدت بگذرد بردار و هر آشام یک روقیه بدو
روقیه آب و چون طعام خوری باندازه ازین شراب ۳ قدح بیاشام پس از طعام که نفع در آن ۵
شبانه روز از درد نقرس و بادهای سرد ایمن باشی و تن تو درست باشد و رنگ روی تو
سرخ و مغز را زیادت کند و حفظ را بیفزاید و هضم طعام کند و پس از آن اندک آب میخور چه
صلاح تن و فساد او بخوردن و آشامیدن است باذن الله تعالی و بدانکه نفس تابع مزاج است
و مزاج تابع هوا است و بواسطه گرمی و سردی هوا مزاج و صورت از حال خود بگرداند و چنین
هوا معتدل باشد مزاج نیز باعتدال آید از برای آنکه بنای تن بر چهار چیز است مره صفرا و خون
و بلغم و مره سودا اما خون گرم و تر است و بلغم سرد و تر و صفرا گرم و خشک و سودا سرد و خشک
پس حق تعالی این چهار خلط را بر چهار موضع تفرقه کرد پس سر و بینی و گوش و چشم و دهان و حلق
ارخفن است

لشت
ارخفن است و سینه از بلغم و شراسیف از مره صفرا و زیر شکم از مره سودا و بدانکه خون سلطان
در تن و وارث عزیز منشاء او از دل است و از دل بجگر و دماغ میرسد و قوام تن و قوت
او بجان است و چون خواهی بخسبی اول بر دست راست بخسب بعد از آن بر دست چپ
بعد از آن بر دست چپ بعد از آن خواب بر دست راست کن و عادت کن که در شب
برخیزی چون از شب پاره مانده باشد و در مبرز بسیار نشستن عادت مکن که دردهای
پنهان آورد و دیگر آدم را چهار حالت است حالت اول پانزده سالگی کودکی و حس
و رشیب او است و درین حالت در تن او سلطنت از خون است و حالت دویم
از پانزده سالگی تا سی پنج سالگی سن جوانیست و سلطنت صفرا است و غلبه
او است و حالت سیوم از سی و پنج سالگی تا شصت سالگی غالب تر این سودا است و این را
سن کهولت گویند و تن محکم تر باشد و مکرها بیشتر و حالت چهارم سلطنت بلغم است
و ابتدای پیریست و درین حالت بسیار چیزها که کراهت دارد پیدا میشود تا حدیکه پیش
مردم بخسبد و در وقت خواب بیدار باشد و چیزها فراموش کند و احوال روزگار جوانی را
یاد کند و تا آخر عمر روز بروز در نقصان باشد و چون خواهی که حجامت کنی باید که دوازده
روز از ماه گذشته باشد و چون ماه روی در نقصان نهد حجامت مکن بواسطه آنکه خون زیاده
شود بزیادتی ماه و ناقص شود بنقصان ماه و این وقتی باشد که خون فاسد در تن باشد
اما اگر احتیاج افتد در نقصان ماه فصد کنند و حجامت و بدانکه حجامت خون از رگهای خرد
برکشاند و مصداق این قول آنست که حجامت ضعف و سستی پیدا کنند چنانچه فصد و حجامت
بسر کردن خون از سر بکشد و درد دندان را سود دهد و حجامت میان شانه خفقان را

که از امتلا باشد سود دارد و دردهای کهنه که در گرده و مثانه باشد ببرد و حیفی بکند
و باید که موضع حجامت را اول چرب کنند و بعد از آن محجمه بر او نهند و باهستگی بمکد و چون
در زمستان خواهد که فصد کند باید که اول آب گرم بر موضع فصد ریزد تا خون ظاهر شود
و باید که پیش از فصد و حجامت بدوازده ساعت ترک صحبت زن کرده باشد و در
روزیکه حجامت کند هوای صافی باشد و هیچ ابر و باد نباشد و در روز فصد و حجامت
بحمام نرود که آن دردها پیدا کند و چون حجامت کردی خرقه نرم از حریر بر او بند و اگر زمستان باشد
مقدار جوز از تریاق فاروق بخورد و اگر تابستان باشد قدری سکنجبین عسلی بخورد و اگر
چنین کردی امان یابی از لقوه و برص و جذام باذن الله تعالی و چون فصد کردی طعام شور
مخور که آن جرب پیدا کند و اگر زمستان باشد گوشت تیهو مفید باشد و اگر تابستان باشد
از آن شراب که صفت کرده شد قدحی بخورد که دفع قولنج و باد بواسیر کند و درد دندان پیدا کند
و خوردن پیاز کلف در روی پیدا کند و بعد از فصد خوردن گوشت قدید و شوربا وجوب
پیدا کند و بسیار خوردن گرده گوسفندان مثانه را سود دارد و در حالت پیری در حمام رفتن
قولنج پیدا کند و هر که بعد از مجامعت بول نکند سنگ مثانه پیدا کند و دو شب مجامعت کردن
با زنی بی آنکه غسل کند فرزندی که پیدا شود دیوانه باشد و هر که تخم مرغ بسیار خورد سپرزش
زحمت دهد و خوردن گوشت خام کرم در شکم پیدا کند و خوردن انجیر بسیار شپش در جامه
پیدا کند و آشامیدن آب سرد بعد از آنکه چیزی گرم خورده باشد دندان را از پای آورد و بسیار
خوردن گوشت گاو و وحوش ذهن را بفساد آورد و فراموشی پیدا کند و چون در حمام رفتی
پنج کف آب گرم بیاشام تا امان یابی از درد شقیقه و سر و بدانکه ترکیب حمام ترکیب
تن است

تن است و بهترین حمام آن است که بنای آن قدیم باشد و بزرگ باشد و هوای او خوش
باشد و آبش شیرین باشد و آتش بقدر مزاج آنکس باشد گرم او و چون در حمام شوی باید
که نه سیر باشی و نه گرسنه و حمام را چهار خانه است هم چنانکه مزاج را خانه اول سرد و خشک است
دویم سرد و تر سیم گرم و تر چهارم گرم و خشک و در روزی دو مرتبه بحمام مرو و هر که خواهد او را
درد مثانه نباشد باید که بول را نگاه ندارد و اگرچه بر سر اسب باشد و هر که خواهد او را
درد معده نباشد باید که آب در میانه چیز خوردن نخورد و چون از طعام خوردن فارغ شود
ساعتی صبر کند و چون در میانه طعام آب خورد طعام خام بماند و معده را ضعیف کند
و هر که خواهد او را درد سرین و بواسیر نباشد باید که هر شب هفت عدد خرما بروغن گاو
چرب کرده بخورد و هر که خواهد که قوه حافظه اش زیاده شود باید که هر صباح هفت مثقال مویز بخورد
و هر که را فراموشی زحمت دهد باید که هر روز قدری زنجبیل با عسل بخورد و هر که خواهد که عقل او زیادت
شود باید که هر روز ۳ هلیله پرورده بخورد و هر که خواهد که ناخن او خراب نشود و زرد نگردد باید
که در روز پنجشنبه بگیرد و هر که خواهد که در زمستان دفع زکام کند باید که هر روز قدری عسل بخورد
و نرگس را بوی کند و هر که خواهد در تابستان دفع زکام کند باید که هر روز خیاری بخورد و از آفتاب
احتراز کند و هر که خواهد که تن او نیک باشد و گوشت او اندک باید که در شب طعام کمتر خورد
و هر که خواهد که جگر او از حرارت متألم نشود باید که چند برگ کاسنی با شکر بخورد و هر که بعد از خوردن شیر
پاره پنیر بخورد دندان او خراب نشود و هر که خواهد که در تابستان یرقانش نباشد باید که چون
در خانه بگشاید فی الحال در خانه نرود و هر که خواهد که در تن او باد زحمت ندهد باید که هفته یک
نوبت سیر بخورد و هر که خواهد که طعام زود هضم شود باید که بر دست راست خسبد و هر که خواهد که بلغم زحمت

اونشود باید که درحمام بسیار رود و مجامعت بسیار کند و هر که خواهد که فربه شود اورا باید که شیر
تازه بخورد و ریاضت کمتر کشد و نظر بچیزهای خوب کند و هر که خواهد که سودا اورا بسوزاند باید که بسیار
قی کند و نوره بکار دارد و روغنهای گرم مالد و آب گرم برتن ریزد و در تابستان چون بکند باید که
چیزهای خنک خورده باشد که بحد اعتدال بود و بدانکه بسیار خفتن دراز زمان آورد لاغر او فقی
که خالی باشد از طعام و فربه را سود آورد و اما مسافر باید که آب منزل دویم را با آب منزل
اول بیامیزد و اگر آب اول نیکو نباشد خاک مقام خود باید که با آب هر منزل بیامیزد و چون
صافی شود بیاشامد و بهترین آب آنست که چشمه آن از جانب مشرق باشد و سفید باشد و بعد ازین
آنست که از شرق تابستانی رود و مغرب تابستانی بسبب آنکه در زمستان گرم باشد و در تابستان
سرد و شکم را نرم دارد و خداوند تب را سود دارد و چون خواهی که مجامعت کنی در اول شب
صحبت مکن بسبب آنکه رگها ممتلی باشد و معده پر باشد و قولنج از این پیدا شود
و چون صحبت خواهی در آخر شب کن که امید فرزند باشد و صحبت وقتی کن که از عالی باز گرده
باشد و اثر شهوت در زن دیده باشی و باید که زن پاک باشد و چون از صحبت فارغ
شوی بر دست راست بخسب و در حال برخیز و بول کن تا از سنگ مثانه ایمن باشی
و بعد از آن غسل کن و قدری مومیائی با آب عسل بیامیز و بیاشام و بسیار صحبت مکن
که تا تن ضعیف نشود و دیگر اینکه الثقات … کسی که کو دیدم بسیار وقت
چنین خوردم و چنین کردم و زیانم نداشت بواسطه آنکه او از زمره آدمیان نیست
والامور کلها بید الله سبحانه … جوشانده عناب ده دانه سپستان ده دانه بنفشه ۲ م … شاهتره ۲ م
برسیاوشان ۲ م بسفایج ۲ م … خیار ۲ م ترنجبین ۵ م روز دیگر نیلوفر ۲ م … ۲ م

و هر که

و هر که ترسد از ریختن دندان و تباه شدن آن بروی باد که بعد از خوردن شیرینی
فوری نان درد نان کیرد و بخاید و هر که خواهد که مبتلا نشود بدرد دندان بروی باد
که بعد از خوردن شیرینی آب سرد نخورد و هر که خواهد دفع بلغم کند هر روز قدری اطریفل
خورد بدانکه شرط مسافر آنست که از کرابه برحذر باشد و نه شکم تهی دارد و نه ممتلی
که از این هر دو حال خطر باشد و وقت حرکت باید که غذاهای خنک خورد
چون آب غوره و خل زیت و مانند این و سفر در شب زیان دارد کسی که لاغر باشد
و سود دارد کسی را که فربه باشد بدانکه آب چاه چون خوش طعم بود سبک و سود
مند است و آب ایستاده در حوض و دریا و شورستانها گرم و گران باشد و بر
خوردن آن ملاومت نمودن ماده صفرا را زیاد کند و سبب مضرت او آنست
که بر یک جای ایستاده باشد در بیان آبستن شدن زنان بنفشه با روغن
نرخان بکرباس بپیچد و بردارد آبستن شود هر زنی که بچه در شکمش مرده
باشد زردک را دود کند بچه پائین آید دفع درد سر شیره کاهو با کافور
در دماغ چکانند نافع است درد گوش یک ورق کاغذ با سر درم موم
شمعاکی و در گوش کذارد و سرش را روشن کنند تا بسوزد نافع است در باب
کری زهره گاو با روغن … گرم کند و در گوش چکاند نافع است سیر خام هر که بخورد
کرم معده را بکشد و هر که سیر بخورد کرم دندان بکشد و درد سر را نافع بود روغن
زیتون بر جایی که مو رفته باشد باسمه بمالد موی در آید هر که میانه …
بر موی مالد سیاه شود بچه آبستن شدن زنان زرنیخ و جوز در پنبه پیچد

و بر گیرد و … بنویسد و با خود دارد آبستن شود بفرمان الله تعالی نوع دیگر
آنست که زن از شهوت سیر نشود علاجش آن بود که زهره کبک با آب شرب
و زهره کرگ در پنبه بپیچد و با خود بر گیرد آبستن شود اگر هزار پا در گوش رود
بارها بتجربه رسیده است روغن کنجد در آن بچکانند یا بمیرد یا بیرون آید حب سرفه
کتیرا ۱ م صمغ عربی ۱ م رب سوس ۱ م نشاسته ۱ م حضض مکی ۱ م مغز بادام مقشر ۱ م
تریاک نیم م جمله کوبیده بیخته بالعاب به دانه حب ساخته بقدر فلفل …
شبی بقدر حاجت بخورد جهت درد دندان بذر البنج را بجوشانند و آب او را در دهان
نگه دارد ایضا کتیرا با غلاف … را بکوبید در بن دندان بریزد نافع است ایضا اقاقیا را
در دندان کذارد نافع است ایضا خشخاش را بکوبد در دندان بریزد نافع است جهت حبس
معده حبس طبیعت و باد کردن و ورم کردن شکم با غلامری و مغز فلوس و تخم …
و تاجریزی را ضماد کنند و در روی شکم اندازند ایضا بابونه و اکلیل را ضماد کنند و در شکم
نبات ایضا ترنجبین شکر سرخ کزنگبین بجوشانند اماله کنند ایضا زهره گاو ریوند چینی را شکم
بمالد با تنزیل و افلیمار … بمالد و بر غاله معده را در روی شکم …
او بسته شود در روی شکم ریح … شکم را فرو نشاند گوشت جوجه خروس را
بکوبند و بجوشانند و شیره او را بکشند و ترکیب داخل کنند بدهند بیمار بخورد
شفا است بتجربه شده است ضماد در روی شکم انداز دفع حبس معده شود قطع تلخ
اسارون زراوند طویل بابونه کوفته جوشانیده صاف نموده روغن بادام اضافه
۵ م ۵ م ۵ م ۵ م
کرده بجوشانند تا روغن بماند شکم و پهلو را بمالند …

حب ارقم

حب سرفه صمغ عربی ۲ م نشاسته ۲ م کتیرا سفید ۲ م مغز تخم کدو ۲ م تخم خیارین ۳ م تباشیر
۱ م جلغوزه ۱ م رب سوس ۱ م تخم خطمی ۱ م به دانه ۱ م کزنگبین خونسار ۲ م شکر سفید ۱ م
… زرد دل گل قند ۸ م … گل گاوزبان ۲ م انگور … ۲ م عناب ۱۰ دانه بجوشانند صاف نموده
۴ م شکر سفید داخل کند … گل قند بخورند نافع است مفرح ساختن گل گاوزبان جوشانیده
صاف نموده آب سیب … آب به … قند سفید … داخل نمایند بجوشانند
تا قوام آید … نیم مثقال صندل سفید ۱ م یاقوت ۱ م کشنیز ۲ م پوست ترنج ۲ م
عود خام ۱ م سنبل … ۱ م کوبیده مخلوط نمایند روزی یکمثقال تناول نماید شرح حلوای بنفشه …
گل بنفشه … ۵ م از پشت غربال بیرون کند قند ۱۰ مثقال بجوشانند تا قوام آید شربت مجوف ۳ م
صورنجان مصری ۳ م بکوبند و از دستمال نازک بیرون کند و مخلوط نمایند و ۳ قسمت کند
روزی یک قسمت بخورد … ناخوش بواسیر کزنگبین مغز … کاو کو … حصه زردالو
و حصه … مخلوط … کرده شاف بسازد و استعمال نماید ایضا … بواسیر ۵
پوست هلیله کابلی ۱ م املج مقشر ۱ م پوست بلیله ۱ م هلیله سیاه ۱ م کشنیز ۲ م کوفته بروغن بادام
چرب کرده عسل ۱ م صبح ناشتا با آب گرم و نبات بخورد هر که تنگی نفس و سرفه کهنه
داشته باشد بگیرد خشخاش سفید را پنج درم و صمغ عربی را دو درم و نشاسته
بریان کرده را دو درم و تخم خرفه مقشر را سه درم و کتیرا را درم و تخم خطمی سفید را دو
مثقال و تخم شب بو یکمثقال و مغز دانه کدو پنج درم و مغز بهدانه شیرین دو مثقال
تخم تباشیر سفید یکمثقال رب السوس دو مثقال همه را کوفته و بیخته لعوق سازند
شیرینی ده درم و ایضا هر که خون … گرم بخورد تنگی نفس او را برطرف کرداند

هر که زکام داشته باشد پنبه را در وقت خوابیدن با روغن بنفشه آلوده کند و آن
پنبه را بمقعد خود گذارد آن زکام برطرف گردد وایضا هر که زعفران را زیر دماغ دود کند
زکام و نزلهٔ قدیم زائل سازد وایضا هر که سیاه دانه را بر روی سنگ گرم ریخته دود
آن را استشمام نماید رفع زکام کند و هرگاه قطع سیلان رطوبت دماغ را نماید سندروس
را بخور نماید وایضا سیاه دانه را نیم کوب نموده چند قطره آب نمک بران پاشیده نیم
گرم بر سر نهد بجهت رفع رعاف اگر سرگین خر الاغ را بیفشرند و در بینی چکانند خون
بایستد وایضا هرگاه شاخ گاو را بسوزانند و بدماغ صاحب رعاف بر بزند خون را
ببندد و هرگاه نیلوفر را بکوبد و بروغن بنفشه بادام بیفشرد و بر دماغ چکاند رعاف را
باز دارد ایضا سرگین گاو را با سرکه بدماغ چکانند رعاف را باز دارد و اگر بر پیشانی
و پیش سر مالد همین خاصیت را دارد ایضا هرگاه کافور را باب مورد تازه حل کند
ببوید سبب حبس خون گردد وایضا هرگاه نشاسته را با سرکه سرشته بر پیشانی بمالند
حبس خون گردد وایضا هرگاه گرد خانهٔ آسیا را بدماغ بدمند حبس رعاف کند وایضا ه
فوری بلغار را و تار عنکبوت را بر دماغ گذارند حبس خون نماید ایضا هرگاه کافور را باب
کاهو یا با سرکه برگ گشنیز تازه یا باب برگ مورد بر دماغ چکاند حبس خون نماید مجرب است
ایضا سرگین خشک استر را بجوشانند و در دماغ بر بزند خون را حبس نماید ایضا اگر دم
با فلان بدماغ بدمند حبس رعاف کند ایضا هرگاه چند زاج سفید و آهک و خون سیاوشان

تمت

حمد بیحد و ثنای بیعد قادر بیزار را و واجب لایموتی را لایق و سزاوار است که قلم قدرت نقاشی
از لیش برنگ آمیزی صنایع و بدایع حکمتش چهره گشای صورت انسان از بد اول
ویصورکم فی الارحام کیف یشاء بجلوه گاه ایجاد در آورده سیاح عبرت بوادی بصیرت
بمضمون فسیروا فی الارض ساخت و بقطع منازل بیابان موقت وطی بادیه هستی گرد
کعبه مقصود نجات رسانید که تدارک زاد و توشه جهت بدرقه سفر آخرت نماید برگ عیش
بکوی خویش فرست و صلوات نامیات و تحف تحیات زاکیات بروان پاک مصدوق
لولاک لما خلقت الافلاک و بر آل و اولاد امجاد او باد بعد غرض از تعریف این شجره
ثمرة الحسنات و آب یاری این دوحه محاویت السیئات آنست که چون بر ذی حیاتی
که قدم از مضیق گاه شیمهٔ عدم بوسعت گاه ساحت عالم گذاشت بمفهوم کل شیء
هالک الا وجهه راه آمده را کما جاء مراجعت کردنی و شربت ناگوار مرگ از دست
ساقی اجل لابد و ناچار نوشیدنی و رخت هستی بمدلول کل من علیها فان
و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام بعالم نیستی کشیدنی است کشیدنی بنای
عاقبت بر هر عاقلی لازم است که بفکر عالم عقبی افتاده تا تواند در تمشیت امور و تنقیح
مهمات خود قبل از رسیدن پیک اجل و ندادن فرصت موجل ساعی و جاهد
بوده باشد و بتعیین وصی بمدلول من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة قیام و اقدام
نماید لهذا در این وقت توفیقات ربانی و تاییدات یزدانی شامل حال فلان گردیده
از خواب غفلت بیدار و از بادهٔ بیهوشی جهالت هشیار گردیده بفکر تدارک وفات افتاده
در اسعد ساعات وصی شرعی و قائم مقام خود گردانید فلان را که بعد از آنکه موصی مومی الیه بمصداق
کل نفس ذائقة الموت ودیعه حیات بقابض ارواح سپرده وصی شرعی [illegible] فلان و فلان را [illegible]

بسم الله تعالی شانه الحمد لله الذی احل البیع والشری وحرم الغصب
والربوا والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله مفاتیح الوری و مصابیح الدجی
اما بعد از حمد قادر بیچون و خالق سموات و ارضون و امر کن فیکون خداوندیکه عقول از وصف
ذاتش در جولان و حساب هندسه و ریاضیه در خطوط افلاک و گردش اوضاع انگشت تحیر در
دندان و عرصه غبرا با آب رحمتش آباد و بعبادت آن بندگان خرم و شاداب و به بزرافشانی عالم
فانی و تحصیل معاش در دوران غرض اصلی از تحریر این کلام میمنت انجام و باعث کلک برقم این
ارقام خجسته فرجام آنکه حاضر گردید در حالت صحت نفس و کمال عقل و شعور دون الاکراه والاجبار
بل بالطوع والرغبة والرضاء والاختیار عزت شعار فلان و بیع نمود و بفروخت بیع لازم جازم صحیح شرعی
بعالیجاه فلان و ایشان نیز بخریدند علی وفق الشریعة الغراء والملة الحنیفة البیضاء علی واضعها الف الاف
التحیة والثناء و مبیع عبارت است از قاطبه و تمامی شش طاق از جمله بیست و چهار طاق مزرعه [illegible] مزرعه
من مزارع قصبه [illegible] مع ابار و انهار و اشجار و اراضی و مجاری و مراتع و کلما یتعلق بها و تمامی دو دانگ از جمله
شش دانگ مزرعه فلان مع جمیع توابع شرعیه و لواحق عرفیه من الابار والانهار والاشجار و غیرها من الملحقات
بحیث لا یستثنی منها شیء و تمامی نصف دانگ از جمله شش دانگ طاحونه [illegible] طاحونه فلان واقعه در مجرای
آب قنوات فلان مع الباب والآلات جدیده و خشبیه و حدیدیه و اشجار موقوفه [illegible] و کلما
یتعلق بها شرعا [illegible] فلان [illegible] سلطان [illegible]
محدوده [illegible] ناصر الدین شاه [illegible] جامع جمیع شرایط و ارکان صحت
خالیه از کل مفاسد و نواقص و ابطال حاوی صیغه عربیه و فارسیه و غیر ذالک من المتممات الشرعیه
باسقاط جمیع خیارات سیما خیار الغبن ولو کان فاحشا بل افحش و کلا بمن تمام و کمال فی المجلس
[illegible] واصل و عاید بایع گردید و بوصول آن اقرار و اعتراف آورد و مبیعات موصوفه را [illegible]
الی آخر

ما کان از [illegible] خواه اقرار نمود [illegible] مشتری را داد و او نیز در آنها [illegible] مالکانه مستحقانه نمود که تصرف
الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی احقاقهم و در بین الجانبین قبض و اقباض و تسلیم
و تسلم معمول و مرعی شد و الآن جمیعا حق طلق مشتری است و بایع را در آنها هیچ حق و بهره نیست
و من بعد ذالک چنانچه در الخصوص دعوی نماید بنفسه یا احدی من قبله ان دعوی باطل و عاطل و غیر معتبر
و لغو و لا یسمع خواهد بود و ضامن و متعهد گردید که چنانکه حقی غیری در هر یک از مبیع ظاهر شود عهده
جواب بر او بوده باشد و تحریر ذالک فی [illegible] فلان و سنه فلان بسم الله الرحمن الرحیم

از پس حمد خداوند زمین و آسمان — در لغت نظمی کنم همچون لآلی عمان
از یکی لفظ ارث سه معنی خواهم ای صاحب کمال — اولش را فتح و کسر و ضم بدین ترتیب خوان
رب دان پروردگار و رب دان جمع زخلق — رب آب و خالص از انگور و سیب و نار دان
غم لبالب زمال خالص آمد در لغت — غم گسسته غم بی تدبیر مردی در جهان
حج پیش جامه است و منع بزاز کارها — حج عقل صایب است و حج نام خانه دان
صفر کرمی در شکم هم صفر خالی از عدد — رهن گرو راهن گرو کشته و دایم و ثابت

و مدیون مذکور [illegible] که منفک نشود الا باداء جزء اخیر از دین مذکور و تمام فلان
و راهن مرتهن را وکیل در حیات و وصی در ممات خود گردانید که با وجود حلول اجل و عدم
ادای دین مرهون مزبور را بقیمت راغب بشرا [illegible] رسانیده بکم و زیاد رجوع نماید
و قبض شرعی بعمل آمد و بعد از انتقال منافع [illegible] از راهن بسوی جناب مرتهن بوجه شرعی بمصالحه
شرعیه [illegible] راهن از جناب مرتهن در مدت [illegible] بمال المصالحه مقدار یکصد درهم گندم [illegible]
[illegible] و صیغه [illegible] جاری گردید و انتقال صحیح ملیه و کان ذالک فی غره [illegible] بوضع آنکه در
العقد خارج لازم راهن مرتهن را وکیل بلا عزل نمی که با وجود حلول اجل و عدم اداء دین و عمل نکردن

وعدیون مذکور مرهون مبلغ مزبور نمود که منفک نشود الّا باداء جزو اخیر از دین مذکور و تمامی فلان

مرامنه صحیحه شرعیه مشتمل بصیغه عربیه و فارسیه متضمنه بالتوکیل و التوصیه که با حلول اجل

مزبور و عدم ادای کل از دین مرقوم تمامی مرهون موصوف را بقیمت عادله وقت فروخته

بزیاده کم رجوع نماید و بعد از انتقال منافع مرهون در مدت مسطوره بنهج شرعی از راهن بسوی

مرتهن استیجار شرعی نمود راهن مزبور از مرتهن مذکور در مدت مسطوره تمامی منافع مرهون

موصوف را بمال الاجاره مبلغ فلان بوصف مرقوم مقرر آنکه مال الاجاره را در آخر مدت

رساند و صیغه مرامنه و مواجره جاری گردید غب الحمد و الصلوة غرض از تحریر و تسطیر

این کلمات واضحة الدلالات آنست که در بهترین وقتی از اوقات و نیکوترین ساعتی از ساعات

بالطوع و الرغبة و الاختیار دون الاکراه و الاجبار بیع کردند و فروختند سوییة غزنه آثار فلان

و عالیحضرت فلان بوزن شعار فلان مقرون بقبوله عنهما بالتسویه همگی و تمامی و قاطبه یکدانگ

از شش دانگ یکباب خانه معینه مشخصه واقعه در قریه فلان در محله فلان محدوده بحدود اربعه ذیل

بالکافه مشاعات و ملحقات و منضمات و متفرعات تابعه من الممر و المداخل و من الابواب

و الاغلاق مع کلما یتعلق بها بقدر الحصه بثمن معلوم القدر و هو مبلغ ... تومان رایج سلطانی

اشرفی عز نامر الدین شاه علوی فی یکتومان رواج موزون بمبایعه همگی وزن دوریکی مبایعه صحیحه

شرعیه مشتمله بصیغه عربیه و فارسیه جامع جمیع شرایط و ارکان خالیه از کل نواقص و مفاسد و علل

و بطلان و بین الجانبین قبض و اقباض و تسلیم و تسلم و تخلیه و تصرف و ضمان درک و

اسقاط غبن و لو بلغ ما علی المراتب و اقصی المدارج من الطرفین و کافه شرایط صحیحه و لزوم مبایعه

کما هو المقرر فی الشرع الانور معمول و مرعی داشته و اکنون بمقتضای مراتب مسطوره کافه مبیع مرقوم

ملک طلق و حق صدق مشتری معزی الیه مزبور است و مر او راست در آن تصرف مالکانه مستقلانه

کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم و کان ذالک تحریراً فی شهر فلان

باجاره شرعیه قبول نمود فلان از فلان همگی و تمامی چهار دانگ از جمله شش دانگ طاحونه شهره

بطاحونه فلان واقعه در مجرای آب علیا مع اسباب و آلات متعلقه موجوده بان از مجریه و خشبیه

و حدیدیه سوای اشجار مغروسه سر آسیا را از حال تحریر الی انقضاء مدت سه سال شمسی تمام بمال

الاجاره مقرر دو بیست نصف من بوزن شاه آرد گندم بی عیب خالص مواجره صحیحه شرعیه مشتمل

بصیغه عربیه و فارسیه مقرر آنکه مال الاجاره را بقسط السنین در هر سالی مقدار پنجاه دو من بوزن

مذکور تسلیم موجر نماید و عوارضات دیوانی با مستاجر رجوع ندارد و در ضمن العقد خارج لازم

شرط شرعی شد که آنچه اسباب و آلات که در جوف طاحونه ضرور میشود چه از مجریه و خشبیه

و حدیدیه و غیره با مستاجر باشد و اخراجات خارج از جوف طاحونه از خرابی پشت بام و شوره

و پارد با موجر است و نیز شرط شد که چنانچه مستاجر خواسته باشد طاحونه را در چهار فصل

گردش بدهد موجر مانع او نشود و دیگر آنکه هرگاه مستاجر خواسته باشد که بعد از انقضاء مدت

مسطوره اسباب و آلات طاحونه را از مجریه و خشبیه و حدیدیه و غیره را بردارد که خود متحمل

شده ام تسلط بر هیچ یک نداشته باشد و نیز شرط شد که هرگاه موجر قبل از انقضاء مدت

مرقومه طاحونه را از مستاجر پس بگیرد مستاجر اسباب و آلات خود را بردارد و تحریر ذالک فی شهر فلان

مبیع موصوف مال کائنا مالکان بعنوان مبایعه انتقال صحیح شرعی یافت بفلان و لد فلان بمبلغ مزبور

ملکی و کلمتین تمام و کمال واصل و عاید بایع گردید و بوصول آن اقرار و اعتراف آورد و مبیع موصوف را

بتصرف مشتری داد انتقالاً صحیحاً شرعیاً و ضامن درک گردید بایع که چنانچه بعد هذا حقی غیری در مبیع

ظاهر شود از عهده جواب برآید و کان ذالک فی شهر فلان محرر نماند که مبیعات موصوفه در ملک ظهر

که با انتقال شرعی منتقل بفلان یافته بود او بعنوان مبایعه انتقال صحیح شرعی نمود مبیعات موصوفه

در ظهر الکائنا مالکان و بالغا ما بلغ بوزن شعار فلان بمبلغ فلان رایج سلطانی و کلمتین تمام و کمال

واصل و عاید بایع مرقوم گردید و بوصول آن اقرار و اعتراف شرعی آورد و مبیعات را از ید تصرف

خود اخراج نمود و بتصرف مشتری داد انتقالاً صحیحاً شرعیاً مشتملاً علی الصیغة العربیة و الفارسیة

تحریر ذالک فی شهر فلان بالکمال طوع و رغبة خالی از جبر و کراهت بیع کرد و بفروخت بمبایعه

لازمه جازمه صحیح شرعی عزت شعار فلان بفلان همگی و تمامی فلان با جمیع مشاعات و متفرعات تابعه از

ادوات و الآلات منصوبه و غیر منصوبه بقدر الحصه بثمن معین مبلغ فلان رایج سلطانی مبایعه صحیحه شرعیه

مشتمل بصیغه عربیه اسلامیه و فارسیه ملیه و بایع تمامی مبیع مذکور را از ید تصرف مالکانه خود اخراج

و بتصرف مشتری مرقوم داده و ثمن را تمام و کمال اخذ و قبض شرعی نمود و بوصول آن پول اقرار بلا خلاف

شرعی آورده و ضامن درک و عهده گردیده در کل و بعض مبیع موصوف یوم ظهوره و حین خروجه ضماناً

شرعیاً و مشتری مزبور مبیع مذکور را نیز مالکانه مستحقانه نمود کتصرف الملاک فی املاکهم و ذوی الحقوق

فی حقوقهم و بعد ادعا اینکه بایع مذکور را در خصوص غبنیت مبیع بر مشتری میرسید و فسخ و تصور

میشد داشته و قصیده صلح صحیح شرعی نمود بمال المصالحه مبلغ پنجهزار دینار از قرار رویه مذکور فوق

مصالحه صحیحه شرعیه اسلامیه ملیه و مال المصالحه را اخذ نمود و بوصول آن نیز اقرار بلا خلاف شرعی آورده

و اسقاط غبن در مصالحه نیز نمود و کان ذالک تحریراً فی شهر فلان بیع نمود و بفروخت بیع خیار شرط

شرعی فلان ولد فلان بفلان همگی و تمامی فلان و لخمه در فلان محدوده بحدود اربعه بثمن مبلغ فلان

مبایعه صحیحه شرعیه مشتمل بصیغه عربیه اسلامیه ملیه و بین الجانبین شرایط صحت و مشروعیت مبایعه

از قبض

از قبض و اقباض و تسلیم و تسلم و تخلیه و تصرف بعد از تفهیم و تفهم معمول و مرعی شد و در ضمن العقد

شرط صحیح شرعی شد که چنانچه بایع شارط از اول برج ماه هذه السنه ئیلان ئیل الی انقضاء مدت یکماه تمام

در سه یوم آخر مدت مسطوره رد مثل کلمتین را بسوی مشتری نماید مسلط بر فسخ مبایعه بوده باشد و الّا فلا

و بعد هذا بایع شارط مزبور باجاره صحیحه شرعیه قبول نمود از مشتری مرقوم کافه و قاطبه مبیع مذکور را در همان مدت مسطوره

باستثنای زمان خیار بمال الاجاره مبلغ یکتومان بوصف مرقوم مواجره صحیحه شرعیه اسلامیه ملیه مقرر آنکه

وجه بدل اجاره را در آخر مدت مذکوره رساند و صیغه مواجره نیز جاری گردید حاضر شد در

حالتیکه جمیع اقاریر شرعیه از وی مجوز و مسموع و معتبر بود بالطوع و الرغبة و الرضا دون الاکراه

و الاجبار فلان و مصالحه صحیحه شرعیه ملیه نمود بفلان همگی و تمامی فلان بمال المصالحه مقرر یکمن

بوزن شاه گندم خالص و صد دینار نقد مصالحه صحیحه شرعیه مشتمل بصیغه عربیه و فارسیه جامع جمیع

شرایط و ارکان خالی از نواقص و بطلان و وجه مصالحه در مجلس تمام و کمال واصل و عاید مصالح

گردید و بوصول آن اقرار و اعتراف شرعی آورد و مصالح به را از ید تصرف خود اخراج نمود و بتصرف مصالح له

در آورد و بعد ذالک مجموع خیارات که در مصالح به بود از خیار غبن و مجلس و فسخ و شرط مصالحه

نمودند بمبلغ ده شاهی رایج سلطانی و صیغه مصالحه بین الجانبین جاری گردید فی شهر فلان و بعد هذا

حاضر شد فلان کس مرقوم و حسب النذر شرعی بر خود لازم داشت که مادام الحیوة فلان

اخراجات او را از ماکولات و ملبوسات متحمل شود و بعد از فوت او مهم اخراجات

غسل و کفن و حمل نعش او را بعمل آورد و در ضمن العقد خارج لازم مصالحه شرط شرعی شد که مادام الحیوة

فلان کس اختیار فسخ مصالح به با مصالح له بوده باشد و صیغه بنهج شرعی جاری گردید

باجاره شرعیه داد نفس و رقبه خود را جناب صلاحیت مآب آخوند فلان بعالیحضرت فلان

بنیابت مرحوم مغفور فلان کس از حال تحریر الی مدت یکسال ونیم شمسی تمام که به امر صوم وصلوة مشغول
بهر یومی پنجوقت صلوة وسالی یکماه صیام باداب وشرایط مشروع بعمل آورد بمال الاجاره کمبلغ
بیست دو هزار رایج السلطان ومبلغ مزبور تماما از دست فلان مرحوم فوق واصل وعاید جناب
مستاجر موصی الیه گردید وبوصول آن اعتراف شرعی نمود تحریرا فی شهر ربیع الثانی بمزارعه صحیح شرعیه داد فلان
بوزن شعار لازارضا بهی وتمامی سه دانگ از جمله شش دانگ مزرعه مشهوره بفلان مزرعه من توابع نراق را از
حال تحریر الی مدت پنج سال تمام که بامر زراعت مشغول باشد ودر ضمن العقد خارج لازم شرط شد
که اخراجات املاک مزبوره از تخم وکاو وابیاری وحصادی وچلان کوبی ومفر بلی وغیره کلا بالا رضا
باشد وخرج فنات وعوارضات دیوانی بالارضا رجوعی ندارد وانچه محصولی که جناب واهب
العطایا شفقت فرماید از قرار سه کوت دو رسد لا رضابه برد ویکرسد فلان کس وچنانچه
فالیزی هم کاشته شود که فلان کلم خواهی بکند از قرار متعارف بعد از وضع خرج آن هرچه فوبوزه
بعمل آید نیز از قرار سه کوت دو رسد لا رضابه برد ویکرسد فلان ونیز شرط شد که سردرختی که در
مزرعه مزبور بعمل آید بالارضا رجوعی ندارد وهو ذا فی شهر فلان چون قبل از تاریخ ذیل
فلان ولد فلان ندای صدق بهای یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة
فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی را لبیک اجابت گفته بدار السرور انتقال نموده
وفوری متروکات از آب واملاک وغیره از او مخلف ووارث منحصر بفلان وفلان صغیر کبهذا
مخلفات مرحوم رابقلم آورده از اب واملاک ومطالبات وغیره بعد از وضع اخراجات و
قروض ودیون وغیره انچه مانده که فیمابین ورثه بقراری که در تحت مرقوم میگردد بعمل
شرعی مابین تقسیم شد جمیع ما ملک انمرحوم فلان وفلان وفلان حصه ولقیب زوجه او فلان
حصه والا حجره

والصلوة علی سید الوری محمد وعترته ائمة الهدی اما بعد

صغیره او وفلان ایضا غرض از استکتاب واستر قام این ارقام خجسته نظام میمنت انجام توضیح
وبیان آنست که چون املاک وبیوتات مفصله در ذیل که واقع اند در نراق وتوابع آن
مشترک بود فیمابین ورثه مرحوم فلان وهم فلان وفلان وفلان ومشار الیهم مصلحت در تقسیم
دانسته بعد از تراضی بتصدیق والتصواب جمعی از اهل خبره از قرار نظر در ذیل قسمت نمودند
وحصه وارسد هر یک بدینموجب است ایضا چون یکدانگ خانه مشترک بود فیمابین ورثه مرحوم
فلان وفیمابین ایشان کشمکشی واقع بود لهذا بعضی از مصلحین خیر اندیش صلاح در تقسیم
ایشان دیدند بناء علیه حاضر گردیدند حضرات مذکوره وتقسیم شرعی نمودند بتصدیق اهل
خبره ووقوف خانه مذکوره را مقاسمه صحیحه شرعیه مشتمل بصیغه عربیه وفارسیه وطرفین از یکدیگر راضی
شدند وبعد هذا چنانچه بر یکدیگر ادعا نمایند دعوی لغو وباطل ولا یسمع خواهد بود وتحریر ذالک
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل النکاح وحرم الزنا والسفاح والصلوة والسلام
علی نبینا محمد واله فی کل مساء وصباح اما بعد غرض اصلی از نگارش این سطور میمنت
مسطور آنکه چون نظام عالم وبقاء نسل بنی آدم بمناکحت منوط وبمزاوجت مربوط ه
وارتکاب ازدواج متضمن وسعت رزق وعنایت ومتکفل رفع فقر وعنا است
لهذا بولای واجب الاذعان وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم
ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وبحکم مطاع عالم مطیع
النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی عقد مناکحت ومزاوجت دائم واقع
فیمابین عزت شعار فلان ودوشیزه مخدره عفیفه مستوره یقیه المسماة بفلانه بنت فلان مع القصبه
علی کتاب الله تعالی ومنهاج ائمة الهدی وسنة سنیه نبیه المعلی والصداق المعین الذی فصل

فی الذیل کلا رایج سلطان الشرفی ناصر الدین شاهی علوی فی یکتومان رواج صموز ون به مجیده صحی وزن
دو ریع کسر نقد اول مذکور فوق بحول طلاء احمر او غیر مسکوک بمثقال صیرفی چهار مثقال عمار تومان
مناکحه صحیحه شرعیه ومعافاة صریحه ملیه مشتمله بر صیغه عربیه وفارسیه من الایجاب والقبول الصادرین
عن وکیلهما بعد ثبوت وکالتهما والصداق المزبور عینا لها التصرف متی شاءت وانما طلبت
ودینا یؤدیه الیها عند الطلب لیلا او نهارا سرا او علانیة فوقع العقد المبارک المیمون
فی شهر فلان ایضا بعد از چهره گشائی عروس بهار آرای صفحه صحیفه دلکشا بحمد وثنای
حضرت ایزدی وپس از صورت آرائی لوح روح افزا بمدح ومنقبت جناب محمدی ص
غرض از ازدواج آباء الفاظ بامهات معانی آنست که چون وحدانیت مخصوص ذات
پاک خداوند احدیت وفردانیت شایسته یگانه بمثل الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد
ودوام سلسله بمناکحت منوط وبقاء نسل بنی آدم بمزاوجت مربوط است لهذا عقد
مناکحت وربط مزاوجت واقع ومتحقق شد فیمابین عزت لقاب فلان ودوشیزه مخدره عاقله
بالغه باکره رشیده المسماة ساره بیکم بنت فلان بصداق معین ومهر مبین مبلغ ده تومان
رایج سلطان بموجب تفصیل ذیل الکتاب مبینه الاثاث ساخته پرداخته بوزن شاه جهان
رخوت ملبوس ابریشم وچیت دو دسته ماله کاو سلیمه الاعضاء الی سه تومان مناکحه صحیحه شرعیه
مشتمله بر صیغه ایجاب وقبول صادرین من وکیلهما بعد اثبات وکالتهما ومتی شاءت الزوجه
صداقها وجب علی الزوج اداؤها وعلیه النفقه والکسوه بقدر القوة وعلیها الاطاعة کما قرره
الشارع المصطفویه وکان ذالک فی شهر فلان در حاشیه شهود نوشته وتوکید العقد الاحقر فلان
وفلان وفلان عم الناکح وفلان خال المنکوحه وفلان اخت المنکوحه کلهم نراقیون
بر اراث

بروان ضمیر مهر تنویر ارباب دولت وثروت مستور ومخفی نماناد که اعانت ضعفا وفقرا
وسادات اقرب قربات واهم مثوبات است خصوصا اشخاصی که بفقر وفاقه گرفتارند
از انجمله عزت وسیادت پناه السید علی ولد مرحوم فلان مرد الست ظاهر الصلاح وبفقر وفاقه
موصوف وبعیال بسیار واستیصال معروف لهذا از رهگذر آنکه امر است ظاهر وواضح
وروشن که اعانت فقرا وسادات وانفاق مالی در راه خدا اسراع اعمال حسنه وافعال
فاضله است چنانچه ارباب ثروت واعتبار واصحاب مکنت واقتدار بقدر امکان از وجوه
خمس آل رسول ص یا بعنوان تبرع بمصداق کلام معجز نظام سرور انبیا که اکرموا اولادی
الصالحین لله والطالحین لی مشار الیه را بحظ لایق محظوظ نمایند البته در یوم لا ینفع
مال ولا بنون بثواب جزیل بهره مند خواهند بود وباعث مرضیات دو جهانی ایشان
خواهد بود والله اعلم بالصواب چون چشم بران نامه فرخنده گشادم
گویا همه درد والم رفت زیادم بیچیدم ولتوید دل سوخته کردم بوسیدم و
بر مردمک دیده نهادم اگر در نامه سوز دل نویسم شود گلگون ز آب دیده خامه
وگر با خامه سوز سینه گویم علم بیرون زند آتش زخامه نباید قصه دوری بپایان
ولو قلنا الی یوم القیامه سبک رو قاصدی خواهم که این غم نامه مارا ه
بدست او دهد اما هنوز از گریه تر باشد قاصد رسید ونامه رسید وخبر رسید
در حیرتم که دل بکدامین کنم نثار هر دوستی که بیوفا است دشمن به از او هر نقره
که کم بها است آهن به از او لب تکشائی اگرت هوش حالت کرپس دیوار نیز گوش حالت
چون نهال شتاب بنشانی بدهد میوه پشیمانی انکس که سخنهای عزیزان نکند گوش

مار یکی

بسیار بجا بدر انگشت ندامت زلوح خواطر عاطر غبار عذر نشوی که ترا عشق بود دل یکی و
زنگی نیک بین و زبان بد زجور وید و کنام زکنام چه شود کرم کرم مرحمت فرمائی ٥
کره از کار فروبسته ما بکشائی هر که را روز کار او برگشت زن و فرزند و یار او برگشت
این چنین کار ماش پیش آید هر که را روز کار او برگشت ز دوستان سخن دان
شنیده ام پندی که بر ملامت دشمن اعتماد مکن و صلح که در آن ملال باشد هجران
به از آن وصال باشد انجاکه مرادت رسد بیت مرادی وانجاکه مرادت مرا
دلت رسد بیت بلاکه را العلم فی آموختی هیچ نشود ان بدلت راه زنی هر کسی
مصلحت خویش نکو میداند روح را صحبت ناجنس عذابی الیست الیم مجال بسر
کلستان و باغ و بستانم که من بیار جمال تو در کلستانم گرچه ملولم مدار ملالت ٥
وارچه یکسلکی سیاه کشت یکبار اگر بمنزلم آئی چه می شود رسم الست انکه گنج بویرانه میدهد
بجه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل تو را میطلبد دیده تو را میجوید خورشید تمام
مملکت را بسرم از چار برادران خود معتبرم بنج و شش هفت هشت عالیست مرا
فرزند چهار مادر و ده پدرم پای ملخ نزد سلیمان بردن عیب است ولیکن هنراست
از موری فصل در ساختن سیاهی خشک یک سیر دو ده و چهار مثقال صمغ عربی و دو
مثقال مازو سوده باد و ده بیامیزد و آب گرم در وی ریزد و صلایه کند و زاج را
در میان کاغذ کرده در خمیر گیرند و در زیر آتش کنند تا بپزد آنگاه بسایند و با دوده
بیامیزند و مقداری بجوشانند و از کرباس بطرنگذرانند پس بر بالای غربال خشک
کنند و هر گاه که خواهد کتابت کند مقداری در کار کرده آب گرم در وی کند و یک شب

بیره زنی

بیره زنی بود عاقبه نام پیشه او بود گدائی مدام زاهل نشابور بدان نیک رای
بر در هر خانه که بنهاد پای لقمه نانی اگرش میرسید کرده دعا و رنه برون میدوید ٥
پیک اجل ناگهانش پدید رخت از این دار فنا بر کشید چند زمانی چند از مرگ آن
دید بخوابش یکی از زاهدان گفت باو زاهد نیکو خصال پیره زنک بر تو چه بگذشت حال
داد جوابش زن با رای و هوش گفت بآن زاهد پشمینه پوش چون دو ملک بر سر من آمدند
بر من بیچاره صدائی زدند کای زن بیچاره چه آورده عمر بکو صرف چها کرده گفتمشان
این چه سوال است آه از من بیچاره بحال تباه بود چه جان در تن من در قفس
پیشه من بود گدائی و بس صاحب آن خانه که چیزی نداد گفت خداوند کریمت دهاد
حال بدرگاه خدا آمدم مرحمت و مکرمت بایدم چونکه گدائی بدر پادشاه رفت
بکو بنیل چه خواهی بخواه امده ام هرچه بدرگاه شاه شایدم از هرچه خواهی بخواه چون
زمن این حرف بپایان رسید وحی شد از جانب رب مجید دست بدارید از این پیرزن
کار مدارید بابی امر من باش تو هم شاد جلالی هم گرچه از آن پیره زنک هم کمر
گرچه تو را مست کنه بیحساب رحمت حق نیز ندارد حساب تا طاف این رواق
مقرنس بود بجای ده چیز کم مباد خدایا در این سرای امن و امان و دولت و
فرخندگی و بخت عیش و نشاط و شادی و مهمان و کدخدای الهی که این
خانه معمور باد سراسر پر از نعمت و نور باد اهنر ان خصم محنتهای بسیار آورده تخم
غفلت هر که کار د رنج بسیار آورد هر آن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز
برنخیزد گر فلک صد سال در غربت گرفتارت کند به که در چشم عزیزان وطن
خارت کند کی کو بغربت بماند دو ماه اگر کوه باشد شود هیچ کاه

در غربت اگر منزل بشر منزل مالست حقا که فراق دوستان در دل مالست این سرخی افتاب
در وقت غروب نه این شفق است بلکه خون دل مالست دردم نه همین است که بستند
پرم را ترسم نرساند بگلشن خبرم را از حسرت مرغ که جدا گشته زگلشن اگر آشنام تا که نه
بستند پرم را نقش الست زمن باقی و ترسم که تو از ناز تا باز کنی چشم نیابی اثرم را
هست خداوند بما مهربان لطف وی اندر حق ما بیکران گرچه پر از رعمل ما خطا است ٥
لیک بامید درود عطاست و اشعار سعدی سَلِ المَصَانِعَ رَكْباً تَهِيمُ فِي الفَلَوَاتِ
تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی اگرچه دور بماندم امید برنگرفتم مَضَى الزَّمَانُ
وَقَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتِ شبم بروی تو روز است روزم بموی تو شب وَإِنْ هَجَرْتَ
سَوَاءٌ عَشِيَّتِي وَغَدَاتِي من آدم بجالت ندیدم و نشنیدم اگر گلی بحقیقت عجینی
آب حیاتی تاشام تیره امیدم بصبح روی تو باشد وَقَدْ تُفَتِّشُ عَيْنُ الحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ
الظُّلُمَاتِ وَقَدْ تَمَّتْ دَعَيْشِي وَأَنْتَ حَامِلُ شَهْدٍ جواب تلخ بدیع است از دهان
نبالی ذبیح روزه عمر است عیش روی تو مارا شَمَمْتُ رَائِحَةَ الوَرْدِ أَيْنَ فِي الثَّمَرَاتِ
وَصَفْتُ كُلَّ مَلِيحٍ كَمَا يُحِبُّ وَيَرْضَى محامد تو چگویم که ماوراء صفاتی
أَخَافُ مِنْكَ وَأَرْجُو وَأَسْتَغِيثُ وَأَدْعُو که هم کمند بلائی و هم طلیب نجاتی
ز چشم دوست فتادم بکامه دل دشمن أَحِبَّتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءُ عُدَاتِي
فراق نامه سعدی عجب که در تو نگیرد وَإِنْ شَكَوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنَ فِي الوَكَنَاتِ
بعرض میرساند که از انجاکه هزار دستان شاخسار ارادت باشاهباز
خیال دایم الوقت در پرواز این معز که خود را بوسیله یاد آور خاطر فیض مظاهر
ان نور العیون اکابر و اصاغر ساز د بنا علی هذا در این اوان سعادت اقتران

بجز نشان که حامل عرایض الاخلاص عالیجناب مطاع رام فلان از این منزل عقبات فرجام عزیمت
الصوب البحث ادب مربود این مطلب را وسیله ساخته و بنکارش عریضة المحبة پرداخته
و در مضامین او عرض مرقوم که مدتها مطاعا از صنکام محروم از رفیقی خدمت ذی سعادت الفاخر
بصحیفه مواصلات و بنوهای اخوت کوکند که دقیقه از فکر و اندوه محروم و فیض خدمت الفاخر خالی
از غم و کدورت بنوده امید که حضرت بجانب شبهای فراق را با ایام وصال مبدل کرداناد الله الدایم
شدم پیر و برد از دلم شادمانی غم سبزه وار روی جوانی اگر من نباشم بجان که آید بلای زمانی و
غم آسمانی دلم بغیر تو الفت بکسی نمیکرد چه بلبل است که جا در قفس نمیکرد بحرف زشت
کسان ترک یار نتوان کرد کسی که دل بکسی داد پس نمیکرد کلا پیش تو آموخته نازک
بدنی را بلبل ز تو آموخته شیرین سخنی را هر کس که لب لعل تو را دید بدل گفت حکاک
چه خوش کنده عقیق یمنی را خیاط ازل بر قد رعنای تو ببرید از نیل تو این جامه سبز چمن را
عرفی بدمد مرگ امانم که بگویم یکبار دگر قول مدلتی را پرستاری ندارم بر سر بالین بیماری
مگر آهم از این پهلو بآن پهلو بگرداند قدر اهل درد صاحب درد میداند که چیست ٥
مرد صاحب درد قدر مرد میداند که چیست هر زمان در محنتی کردی چه دانی حال من حال
شما گردش ما کرد میداند که چیست از برای خواطر اغیار خوارم میکنی من چه کردم کاینچنین بی
اعتبارم میکنی گر نمیآیم بسوی بزمت از شرمندگی زانکه هر دم پیش جور شرمسارم میکنی
چکنم چرخ جفا پیشه ز تو دورم ساخت محرومیت فرستم بتو پیغام چند گر طبیبم
نرسد من بیغمی میمیرم زانکه باشد بدلم از الم اسقام چند انشاءالله یکی از اعیان
تولیندانت الله تا ضیاء شمس و قمر بتو مجمع خالق ارض و سماوات در کار خانه قدرت
ایزدی در کار است وجه معو عاقبت محو بندگان زیشان سمو القدر و المکان ٥

حضرت رفعت و معالی پناه عزت و مکرمت و عوالی دستگاه محبت و مودت انتباه خلت
وصداقت اکتناه فلانی از عوارضات زمان و سوانحات دوران در حفظ حفیظ ملک
منان بوده دوحه جوانی باثمار محبت کامرانی از تفضلات بی نهایت ازصرصر حوادث
مصون و محروس باد برب العباد بعد از ترسیل دعوات اجابت آیات که لازم دور
افتادگان شرف ملاقات الست مرفوع رای انور میدارد که فلان و فلان انشاء نکاح نامه
اما بعد خوشتر بوی نسیمی که در گلزار معانی کلهای رنگارنگ فصاحت بشگفاند و بهتر بوی
شمیمی که غالیه کردار در محافل مبانی زلف عروسان بلاغت را معطر کرداند حمد
وثنای یگانه ایست جل شانه که از بدایع فطرت بید قدرت ماده انسانی را بمضمون
من نطفة امشاج بخلعت والاءت دل آرای وجود مخلع و بزیور زیبای خوشنمای احسن
صور مصور و موضح گردانید و بکریمه ولقد کرمنا بنی آدم بر بسیاری از مخلوقات تفضیل
داده از حضیض ذلت بذروه عزت رسانیده و تناکح و ازدواج را سبب موالفت
نمود و بعلت کثرت توالد و تناسل بان امر فرمود بنا بر علی ذالک نظر بمضمون آیه
وافی هدایه وانکحوا الایامی منکم الی عقد مناکحه میمونه واقع شد در اسعد ساعات واشرف
اوقات بساعت که تقاویم بان تقویم بطالع که مباهی شود بدان ایام بمبارکی و فیروزی
تمام عقد ازدواج دوام معتبر صحیح شرعی واقع شد فیمابین عالیشان معلی مکان نتیجة السادات
والنجباء العظام فلان و علیا حضرت مریم سیرت عصمت و عفت مآب طهارت و نقاوت
انتساب الحرة البالغة العاقلة الکاملة الرشیده و مرالوة العفایف والمخدرات
فلانه و بینهما علی النهج المذکور صیغه مناکحه المشتمل علی الایجاب والقبول بالوکیه والفارسیه
وقوع وجریان یافت اللهم الف بینهما و طیب نسلهما و بارک لهما بالخیر والبرکة والیمن
غازهٔ ملکون

غازهٔ گلگون نگار دل آرای عنوان صحایف دیباج زیب افضای بر و دوش سلمی سیمای
سیمای که حمد بیحد و ثنای بیعد مر حضرت افریده کار برا سزد که مشاطه صنع بیمثالش عروسان
عالم ابداع را بزیور حسن و جمال آراسته و طبایع افراد انسانی را که اشرف مخلوقات و موجودات اند
بواسطه عقد محبتش التیام ازدواج ارزانی داشته و درود دخجسته و رود لائق چهره آرای رسالت
که در بوستان شریعت نهال عقد بطفیل میوه مطاوعت و ثمره مطالعت او نشو و نما یافته
وثنای نامعدود در حق آل و اولاد اولیت که ارباب خلافت و امامت و ماه آسمان ولایت
وهدایت اند صلوات الله علیهم اجمعین اما بعد خامه مشکین شمامه نقاب خفا از چهره عرایس
انکار این الفاظ عشرت مبانی ثمره چنین میکشاید که چون وحدانیت مخصوص ذات خداوند
احد و فردانیت شایسته یگانه بی زوج و ولد است که هر یک بنی نوع انسانی را بحکم شریعت غرا
لازم است که هر یک گلعذار ماه رخسار را زیب بخش و کنار آغوش خود ساخته و کلونه را بجباله
نکاح در آورده چون بقای نسل بنی آدم بمزاوجت منوط و بقای نوع انسانی بمناکحت مربوط است
وارتکاب ازدواج منتهی وسعت رزق و غنا است و متکفل رفع فقر و عیالت کما قال الله تبارک
ونه وانکحوا الایامی الی امر تزویج در طبایع مرغوب و در شرایع مندوب و قاعلش نزد اولوا الالباب
مقبول و محبوب و تارکش در نظر ارباب ادب مخذول و به نشان صدور دیوان معدوبان
حضرت رسالت پناه محمد بن عبدالله ص النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی بمبارکی
وفیروزی در اسعد ساعات واشرف اوقات عقد مناکحه ملیه و مزاوجة صحیح شرعیه واقع
اما بعد داعی بر کهر و نظم و باعث بر تقریر و تصویر این ارقام خجسته فرجام میمنت انجام
شریعت نظام صداقت انتظام مشک قام واضح المرام صحیح البدایت الی الاختتام که آثار

مشروعیت از چهره مشکینش کالشمس فی اوسط السماء طالع و پیدا و علامات حقیقت از صفحه
عنبرینش چون بیضای موسوی لامع و هویداست ایضاح و بیان آنست که حاضر آمد در مجالس محفل
نفر من دون شایبة الاکراه و الجبر الاجبار بل بالطوع والرغبة فلان الی و بعد از وقوع مبایعه
لزومیه مصالح مهی بالیع حیات خود را در مبیع مثل خیار عیبی فاحش ام المحتی و خیار غرر خفیه
بمراتب عالیه و مدارج متعالیه بر سر و خیار مجلس باشتراک سالف الذکر عمال المصالحی مبلغ فلان
وصیفه مبایعه و مصالحه بالوسیه والفارسیه علی ما هو مقتضی الشریعة المقدسة المطهره بمبلغ جیدان بزرگ فیه
ومجموع مال المبایعه و مال المصالحه تماما و کمالا از ید مسری واصل و عاید بایع کردید و چنانچه
من بعد الایام مبیع مستحق للغیر براید کلا ام بعضا عینا ام منفعة مر بایع راست عهده برد المثل
او القیمة او الاستخلاص فلو وقع ذالک فی شهر فلان من شهور سنه الف و مائتین و سبع و سبعین
بعد الهجرة النبویه مطابق سنه ۱۲۷۷ مطابق او دنیل من الترکیه وظایف تحمیدات مالک الملک را
رواست که عنوان قباله ما الکینش قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء
وتوقیع وقیع واحدانیش لمن الملک الیوم لله الواحد القهار مزارع اراضی قدرتش را
انتم تزرعونه ام نحن الزارعون و مشارع قنوات حشمتش و فجرنا فیها عیون
ولطایف سپاس و ستایش بلانهایات خداوندی راسزاست که اراضی معموره عبرا را جنت
اصناف امم مملوک بنی نوع آدم ساخت و طوایف صلوات وافیات متواترات بر حاکم
محکمه دار السلطنة من یطع الرسول فقد اطاع الله و قاضی دار القضاء قل ان کنتم تحبون الله
فاتبعونی یحببکم الله و بر آل امجاد و اولاد اطهار او سیما بر و صی او امیر المؤمنین و امام المتقین
علی الاتر قال النبی فی حقه انا مدینة العلم و علی بابها داعی بر تحریر و ترقیم و تنظیم این صحیفه دلکش
درخشان

درخشان تا شوند از باد کامرانست کامرکج فلخلق از سجودت باد کامرانست کامرکج
رود تا چرخ بی بنیاد کامرانست کامرکج درین محفل صراحی بار کامرانست کامرکج عرضه
داشت بنده کان جان فشان و خادمان عبودیت نشان رعایای فلک غبار درگاه آسمان
جاه را کحل الجواهر دیده امیدواری خود ساخته بذروه عرض اقدس علی میرساند بخدمت ایستاده
کان حضور موفور السرور ساطع النور اعلیحضرت قدر قدرت سلیمان حشمت نوشیروان عدالت دارا
مرتبت کوهر سریر جلالت مهر سپهر سلطنت نواب مستطاب فلک جناب قمر رکاب کردون قباب
مالک رقاب کامیاب سرکار شوکت مدار کثیر الاقتدار خداوندگار کامکار سپهدار والاتبار فریدون
اقتدار جهانشی بکام فلک یار باد خداوندگارش نگهدار باد بیم لطف آن مورد عدل داد برای
ضعیفان در دربار باد کزندا عادی از و دور باد زرخساره اش دهر پر نور باد التدعا والتماس
از اعطاف و الطاف متکثره حضرت باری عز اسمه آنست که سایه بلند پایه این خداوندگار را از
سر این فقیران و تشنگان و ضعیفان کم نگرداند بحق سر و اکرم اللهم تا جهان باشد شه ما کامران باشد
زلال عدل و احسان هم فرمانش روان باشد سپهر سمت تا برجا است دست او قوی بادا
جهان پیر تا برجاست بخت او جوان باشد فلک سان دولتش بر اوج عزت تا زمین پاید
زمین وش دشمنش پامال غم تا آسمان باشد زلال لطف او جاری بود تا نام درویشی
خدنگ حکم او کاری زکینش تا نشان باشد زبان تا باشدم در کام و جان تا باشدم در تن
دعای دولتش واعظ مرا ورد زبان باشد دو کس را گر در جهان دیدمی بکردن
هر دو کردیدمی یکی آنکه گوید بدم نمی دویم آنکه گوید بد خویشتن برار بابان
ثروت و مال و صاحبان دولت و مال مخفی و مستور نماناد که نظر بمقال آیه کریمه
و مال

قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی و بمصداق حدیث خیر الانام اکرموا اولادی الصالحین لله والطالحین لی رعایت جانب سادات عالیدرجات اقرب قربات واتم مثوبات الست خصوص اشخاصیکه بفقر و فاقه دوچار و پریشانی و عسرت گرفتار باشند که مراعات انها بطریق اولی خواهد بود از انجمله سیادت و نجابت پناه فلان که از سادات صحیح النسب و عزیز الحسب و مولود الست الله در صورت اطلاع بمضمون نوشته از وجوه بریه از قبیل خمس آل محمد و نذورات باو تسلیم نمایند که صاحب کلفت و عیال الست والسلام علی تابع الهدی در جواب نامه بروراتاج لرانامه مرسوله رسید برتن مرده زخم کون زنو روح دمید دلت برداشت که او را برساند بر چشم لب درای بپی بخنید مرا انزا بولید هر که مضمون خولشی را بزبان جاری کرد بانگ برداشت که شهد الست نباید که چشید الوض بود چه گنج ز جواهر مملو هر طرف دُرّ و گهر بر سر هم میغلطید مرحبا دولت نوازا که دل مردهٔ من یافت از بی بیشی فیضت صفت خلق جدید صحیفه که در ان شرح هجر یار نویسم زکر دیشته شود کر هزار بار نویسم امان غیبدهم کرده اتقار که سلامی بخاک پای تو از چشم اشکبار نویسم مطلب مردم ساق جهان دیدار الست ورنه این آب و علف ۵ در همه جا بسیار الست محبت باعث بدنامی بسیار میگردد بکوی عشق اگر جبریل افتد خوار میگردد اگر زلفت ندارد قصد از اسلامیان چون این بسته در هر تاب عوقب وار میگردد آهوی چشم تو خانم که چه نخچیر کند شیر اگر بود در زلف تو زنجیر کند تکیه بر گوشه ابروزده جنبش آری ترک چون مست شود تکیه بشمشیر کند از نه پدر و چهار مادر زادم پنج اصلم و در خانه لشش افتادم در هفت دو مستمندیی دلشادم من در کف این گروه چون افتادم تم

کرجان طلب

کرجان طلبی زمن ادا خواهم کرد دشنام کرم دهی دعا خواهم کرد هرگز نشود کز تو بگردانم روی هر چند جفا کنی وفا خواهم کرد سوال اژدری در رحضهٔ دیدم رفیقش بلبلی گرگ و برهٔ هر دو در دنبال چوپان دیده ام اژدر از نفس الست بلبل طاعت حق وجود گرگ شیطان بره ایمان عقل چوپان دیده ام سوال من از آن روز بودم که عالم نبود که حوا عدم بود و آدم نبود من از آن روز کردم خدا را سجود که ذات صفات خدا هم نبود دیدم دو تن برهنه مثال دو غافله تن شان برهنه بود و پاشان پر آبله نه قافله روان شده بی حکم ان دو تن نه آن دو تن روان شده بی حکم قافله هو المؤلف بین القلوب الحمدلله الذی احل النکاح بفضله و حرم الزنا والسفاح لعدله والصلوة والسلام علی محمد صلعم و آله و عترته بعد از حمد الله و نعت محمد مصطفی صلعم عذر شرین کار بی قلم مشکین رقم از ابرار جمال جمیل الی صفحه بلاغت شیم آن الست که چون بمضمون آیه کریمه وانکحوا الایامی منکم الی آخره و سایر اخبار امر مناکحت از سنن اکیده و قانون مزاوجت از شیم حمیده الست لهذا در ساعت سعد و زمانه مرغوب عقد مناکحت و ربط مزاوجت متحقق شد الحمدلله المصور لکل مولود بقلم الایجاد فدر کل مخلوق علی حسب ما شاء و اراد والصلوة والسلام علی شمس فلک الرسالة و بدر سماء الجلالة محمد صلعم و آله شفعاء الامة یوم القیمة اما بعد و بعد از تراضی طرفین تمام ارکان و قواعد و ضوابط و شرایط معمول و مرعی شد از توکید طرفین و جریان صیغه عربیه و فارسیه و الایجاب والقبول امره بعدا ولی و کرة بعد اخری کما هو المقرر فی الشرع الانور معمول و مرعی شد و عقد مزاوجت بسر حد لزوم شرعی رسیده و تمامی صداق بر ذمه زوج معظم الیه قرار و استقرار پذیرفته که عند المطالبة والقدرة والاستطاعة رساند و عذری که خلاف شرع انور لازم الاتباع باشد ننماید محروم از حضور و محجب از خدمت دور بعض آن ضیاء بخش دیده رمد رسیده بینور میرساند که اولا مطلب از درگاه حافظ حقیقی فهیم و مسئلت از حضرت قادر حی کریم سلامت ذات کثیر البرکات آن مشفق مهربان و صحت وجود انجخدوم مهربان

آوند

همی رسید پیام و دل فدای پیامت هزار جان گرامی فدای نامهٔ نامت قاصد خبری از بر جانان آورد ثانی مگر از روضه رضوان آورد آرام دل بی سر و سامان آورد نی نی بتن مردهٔ من جان آورد اللهم چنانکه ارکان عرش علیا بید قدرت قادر یکتا برپا و تا عالم ایجاد از مشیت حضرت ایزد دانا بر جا الست ذات کامل الصفات دایم البرکات و خجسته سمات ان منبع الکمالات از آفات و بلیات در کنف حضرت قاضی الحاجات بهمه مغفر المرام نشأتین بهم باشد بعد مامول از کرم حضرت فالق الاصباح و مسئول از درگاه مرسل الریاح انکه هنگام مفارقت را باوان مواصلت مقرون سازد انشاء الله امین چون التفات نامه نامی و اعلام مفاوضه لازم الاعزاز گرامی که از مکتب خانه اتحاد مرقوم گردیده بود باین محزون دیار ناکامی و مجنون وادی بی سر انجامی رسید چگویم که از وروش چه گلهای انبساط در چمن خواطر اخلاص مآثر شگفت وچه نویسم که از شرف نزولش قلب محنت دیده چند شکرانه الحمدلله الذی اذهب عنا الحزن گفت و چه بیان نمایم که از مضمون بلاغت مشحونش چندین فرح بر فرح افزود و چه در تحریر در آورم که از مطالعه مضمون بهجت مشحونش چه دریاهای سعادت و مسرت بر روی مجروحهای فیض وصال گشود نامه‌ای از ریاض دل چمن نامه‌ای نوشکفته یا سمن آن نامه که از انشای تو ارایش قلم در حسن بود به ز گلستان ارم این خط بدیع نیست یا خامهٔ صنع بر صفحهٔ نسرین زده از مشک رقم امید مهجوران دل پرخون و غریقان روح مجنون انکه بپیوسته زلال عبارات دلنشین را از مزرع پژمرده قلب محنت رسیدهگان باز نگرفته لاابزال رشحات قلم لطافت رقم را مسکن آتش عطش مسکینان گردانند باقی ایام بهجت و عافیت کز ان با شد نوشته نامه بوضوح میرساند که در هنگامیکه آینه خاطر از دود آه جانگاه بمثابه رخسار نوحه گران تو تیره رای ماتم زنگ الم و غبار غم پذیرفته و طایر شکسته بال از جهان خدمت سعادت ۵ الشمال

الشمال مانند دیده ماتم رسیدگان در میان خوناب چنان خفته بود که ناگاه بگوش مصیبت نیوش رسید که عالیجناب مرحمت مآب مخدوم مرام انکه جنبش بجهان نشره امل زمن الست خامه از غم نکند باز زبان را حسن الست در این اوان مصیبت نشان از شدت باد اجل شیرازهٔ اوراق حیات کثر پریشان و نهال وجودش از تند باد حوادث چرخ شوم نشان از پای در افتاد از این خبر وحشت اثر و حدیث محنت پرور غم بر غم و الم بر الم افزود و گلهای حسرت در چمن خواطر مصیبت منزلت آغاز شگفتن نمود نمیدانم چه نویسم و چگونه حادثه زهر جانگداز ان مصیبت عظمی را بر رشته و در سلک تحریر کشم که او هم سیاه پوشی قلم در بیدای ناپیدای اشعار عشری از اعشار آن بغایت لنگ و سطوح اوراق این نه اوراق بجهة اظهار اندکی از بسیاری پینهایت تنگ الست ملاذا فلیکم شهیدا لیکن افسوس که دوحه نوحه و پیشوا را در چمن روزگار ناپایدار ثمری و نهال گریه و زاری بر ادر گلشن دهر جفا کار بار و بری نخواهد بود در گلبن زندگانی کدام گل را غنچه کام الی بشگفت که از صرصر الی شیرازهٔ اوراقش را از یکدیگر نپاشید و گلی رخسار کدام تازه گل از شاخسار ایجاد سر برزد که دست زمانه جفا کیش چهره زندگانیش را بناخن ستم نخراشید بهر صورت در چنین نوع مصایب طاقت اصطبار بیمود دل بهتر و بدیل صبر و شکیبائی ابواب معفوت بر چهرهٔ احوال این مهموم کشودن خوشتر الست ان الله مع الصابرین و بجهم مامول از تفضلات حضرت رب الارباب و ملک مالک الرقاب انکه شجره وجود جواهر ثمران بگانه دوران الی انقضاء الزمان در کنار جویبار ربانی امن و امان از رشحات افطار امطار سرسبز و ریان بوده که بحق محمد و آله الامجاد بعد تعزیت نمیاید زما خواطر کران کردن بقول مردمان سهل الست ترک این کردن هنگو نی بحرف صاحب عرض که این رسد ملک دین را شکست لب بکشائی اگرت هوش هالت کزین دیوار لب گوش بالست ۵

چون نهال شتاب بنشانی بدهد میوه پشیمانی هنوز بر روانم زخشم باشد دور دل از افسرده گو
چه بید لرزان الست انکس که سخنهای عزیزان نکند گوش بسیار بجاید که انگشت ندامت بیکاند ارسم
تکلف کنید دولت انجا که دولت الست تکلف چه حاجت الست زهی بنگ پیز و زیبا بد زجو چو
روید و کند مرکنرم چه لوز کرنکرم مرحمت فرمائی که از کار فرو بسته ما بکشائی باشد از و بخیر بکن میب
که انما الاعمال بالنیات بیت هر که را روزکار او برکشت زن و فرزند و یار او برکشت چون
بقوت و لو خصیم حیله مکر را ز دلت مده که بجیله جای قوت را میتوانی که بکار ای زه
هر که ز طلار و وفا رو بتافت خار جفا سینه او را شکافت تاره بزود کی بمنزل نرسد تا ع
نکند بعالم دل نرسد تا نکنی جان قدم التواز یار منه در طلب هیچ کار جسد هر جا که آتشی بر فروزد
هم از اول خود وا افروزد هرکه ابنی ظلم بیشی نهاد بند بر دلت و پای خویشی نهاد زدو
سخن دان شنیده ام بیدی که بر ملامت دکمی اعتماد مکنی وفا و عهد تو این بودم نه اشتم
لودم هم بر تو این بودم نه اشم وصل که در او ملال باشد هجران به از آن وصال باشد تا تول
بر مسند راحت نهادن پای خویشی از چه باید برد بر خاک مزلت جای خویشی انجا که مرادست
رس سنت مرادی و انجا که مرادت مرادت رسیست بیت بابدان کم نشین که صحبت بد ۵
گر تو خواهی تو را پلید کند افتاب بدان بلند را زره ابر نا پدید کند بدکه را علم و فن آموختن ۵
هم چه بتو دان ملالت راه زن یکسر رسیده ام از خلق جهان بیزارم سایه خصرالت کنون میدود
از دنبالم هر دولت که بیوفالت دکمی به از اولت هر نقره که کم بیالت آهن به از اولت نقره
شیطان هر دو یکی بوده اند در دو صورت خویشی را بنموده اند مکتوب جانفزای تو آمد بنزد من
چون خوانده گشت بر دل تمام مشی ۲ از ترس انکه آب دو چشم نشوید شی از دیده بر گرفتم بر جان
نهادمش نفحات خامه شکبار و رشحات قلم دربار که نام داری حضرت بی مقدار محبت بود دیده در
نهادمش نفحات

درموقف سیاهی

بجه ... از ... در ... ولی ... (right margin, vertical: illegible)

دراموقت ... روزکار کرد آزادم

بجر بیان

قراشت

درموقف سیاهی خوب اگر خواهی که بشناسی سیاهی بگفتم با تو تحقیق و کمال سیاهی نزد مالکان
که اندر دیده براق و روان الست ولیکن چون سواد دیده باید که در اتش خلل پیدا نیاید
در سیاهی شناختن چنین گفت انکه اوامل تمیز الست که اجزای سیاهی چهار چیز الست نخستین
زاج و دوم دوده پاک ولی هم سنک باید دوده و زاک سیم جزو سیاهی مست مازو ولی
مازو بود هم سنک هر دو بود جزو چهارم صمغ خوش رنگ ولی با هر سه جزو وش ساز هم سنگ
سیاهی چون بپالودن رسانی ز کرباس لطیفش بگذرانی در طریق محافظت مداد ولی بایدبر جل
روز دانا بپالاید دوات خویشی را بشوید پاک و صافی لیقه اش را که از وی دور
سازد غل و غش را ولیکن کاشانه در برابر دو هر باید دوات ای پاک منظر زیرا انکه چنین پیوسته خواهی
کتابت چون کنی از یکسیاهی ضرورت چون کتابت کرد بسیار سیاهی را شود غلظت پدیدار ۵
برای دفع آن بر قول اصحاب بباید ریخت در وی اندکی آب ولیکن آب چون در وی چکانی همان
ساعت نوشتن کی توانی ضرورت یکزمان باید نهادن دوات دیگر انکه گشادن چرا این
وقت ز غلظت بهر باشد سیاهی دیگر آسوده باشد در این یک سیر باید ریخت آبت و زان
یک کردن آغاز کتابت در علامت کاغذ لطیف اگر خواهی تو ای گنج معانی که وصف کاغذ
بنکو بدانی کمالش آن بود کاید پدیدار سفید و نرم و هم بر پای و هموار در شناختن خوبی قلم
قلم باید که باشد بی خم و تاب دران اسفید و کهارالست دریاب دگر سرخ و سفید و سخت و
سنگین چنین گفتند استادان پیشین درموقف تراشیدن قلم اگر خواهی که بتراشی قلم را
بگویم با تو یک یک بیش و کم را قدلوک قلم زان کوته باید که قد نیف انگشتی نماید تهی کن هر دو
پهلوی قلم را که ماهی دم نماید نزد دانا ولیکن جانب انسی باید که آن نازکتر از وحشی نماید

نه جز و ونه محرف باشد ش قط بلی جز الامور اوسط در تعیین اوقات کتابت کردن
ولی هر کتابت بی دوانی بغایت معتدل باید هوائی برای انکه گر باشد هوا گرم ز گرمی
خشک گردد کاغذ نرم سیاهی را شود غلظت فزون تر شود خط ریش و انگشت از عرق تر
وگر دارد هوائی سرد بسیار ز کاغذ ها شود تری پدیدار سیاهی هم ز بد رنگی شود حشو کتابت
بنزد کاغذ کند نشو بتابستان نکو باشد بگاهی ز مستان نیز وقت چاشتگاهی در شرائط
محل کتابت کردن ولیکن خانه را احتیاط باید که از هر چار سو در ها کشاید صبا و مصلحت
زنیکو نه ببیند که در پیش در شرقی نشیند بوقت نیم روز ای پاک منظر جنوبی بهتر الست از هر بار
دیگر ولی در اخر روز الست احسن بنزدیک ره غربی نشستن در حل کردن طلا بیاور کاسه
چینی که چرب نباشد و قدری عسل پاک بی موم یا صمغ عربی یا سریشم ماهی در کاسه مالد چنانکه
چسبان شود و ورق زر در کاسه اندازد و بر انگشت بمالد اما باید که دست نیز چرب نباشد
که اگر و ای بوی رسد سیاه شود و چون گیرا شود آب در او چکاند ومیچکان و میمال تا وقتیکه تمام حل
شود بعد از ان کاسه را پر آب کن و ساعتی بگذار تا بته باز نشیند پس آن آب را آهسته بریزد و محلول
در ته کاسه بماند و خشک سازد و چون خواهد که بان کتابت کند قدری آب در وی چکاند و بمالد پس
بقلم مو برداشته بر قلم طلا کند قصه اگر کاغذ را نارنجی خواهند بکشد کاغذ گلگون را ابزعفران زنند نارنجی
شود و اگر سبز را ابزعفران زنند گل ناری شود و اگر ماوی را ابزعفران زنند جوزی شود و اگر شاهاب زنند
گل خشخاشی شود و اگر خواهد که کاغذ را ماوی کنند نیلاب را صاف کنند و قدری آب نیم گرم در وی
بریزند و کاغذ رنگ کنند بعد از ان باب خنک برارند اما کاغذ بغایت ملایم می باید تا ماوی
خوب شود جریده گروهی جدا کرده و مهری نامزد کرده و بمعنی قاصد و جاسوس نیز آمده

شرف مرد

... از ...

شرف مرد بجود الست کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود
اینکه در نعمت نازی بجهان غره مباش که محال الست در این مرحله امکان خلود
اینکه در شدت فقر و پریشانی حال صبر کن کین دو سه روزی بسر آید معدود
خاک راهی که بر و میگذری ساکن باش که عیون الست و جفون و خدود الست قدود
این همان چشمه خورشید جهان افروز الست که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود
دشمن آنقدر ندارد که باو رنگ برند ای برادر که نه محسود بماند نه حسود ۵

بیح خواشده از این درنه هوچ مقصود
کرمش نامتناهی نعمش بی پایان
که کریم الست و رحیم الست و غفور الست و ودود
دست حاجت چه بری پیش خداوندی بر
ودود دولت داشته شده و دولت دارنده

... دولت ... آوازه ... (left margin, vertical)

از ثری تا بثریا بعبودیت اوست همه در ذکر مناجات قیامند و قعود
قیمت خود بمناهی و ملاهی مشکن گرت ایمان درست الست بروز موعود
پند سعدی که کلید در گنج سعد الست نتواند که بدست آورد الا مسعود ـــ
دولت جان پرور الست صحبت آموزگار خلوت بی مدعی سفره بی انتظار
آن عهد شکست اول صبح ابتدایم صبح دوم باید ات سر ز گریبان برار
روز نباشد که خلق بر تو تصور کنند گر بنمائی بشب طلعت خورشید وار
مشعله بر فروزم شقله بیشتر کیر تا ببرند از سرت زحمت خواب خمار ۵
فالبیت مالکان و الضیف من کان

برگ درختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتریست معرفت کردگار
قطره آب منی در صدف هر نگار در سخن کو شود قدرت پروردگار
دور جوانی گذشت موی سیه شد سپید برق یمانی بجست گرد نماند از سوار
خیز غنیمت شمار جنبش باد ربیع ناله موزون مرغ بوی خوش لاله زار
فصل بهار است خیز تا بتماشا رویم تکیه بر ایام نیست تا دگر آید بهار
وعده که کردی شبی با تو بروز آورم شب بگذشت از حساب روز برفت از شمار
دفتر فکرت بشو گفته سعدی بگو دامن گوهر بیار بر سر مجلس ببار
ای تازه جوان بشنو از این پیر کهن یک نکته که هست قابل مغز سخن یاری که در او
موافقتی نیست مگیر کاری که در او منفعتی نیست مکن من همان دم که وضو ساختم
از چشمه عشق چهار تکبیر زدم یکسره بر آنچه که هست خط با آب طلا منشی قضا و قدر
نوشته بر در این کاروان سرای دو در که ای زخانه فرو ماندگان ره پیمای اگر کنید درین
کاروان سرای گذر زنگارش چه نسیم صبا برون آئی برو برون چه خورشید از در دیگر
پدر که جان عزیزش بلب رسید چه گفت نصیحتی کنمت گوش کن تو جان پدر به دیار
چه بر چشم خلق خوار شوی سبک سوگند از آنجا برو بجای دگر درخت اگر متحرک شدی
زجای بجای نه جور اره کشیدی و نه جفای تبر پاک منشی که نبود با تو در گوهر یکی ٥
رشته پیوند محبت اتحاد گوهر است جنس را با جنس و یا نا جنس اگر گیری قیاس ٥
این بسان آب و روغن آن چه شیر و شکر است آنست دوستدار که هر چند دشمن بیند ز دوست
بیشتر شود دوستدارتر بر سر هزار سنگ ستم گر خورد از او گرد بنای عشقش از آن استوارتر
قسمت رزقت

قسمت رزقت ز ازل کرده اند چند پی رزق پراکندگی فائده زندگیست بندگیست سرکش
از قاعده بندگی مغرور مشو بمال چون بی‌خبران زیرا که بود مال چه ابر گذران ابر گذران
اگرچه گوهر بارد خاطر ننهد مرد خردمند بر آن ای پسر ستری کش از دشمن نهفتنی لازم است
به که از افشای آن با دوستان کم دم زنی دیده‌ام بسیار کز سیر سپهر کژ نهاد دوستان
دشمن شوند و دوستیها دشمنی کرمقبل مزاج کند عیب او مکن شغلیست آن بقاعده عقل و
دین مباح دل آینه است کلفت دل زنگ آینه آن زنگ را چه چاره بجز صیقل مزاج
نور چشما از استماع قضیه موت مرحوم مغفور فلان نه چندان متألم شدم و افسرده
گردیدم که شرح آن توان نمود از انجا که واردات الهیه را جز تسلیم و انقیاد
چاره نیست و از اشتغال از این عاریت سرا گریز نیست باید همیشه صبر و شکیبائی را
شعار خود نمود و شکر اللهی را بتقدیم رساند خدا تعالی انمرحوم را قرین رحمت و مغفرت
خود فرماید و بازماندگان را سلامت مرحمت فرماید و شما را خلف صالح انمرحوم نماید
گرامی مشفقا حفظکم الله تعالی از استماع این واقعه جانسوز و این داهیه محنت اندوز
آتش غم در کانون سینه افروخته گردید و بنیاد صبر و شکیبائی سوخته شد خداوند بحق
حمة النجبا علیهم الالف التحیة والثناء انمرحوم را با ایشان محشور گرداند و صبر
بان برادر مکرم عنایت فرمود قرار این روزگار بی قرار و این دنیای غدار این بعد
دنیا را با کسی بقا و وفائی نیست و عیش او را بقائی نه امید وار بعنایت
حضرت باری آن است که طول عمر و توفیق بان مشفق مکرم عنایت شود والله
گرامی صدیقا برادرا حفظه الله این اوقات زیاده از استماع قضیه مرحوم مغفور معه پریشان شدم

بسیار افسوس و دریغ است ولی قرار دنیا همیشه بر ناسازکاری و کج رفتاری بعهد
هیچ آفریده بوجهی نیامده است مگر آنکه قبای حیات بر اندام او خاک شده است
ولی جز صبر و شکیب چاره نیست انشاء الله شما هم شکیبائی را شعار خود نموده تا حضرت
باری شما را اجر جمیل عنایت فرماید نشاط زندگانی با غم مردن نمی‌ارزد حیات خضر اگر
داری بجان کندن نمی‌ارزد بعشرت گر نشینی سالها در بستر راحت بخشت زیر پهلو
در لحد خفتن نمی‌ارزد اگر پشت فلک از بار طاعات تو خم گردد بمیزان عمل آخر به
سنجیدن نمی‌ارزد بفضل علم اگر مشهور عالم می‌شوی ایدل بیک خط از خط اعمال خود
خواندن نمی‌ارزد مکن شادی در هر عشرت دنیا غم دارد که عشرتهای این دنیا به
رنجیدن نمی‌ارزد چون بوقلمون مباش هر لحظه برنگ یا نرم چه موم باش
یا سخت چه سنگ یا بر سر صلح باش یا بر سر جنگ یا رومی روم باش
یا زنگی زنگ جهود کافرا گویند چهار شاخ نوعی از بند و غل است
که در گردن بندیان کنند جهت تعذیب و آن دو شاخ نیز می‌باشد ثری خاک و زیر هفتم
زمین و انرا سجین نیز گویند جهاد بکسر کارزار کردن و بفتح زمین سخت جرار بالفتح مع التشدید بسیار
کشنده و لشکر بسیار مخفی نماناد که چون حسب الحکم ضرام الاجل حجة الاسلام والمسلمین عارج معارج العلم
والیقین مولی الجلیل والعالم العامل الکامل النبیل العارف الماهر التعریف والفاضل المتبحر
الغطریف البحر الزاخر والسحاب الماطر فخر العلماء وشرف العرفاء اعز المولی الاولی لاجل الاکمل
لا فخم السید السند والرکن المعتمد الاقا فلان ادام ظله العالی علی مفارق الادانی والاعالی
بندگان

بندگان شامخ الارکان مکمل افانین شریعت غراء و متقن قوانین ملت بیضاء مفخر فضلای
اعصار و ملجای علمای امصار حافظ وثیقه مصطفوی و ناصر طریقه مرتضوی مؤسس ٥
اساس حقایق نگاری و بانی بنای دقایق شماری افضل المحققین و اکمل المدققین
مجتهد راه حقیقت و فقیه مقامات طریقت منقح معالم فروع و اصول و مستمل ٥
موارد معقول و منقول مقتدی العصر و مهتدی الدهر قدوة الانام و حجة الاسلام
اقای فلان مد الله ظلال جلاله مدی الایام واللیالی واشرق شموس اقباله علی البطون والعوالی
مبلغ ۳ تومان رایج سلطان رومیه ناصر الدین شاهی علوی عدد ۲ و ۶ نخود وزن و یکهزار دینار رواج و موازی
هشت راس گوسفند بهمین دندان در ذیل بعضی شعب از مال خالص عالیحضرت فلان ولد
فلان در همراه

چهار بز قسر دو راس | بز چهارم زه قسر راس | بز سیم زه قسر دو راس | میش اوچ راس | چهار بز مع دو ولد ... دو راس

فلان دین ثابت و لازم است علی اقرار الشرع واعتراف الملی بر ذمه و رقبه فلان ولد فلان
حالت الاصحانه مبلغ مزبور را از تاریخ ذیل الی انقضای ۳ عام تمام لقط السنی راس هر سالی
مبلغ یک تومان او را بدون عذر شرعی ادا نماید و در انقضای مدت ۳ سال هشت راس گوسفند
مفصله فوق را بهمان دندان و علامت مذکور کرده است بتصرف دائن بدهد و بهیچ وجه
من الوجوه عذر ننماید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی احل التزویج والنکاح و حرم
الزنی والسفاح والصلوة والسلام علی مبیّن الحلال والحرام والمباح و علی آله و اهل
بیته الذینهم قدوة اهل الفلاح عقد واقع شد فیمابین الزوج والزوجة الباکرة البالغة العاقلة الرشیده المختاره

علامه عالم و عارف واصل
و حکیم کامل و فقیه فاضل

جناب شریعت مآب حقایق و دقایق نصاب فضایل و فواضل مآب عوارف و معارف
اداب حاوی الفروع و الاصول جامع المعقول و المنقول زبدة العلماء و المحققین قدوة الفقهاء
و المجتهدین عمو ملا محمد مجتهد نراقی سلمه الله بتوفیقات جناب اقدس باری و توجهات
خاطر خطیر همایون شهریاری موفق و مستوثق باشند بعد بر رای صواب نمای آنجناب مکشوف
میداریم که جناب فضایل انتساب حقایق اداب میرزا نصر الله برادر کهتر آنجناب در فقره
نزاعی که در قریه قالهر کاشان اتفاق افتاد بعد برای رفع اتهام از متعلقان و بستگان خود بدار
الخلافه الباهره وارد شده بمقام مکالمه و گفتگو بر آمد و حسب الامر قدر قدر وزارت جلیله
علیه عظمی تحقیقات لازمه بعمل آمد و برائت ذمه او از بعضی اسناد و سخنان واهی و تفصیلات
بمعنی کما هو حقه واضح و لایح گردید اکنون که بشرف حضور مهر ظهور همایون مشرف گشته رخصت انصراف حاصل نموده محض
شمول رأفت و ملاطفت کامله و وفور حسن ظن و وثوق و اعتمادی که در حق آنجناب داشته و داریم بصدور این ملفوفه
عنایت مألوفه آنجناب یادآور شدیم و چنانکه مزید دعاگوئی و خیر اندیشی آنجناب موازی بمکتوب عباس میرزا
مصحوب جناب میرزا الیه اعطا و انفاذ داشتیم این معنی مخفی و مستور نماند مراتب صداقت و دعاگوئی
آنجناب از قدیم الایام الی عهدنا هذا موروث میباشد در پیشگاه حضور ساطع النور خدیوانه از آفتاب
روشنتر است و آنجناب را علماً و عملاً حسباً و نسباً از جمیع جهات ممتاز میدانیم و اصلا او را یک مناقی و لیتی
شرع نبوت و مراسم خیر اندیشی و دولتخواهی باشد درباره منسوبان و متعلقان آنجناب احتمال نمیدهیم خلاف
تکلف ارباب غرض درین واقعه مخصوصه ظاهر شد من بعد هر گونه شکایت و نقایت از این قبیل بموقع عرض
در آورند محض غرض خواهد بود و اعتنا بوضع موضع انه اعلی نخواهد شد همواره در مظان استجابت دعوات
ذات ملک صفات همایون ما را بدعای خیر و ذکر جمیل یاد نمایند فی شهر جمادی الاول سنه ۱۲۹۱
معروض رای صاحبان عظام از علماء و عمال و تجار و زراع و کسبه و سایر اهالی نراق و سایر
ولایات

والیات میدارد که اغلب مردم کم اطلاع با آنکه این بنده درگاه فلان بیش از این صاحب
مکنت بودم بعد خلاف انحراف استه چیز من تمام شده الان بدرد فقر و پریشانی و درویشی
گرفتارم و طاقت فعلگی هم ندارم از قوت چهل و معیشت خود و اهل و عیال خود را فراهم
بیاورم هر کس بدرویشی و پریشانی و فقر من مطلع است مستدعی آنکه در صدد عریضه
و کمک نگاشته بهر طریق که مرتب نموده اید هر کس از بابت زکوه و وجوه دیگر
حسبة لله عنایت فرماید که در وجه مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا و بحکم
مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ و از معامله مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ
قَرْضًا حَسَنًا بحکم إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ تسلیم برات آورد وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ
نماید تا وقت محاسبه حِسَابًا يَسِيرًا در دیوان فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ
بتاریخ يَوْمًا كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ
بنون مجری گردد بتاریخ ... فلان مولی الفقهاء و قدوة الانام فحل الاعلام و فرید الایام الخائض فی غمرات
فی اسرار المدارک و الغائص فی بحار المسالک ممهد القواعد و جامع المقاصد کاشف رموز الدلائل
الاواخر و الاوائل مقباس مناهج غایة المرام و مشکوة مسالک ارشاد العوام مهذب القوانین المحکمة
و محرر الاشارات المهمة منبع الفضل و عین العدل فاتح صحیفة السداد و الرشاد و خاتم رقیمة الفضل
و الفقاهة و الاجتهاد رئیس المحققین و المدققین من الاوائل و الاواخر شمس الفقهاء و المجتهدین فلان
مد الله ظلاله الحناب ظلاله علی مفارق الانام و حرسه الله بوجوده الشریف دوارس شرع الاسلام
ما دامت الفروع مترتبة علی الاصول و الشمس له الطلوع و الافول بندگان ساحل الارکان ... در مناهج شریعت غرا
و قاید مراحل ... بقاء افضل المحققین و اکمل المدققین وحید العصر و الزمان و فرید الدهر و الاوان اکرم الحاج
و المعتمرین و جانشین حضرت خاتم النبیین ص محی الاسلام و المسلمین مولانا الآقا ... فلان دام ظله العالی

قرار حضور مبارک کردم عرض میشود بیوسته وجود ذیجود سرکار در پناه حضرت آفریده کار بعید کامجوی دارین و مقضی
المرام نشأتین دوجهانی بوده باشند بعدا عرض میشود که هرگاه خواسته باشند از راه لطف و مرحمت
احوال
جویای این حال نثار خود بوده باشند بحمد الله حیوة عاری در این عنصر فانی باقی و بر قرار است و هیچ گونه
ثبت بجز دوری از فیض خدمت انشاالله اللهم یا حسن الوجه میسر میگردد انه قریب مجیب
حاضر شد عورت ... ولا مرحوم ... در دهی العقد خارج و ملتزم شرع شده ... شرع مطاع
احیانا زوجه مطلقه خود نه خانم بنت مرحوم ... سلمان را در ایام عده رجوع نماید مبلغ سی تومان
فقره رایج المعاملة ... حد العرب ... با علم الدین ... و بلاعوض تسلیم وکیلی زوجه مزبوره
... فلان و فلان نماید ... بدانکه هشت چیز است که کاتب را از آن منع نموده
اند اول آنکه دست خود را از مداد قلم سیاه نکند که باعث ملال خواطر است دوم آنکه در حین نوشتن
اگر چیزی از کلمه را فراموش کرده باشد قلم را بگوش راست خود بگذارد البته فراموشی شده بخاطر رسد سیم
آنکه تراشه قلم را در زیر دست و پای خود نریزد که باعث فقر می شود چهارم آنکه دو کس از یک دوات بنویسند
که میان ایشان خصومت شود پنجم آنکه دو سر قلم را نباید تراشید البته کسی از آن مکان فوت می شود
ششم آنکه قلم تراشیدن بهم نزد هنگ که باعث آزردگی میشود هفتم آنکه در ابتداء کتابت شش حرف
نباید نوشت ل س ع لا ث م هشتم آنکه بعد از نوشتن چیز قلمدان را و دوات را در مکان
مرتفع نگذارند که باعث خفیف کاتب است ... خورشید منیر آسمان را پدرم از هر دو برادران خود معزوم
پنج خاله هفت و ... چهار عمو دارم فرزند چهار مادر و نه پدرم اسم است مراد و کاف و یکمیم دو لام
این پنج حروف جفت برگشت تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

سؤال زید متوفی و زوجه دارد و عمه زاده و اولادی ندارد و قدری اموال از زید مزبور متخلف شده بموجب
تفصیل از منقول و غیر منقول آیا شرعا حق زوجه از مخلفات زوج چه قدر میشود از هر یک که زوجه را
بهم رسد که حق بگیرد شرعا اعلام بفرمایند جواب ربع منقولات را از بابت نقد و جنس و فرش و مس
و آهن و غیره میبرد و اما از غیر منقولات از بابت زمین و باغ و دکان و غیره پس اشهر و اظهر آنست
که از زمین هیچ نمیبرد خواه ساده و املی باشد و خواه در آن خانه درخت و دکان باشد و اما از اسباب و آلات
خانه و دکان و مثل آن از بابت سنگ و خشت و ... و چوب و آجر و امثال آنها را ربع قیمت
آنها را میبرد و هم چنین اشجار و موارد هم قیمت میکنند بدون زمین یعنی قیمت میکنند درختی که
در زمین غیر باشد و صاحب آن مستحق اجرة المثل باشد چند الف از آن قرار ربع قیمت را میبرند
و ثمن میراث را بعمه زاده میدهند و اینها بعد از وضع دین و وصایا است سؤال هرگاه شخصی بمیرد و از او
خواهری بماند و اولاد چند از برادر و اولاد چند از دختر او میراث را چه باید کرد جواب خواهر با وجود
اولاد اولاد میراث نمیبرد و میراث را سه سهم میکنند دو سهم را با اولاد پسر میدهند و یک سهم را با اولاد دختر
بنا بر مشهور سؤال ضعیفه فوت شود و از او دختر بماند و مادر و شوهر چه نحو میراث قسمت میشود جواب ربع را
بشوهر میدهند و نصف را بدختر و سدس را بمادر و باقی را بالنسبه رد میکنند بر مادر و دختر بجهة آنکه دختر
حاجب مادر نمیشود از زاید از سدس پس فرض میکنیم ترکه را دوازده تومان شش تومان را بدختر میدهیم و سه
تومان را بشوهر میدهیم و دو تومان را بمادر میدهیم و یک تومان را دیگر را هفت هزار و پانصد دینار بدختر میدهیم
و دو هزار و پانصد دینار را بمادر پس ترکه بعد وضع ربع زوج ارباعا تقسیم میشود سه ربع مال دختر است
و یک ربع مال مادر والله العالم سؤال ارث طفل بجد و جده میرسد یا آنکه بمادر و در صورتی که بمادر برسد جد و
جده از مال طفل بهره دارند یا نه جواب با وجود مادر جد و جده نصیبی ندارند و لیکن مستحب است طعمه یعنی بجد
و جده از مال فرزندش چیزی بدهند پس این در صورتیست که جد و جده مادری باشند بنا بر صورت مسئله پس هرگاه
بعد طفل مادر او بماند و جد و جده پدری آن طفل یا آن جد و جده چیزی نمیدهند و مقدار طعمه بنا بر اظهر و اشهر سدس یک
اصل مال است نه سدس یک حصه مطعم و مشهور آنست که این استحباب در وقتیست که ترکه یک مال یا بان مطعم رسیده باشد
و بعضی میگویند که همینکه قدر آن سدس بیشتر یا در رسید مقدار سدس را بجد یا جده میدهند هر چند از برای مطعم سدس

باقی نماند
باقیمانده و هرگاه جد و جده هر دو موجود باشند طعمه ایشما علی السویه قسمت میکنند و اگر یکی از آنها باشد همه را
باو میدهند و گفته اند که استحباب طعمه در حال حیات فرزند است نه بعد از موت و در دلیل این سخن است
سؤال ضعیفه فوت شد و از او شوهر و دختر و والدین باقی مانده قسمت میراث او بچه نحو است جواب
ربع مال را بزوج میدهند و بهر یک از والدین سدس میدهند و نصف مال دختر است و چون فرایض در اینجا زاید
بر ترکه است زیرا که [illegible] در اینجا نصف است که حق دختر است و ربعست که حق شوهر است و سدس است
که حق والدین است و عول یعنی عوار کردن نسبت بحصه هر یک در مذهب شیعه بطلم باطل است پس نقص
داخل میشود بر دختر پس مال را دوازده حصه میکنند سه سهم مال زوج است و چهار سهم مال والدین و پنج سهم
باقی مال دختر سؤال زید فوت شد از و سه خاله و یک خالوی پدر و مادری و یکنفر عمه پدری میراث چگونه
قسمت میشود جواب اشهر و اظهر این است که ثلث میانه خالات و خالو علی السویه قسمت میشود و ثلثان
مال عمه است و پدر مادری بودن منشأ اختصاص نمیشود سؤال رجل مات عن اخ لام و ابن اخ او اخت للابوین
فی الوارث منهما جواب برشد اخوة للام فان الاخوة صنف واحد و الاقرب منهم یمنع الابعد و خلاف الفضل
بن شاذان ضعیف سؤال زید در حال مرض موت زوجه خود را طلاق بدهد و بمیرد آیا زوجه میراث میبرد
یا نه جواب در طلاق رجعی میراث میبرد جز مادر حال عده و هم چنین در طلاق بائن و رجوع هر دو تا مدت یک سال
مگر آنکه زن شوهر کند یا شوهر از آن مرض سالم شود و اشهر و اقوی عدم فرق است بین منهم بحرمان زوجه
از میراث و غیر آن سؤال زینب متوفی شد و وارث او منحصر در زوج و ابوین میراث چگونه قسمت میشود جواب
نصف مال زوجش و ثلث مال مادر اگر اخوه که حاجب توانند شد از ثلث نداشته باشد و سدس هرگاه
حاجب داشته باشد و تتمه مال پدر او است سؤال هرگاه شخص فوت شود از سر یک خالوی پدری و دو خالوی مادری میراث
او چه نحو است جواب ثلث را علی السویه میان دو خالوی مادری قسمت میکنند و باقی را بخالوی پدری
میدهند سؤال با وجود محروم بودن زوجه از رقبه زمین هرگاه مورث دینی دارد ربع را از کدام مال بزوجه
میدهند و بچه نحو میدهند و قرض را از کدام مال میدهند جواب دین را از مجموع مال وضع میکنند از زمین
و غیر زمین مگر آنکه تراضی واقع شود بر سایر مخلفات و الحاصل دین را اگر از املاک تنها بدهند نقصان بورثه میرسد
و اگر از سایر مخلفات منظور دارند نقصان بزوجه میرسد پس دین را بنسبت مجموع اموال ملاحظه میکنند و آنچه
باقیماند از زمین و سایر مخلفات زمین را از آن وضع میکنند و ربع سایر مخلفات را بزوجه میدهند

فرایض

منهما

سؤال منه فوت شده از سر یک برادر پدری و یک همشیره زاده پدر و مادری میراث بکدام میرسد جواب به برادر پدری میرسد
نظر بآنکه اقرب منع ابعد میکند سؤال زید متوفی شده از سر عموزاده و خاله زاده حکم آن چیست جواب ثلث ترکه مال خاله
زاده است هر چند مادری تنها باشد و ثلثان مال عموزاده است و فرقی مابین ذکر و انثی نیست سؤال شخص فوت شده از سر سه پسر
عمه و یک دختر عمو میراث چگونه قسمت میشود جواب هرگاه عمه و عمو هر دو پدر مادری یا پدری تنها باشند ثلثان میراث را بدختر عمو
و یک ثلث را مابین سه پسر عمه قسمت میکنند و هرگاه یکی از آنها پدر مادری و دیگری پدری تنها باشند فرزند آنکه پدری تنها است
ممنوعست از ارث و هرگاه عمو و عمه هر دو مادری تنها باشند یعنی خواهر و برادر مادری تنها پدر میت باشند در این صورت
ثلث مال فرضا و باقی مال را در میان همه اولاد هر دو علی السویه قسمت میشود و هرگاه یکی پدر و مادری یا پدری تنها و مادری بوده
و دیگری مادری تنها سدس از ابو نرد آنکه مادری تنها است میدهند و تتمه را باولاد دیگری میدهند سؤال شخص فوت
شده جد مادری و برادر و خواهر پدری دارد ارث او را چگونه قسمت نمایند ورثه جواب ثلث را بجد مادری میدهند
و ثلثان را برادر و خواهر پدری للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند سؤال ضعیفه فوت شده اولاد و نوه پسر
و دختر از جانبین از ذکور و اناث دارد و شوهر نیز دارد آیا اولاد اولاد قایم مقام اولاد متوفیه میباشند
و هر یک از اولاد پسر و دختر رسد پدر و مادر خود را میبرند وارث را طرفین میان خود للذکر مثل حظ الانثیین
قسمت مینمایند یا باید بالسویه میان خود قسمت کنند جواب ربع میراث را بزوج میدهند و با وجود اولاد اولاد اولاد
میراث نمیبرند و هرگاه اولاد نباشند اولاد اولاد پسر نصیب پسر میبرند و هرگاه متعدد باشند و همه پسر باشند
یا همه دختر علی السویه قسمت میکنند و هرگاه بعضی پسر باشند و بعضی دختر للذکر مثل حظ الانثیین قسمت میکنند
و اولاد دختر نصیب دختر میبرند و اینها نیز در صورت تعدد در میان خود بعینه مثل اولاد پسر قسمت میکنند
علی الاشهر الاظهر و قول بتسویه ضعیف است

مصیبت نامه

حکم المنیة فی البریة جار ما هذه الدنیا بدار قرار طبعت علی کدر و انت تریدها صفوا عن الاکدار و الاقدار
امید خلق عالم کوتاه
کرام مخدوما زید عزکم از وقوع این واقعه هایله و حدوث این حادثه عظمی چراغ هوشم خاموش و خامه را رسم
نگارش فراموش نه چنین است که این مصیبت کبری و رزیه عظمی به داغ چنین اثر کرده باشد بلکه دل عالم را
سوخته ولی از آنجائیکه دنیا دار بست که اولها عناء و آخرها فناء العیش فیها لایدوم و نعیمها بزول دار مثل
ما ضحکت فی یومها ابکت غدا و بعدا لها من دار چاره نیست بجز اینکه راضی بقضا شویم و همه تسلیم
داشته باشیم و لو کانت الدنیا تدوم باهلها لکان رسول الله فیها مخلدا و مرحوم جنت مکان از شر این
محن دنیا آسوده و در جنات عدن آرمیده و مقیم گردیده ما ما باید غم خود خوریم که این تیراز ترکش
رستم است نه بر مرده بر زنده باید گریست خداوند آن مرحوم را غریق رحمت فرماید و بازماندگان را
صبر عنایت فرماید و جناب عالی را محفوظ فرماید بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی خلق من الماء
بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا و الصلوة و السلام علی من ارسله بشیرا و نذیرا و علی آله و اهل بیته
الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم و ناصبی اولیائهم الذین
اشار تعالی الیهم بقوله و کان الکافر علی ربه ظهیرا در اسعد ساعات و ایمن اوقات واقع شد
عقد مزاوجت و مناکحت دائم فیمابین عالیحضرت شیعه خصلت نجسته فطرت مزکی طینت
فلان خلف مرحوم مبرور حاجی علی و علیاشان رفیع المکان طهارت و خدارت نشان زبدة
المخدرات و عمدة المطهرات العاقلة البکر الرشیدة ذات الاخلاق الحمیدة زلور خانم بنت مرحمت و
غفران نشان خلد قرار حاجی عبدالله بصداق میمنت انطباق موازی سه دانگ از کل شش دانگ
خانه و موازی شش قفیز از باغ معنب و مشجر و موازی سه سرچه از میاه علیا و سفلی قصبه نراق

ومبلغ هشتاد تنکه رایج سلطان روپیه ناصرالدین شاهی علاوه یکهزار دینار که بر قرار از رخوت و مسند الالات
و فرش و سایر متعلقات ضروریات منکوحه مشارالیها خواسته باشد بقیمه عادله بردارد
و از بابت مبلغ هشتاد تنکه حساب نماید و هرچه باقی ماند بر ذمه زوج مزبور باشد
که عند القدرة کارسازی نماید و اجزاء صداق سه دانگ خانه مزبور و سنی قفر باغ
مسطور و سه سرچه میاه مسطوره و مبلغ هشتاد تنکه موصوف لا غیر و کان وقوع ذالک
فی یوم السبت دوازدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۳
دست بیچاره چون بجان نرسد چاره جز پریدن در بیان نیست
اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

کهف پناه

کهف پناه پناه گاه خراب خانبان کاروانسرای موزه نشانده املس ساده کنف حمایت
ملوث مالیده اجحاف زیادتی جزم یقین جرز موش صحرائی فصد زدن فصاد رگزن
دبس دوشاب دباس دوشاب فروش وجزی بهای تلطفی برافروختن تصدی
رو کردانیدن لتبلون امتحان کردن مزمل کلام بخود پیچیدن مدثر جامه بخود پیچیده
مذابه گداخته شده اهاب جلد از گوسفند کشیدن فحار آجر پز ابتهال مشقت رشحه قطره
مرامی گذشته فزون زیادتی تلامز کردگان ماه پران آتش فراموش مکبلا محبوس
آجرزت عدس دانجه تبسم کنجید فحل ترب استحقاق سزاواری ولایح ظاهر فایز
رستگار صیحه آواز عاصف فریاد کننده دریغ کوتاه مستهجت عنوان سبب انبساط اسباب
تدبیر فکر انبوه پر طراوت تازه برافراشته بلند کردن توجه روی صیقل پاک کردن بدره
کیسه توبیخ سرزنش تقریع رسوا ندامت پشیمانی مهتر بزرگ خدم نوکر حشم چهار پا عفیفه
خود نگاهدارنده غریو فریاد خرخیس رز دشغیف علف شمیل حله دار غابرین باف
منذکان ستم اسیر کردن تهبوا تاراج بردند احصاء شمردند عتیق کهنه عماد ستون مطاع
فرمان فرمای مخالصت دوستی شرط قرار مشمش زردالو اجابت پاسخ دادن ثمود
نام قبیله است از عرب غبرا گرد معدن جایگاه عقوبت جزا کردن مأخوذ گرفتار جور
ستم مظلمت بدگوئی منافق دوروئی کردن تمام سخن چینی تخمین اندازه ثلم بینی بریدن

[illegible]

ثلمه کسیکه بینی او بریده باشد و الثلم رخنه کردن تنگی زن پی وزنند چفا بفم برزمین
زدن و انداختن و کفک انداختن دیگ و کفک و خاشاک برکنار انداختن آب و نقع
ستم کردن جزا پاداش نیکی و بدی اما فارسیان فرق کرده اند در نیکی جزا گویند و در بدی
سزا جذب کشیدن و ربودن و کم شیر شدن و جدا کردن بچه از مادر و خشک شدن
آب دمن مهمات کارها جازم و عازم یکدل شدن ستید بزرگ مخدوم بزرگوار
استراد دور انداختن محروم راندن ابلاغ رسانیدن ارسال فرستادن مواصلت
پیوستن ورود رسیدن نامه مکاتبت سخن با هم گفتن سریع زود عاطفت مهربانی
خلیل دوست خلود جاودانیت متعلق بکی پیوستن تاسف و تلهف اندوه خوردن
تفقد مهربانی مرفوع برداشتن جدب تنگ سال جلب کشیدن و برانگیختن جرأت
دلیر نمودن جبروت بزرگی و عظمت و تکبر کردن محروم ناامید مزین آراستن
کدورت تیرگی دل مترصد و مترقب چشم براه داشتن جنایت بکر گناه کردن توکل
و اعتماد پشت باز کردن استدعا درخواستن ارشاد راه راست اشتیاق آرزو
مندی اسکاف کفشگر جواد بفتح بخشنده و بضم تشنگی جهد بفتح کوشش و سختی و بسیار
وازوی طعام کردن خوردن و بضم طاقت نداف پنبه زن اکاف پالان گر خسیس ناکس و مآب بخشنده
جلا

یقولون لیلی سودة حبشیة ؛ فلولا سواد المسک ما کان غالیا ؛ یقولون لیلی بالعراق مریضة ؛ فیا لیتنی کنت طبیبا مداویا

[illegible]
جند بضم لشکر و شهر شام و باران جنود و اجناد جمع آن جاد صیغه ماضیست از جود
یعنی بخشش کرد مجید خود را بهم کشیدن بوقت جماع از خوشی جلاد تازیانه زننده
بروایت حافظ فکهبا قربی هنا ثمی قرب انقیاد کردن نهادن نوع گونه جبار بزرگ
و تکبر کننده و غضب کننده و مردم کشنده و نام خدای تعالی یعنی شکننده کامهای جبار اکبر
یعنی مجاهده کردن با نفس اماره جهاد اصغر کارزار با کافر جوهر گوهر و اصل و دانه
قیمتی جهر آشکارا کردن و آواز بلند کردن اشهاد گواهان اقبال رو کردن شقاوت
بدبختی جوار همسایگی کردن و همسایه شدن استعانت یاری کردن دوام همیشه اعلام
آگاه کردن حدوث چیز نو پیدا شده که نبوده مخ زاویه کنج و گوشه و نیز گوشه چشم
و گوشه خانه ژاله تگرگ و شبنم حریف هیشه و هم صحبت و هم معامله حابر جو غنا طرابیم
و چهار جوبی که در بهشت است قبایل خویشان حاویه جامع مشحون پر مستفاد فهمیدن
جزیه گزیه باشد و بمعنی خراج است جاده راه فراخ و روش و راست جاریه کشتی و افتاب
و کنیزک و آب روان جره خمره جفنه بفتح چاه و کوه و سوراخ جزیره بلندی و خشکیکه
در میان دریا باشد حاث دور باد حور بفتح زن سفید روی سیاه چشم حور و حواری
جمع حث اندرون حدب مهربانی کردن و بلند شدن حباب بفم قبک آب عشایر

[illegible]

قومان نفرت فرو زی اولیا دوستان انبیا رسولان حسد کینه اعتقاد دل درست
کردن قصر کوشک چدر پوست رعایت نگهداشتن دعوت خواندن بمردم حسیس
آواز جحیم آتش جنبش گیاه ترشح چکیدن آب تایید قوت دادن تهدید ترسانیدن
تحیت و تحایا پادشاهی کردن و زنده گانی دادن تصریح آشکارا گفتن و آشکارا کردن
بنات النعش ستارگان هفت گانه در زبان فارسی هفت اورنگ گویند جاثمین
بر سینه خفتگان و هلاک شدگان و بی حس و حرکت شدگان جعل خصومت
و دشمنی و بحث جعل ترکی جلیل بزرگ و نام خدا حقد بکر کینه گرفتن انبساط
گستاخی کردن بختی بفتح شتر ترخ تبغی ستم کردن تقابهم ترسیدن تقاضا طلب و خواهش
تسبیح خدای عز و جل را بپاکی یاد کردن و نماز کردن تناد بفتح روز قیامت نقله
لطیف باغی ستم کننده پر آمون اطراف و گرداگرد حیز بازیچه مسخره و آنچه بدان بازی
کنند توزینه میمون رمیم ریزیده و ترنیق هلاک می شوند شایبی ستاره پرست
ظلام تضرع متبهلا نیکوست قی نام درکه ایست از درکات جهنم میمنت خوب حراست
نگهبانی کردن جوجه ترس شدن هکه کند زکان حداقه بزرگ شدن حوا آرمات
زکان سفید رنگ خط بمعنی فعل امراست یعنی فرو ماندن از ماکنا بمان احتجاج کردن حف
جامها و کوهها بوتیر جوا بسخن حریر کرم شده و جامه ابریشمی حر آزاد و میانه فجه کبوتر
فیجه آهو و بچه مار حر بکر جافرج زن نا بنت شانده جاده جدده ثریا منزلی از منازل قمر
و نام ستاره و نیز گنس خانه رفتن گنبد زن خالیف عجزه بزرگ هما پک پایی آمدن
زیی المس شاف منوت توبیف عوی فایه کننده سگ هز بکر ها شیر درنده هزیز آواز
باد هر گربه نر دجاج مرغ خانگی پالیز باغ و بوستان و کشت زار را گویند عناد دشمنی کردن

لقفد

تفقد پرسیدن بوری برهنه بودن عاره معمور نشا خلق کردن اهتزاز جنبیدن
مباهات فخر کردن از فرشتک خوش بوی صاعقه برق جلبه روشن ایقاد برا
فروختن آتش خلت دوستی عروه دسته کوزه ساطع روشن اعجاز شاخ درخت
تقدیس پاکی جناح بال حبل ریسمان سطوت هیبت اعتکاف گوشه نشینی عصفور
گنجشک عیادت رفتن بیمار عصاه عاصی وثوق اعتماد و دیعت امانت سکلا
زن فرزند مرده عقیم زنیکه نزاید زراعت جستجو کردن ماب برگشتن کساء برهنه
نفرت دور کردن یتیمطی جنبنه کردن صان محافظت کردن غدو صبح آصال
شام هباء غبار منثور پراکنده مرثیه تونیت گفتن رغب و هراس همز ترس صلاح
آواز متمشی رونده صخر سنگ منشور پراکنده جامد فسرده یعنی بسته و منجمد شده
دلا اگر آیدت روزی غمی پیش چه یاری باشدت غمخوار غم نیست ای ای روز محنت
یار باید و گرنه روز راحت یار کم نیست روزیکه فلک از تو جدا کرد مرا کس
بالب پر خنده ندیدات مرا چندان غم هجران تو بر دل دارم من دانم آنکه آفریدات مرا
هر که بگذرد ز دوست دوست مخوانش هر که بنالد ز یار یار نباشد آنست دوستدار
که هر چند دشمن بیند ز دوست بیش شود دوستدارتر بر سر هزار سنگ ستم گر خورد
از و گردد بنای عشقش از آن استوارتر عقل زن ناقص است و دینش نیز
هرگزش کامل اعتقاد مکن گر بدات از وی اعتبار مگیر و ز نکو روی اعتماد مکن
آن به که ز اسباب مرض پرهیزی و ز ننگ طبیبان دغل بگریزی ناکشته
تهی معده بخوان ننشینی زان پیش که معده پر کنی برخیزی من اینجا دیر ماندم خوار گشتم

عزیز از ماندن دایم شود خوار چه آب اندر شمر بسیار ماند عفونت یابد از آرام بسیار
خامش نشینی که جمع نشستن ز خوامو شی بهتر ز گفتن که پشیمانی آورد از سر
بمهر پشیمان نشد کسی پس فاش کشته سر که پشیمانی آورد برای یکدم شهوت
که خاک بر سر او اسیر زن شدن آئین نیک مردان نیست جرید الحی ان تات
یوما دیارهم فبلغ الیهم ثم بلغ سلامیا سلام اشتیاق من فرید مهاجر
ببیت عن الاوطان والاهل نائیا سلاما یودی بعض وجدی ولوعتی
الی ساکنی ارض العراق دیاریا وان سئلوا عنی وعن حال بهجتی فقل
بعد التبلیغ السلام منادیا الیکم لکم منکم علیکم احبتی حدیثی دعائی ذکر قلبی
ثنائیا فسقیا العیش قد مضی فی وصالکم وتبا العمر کان فی الهجر باقیا
الا لیت شعری هل یعود الذی مضی وهل یجمع الرحمن فینا ملاقیا
امر علی جدار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا وما حب الدیار
شغفن قلبی ولکن حب من سکن الدیارا وکل جراحة فلها دواء
وسوء الخلق لیس له دواء هر گونه جراحتی که در عالم هست دارند علاج
هر یکی خلق بدست لیکن نتوان بهیچ صورت کردن تدبیر جراحتی که از
خلق بداست شکوه از زنان بی وفا دع ذکرهن فما لهن وفاء
ریح الصبا و عهودهن سواء یکسرن قلبک ثم لا یجبرنه وقلوبهن
من الوفاء خلاء ای دل مکن از عهد زنان هرگز یاد باشد همه عهدهای

الشان

ایشان چون باد در بزم وفا شیشه ز دلها شکنند از دست جفای این جماعت
فریاد اختیارات ایام اسبوع لنعم الیوم یوم السبت حقا لصید ان
اردت بلا امتراء وفی الاحد البناء لان فیه تبدی الله فی خلق السماء
وفی الاثنین ان سافرت فیه ستظفر بالنجاح وبالثراء ومن یرد
الحجامة فالثلاثا ففی ساعاته هرق الدماء وان شرب امرء یوما دواء
فنعم الیوم یوم الاربعاء وفی یوم الخمیس قضاء حاج ففیه الله یاذن
بالدعاء وفی الجمعات تزویج وعرس ولذات الرجال مع النساء
از هر چه کنی خیال خاموشی به و ز غیبت اهل دل فراموشی به تقوی سبب
نجات مردم منخ گر مدت عمر خود در آن کوشی به از علم چه باشد دل من آسوده
هرگز نشود بکلی کسی آلوده چون عود که هر چند بسوزد او را خوشبوتر از آن بود
کاول بود یغطی عیوب المرء کثرة ماله فصدق فیما قال وهو کذوب
ویزری بعقل المرء قلة ماله فیحمقه الاقوام وهو لبیب لیس الجمال
بأثواب تزیننا ان الجمال جمال العلم والادب لیس الیتیم الذی قد
مات والده ان الیتیم یتیم العقل والادب کن ابن من شئت واکتسب
ادبا یغنیک محموده عن النسب فلیس یغنی الحسیب نسبته بلا لسان
له ولا ادب ان الفتی من یقول ها انا ذا لیس الفتی من یقول کان ابی
ای کرده سلوک در بیابان عدم زنهار مکن مفاخرت بهر نسب چیزی که بان

[illegible]

اگر از دوستانم چاره درد نهانم کنم، وگر از دشمنانم تیغ برکش قصد جانم کنم،
بهر چاره رفته ام یا میروم وصف تو میگویم، اگر جائی شکایت کردام خوار لانم کنم،
ای ذات تو بر کل ممالک شده فرد، سر بر خط فرمان تو داریم زن و مرد، گر جمله کاینات
کافر گردد، بر دامن کبریات ننشیند گرد، غزل من کلام عرفی ای بده روزه زر زیور
دنیا مغرور، مست دنیا شده آخرت افتاده بدور، خرمن عمر تو بر باد فنا خواهد
رفت، چند از خرمن مردم بکشی دانه چو مور، ریش خندی که فلک کرده تو را غره مشو،
از دماغ تو برون آورد این باد غرور، وای بان قبر که همسایه قبر تو بود، در مزاری
که تو باشی چه کشند اهل قبور، پند عرفی نکند بر دل نا اهل اثر، دوزخ را سوی جنة
نتوان برد بزور، من کلام باباطاهر اگر مستان مستیم از ته همیان، اگر بی پا و دستیم
از تو همیان، اگر گبریم و ترسا و مسلمان، بهر ملت که هستیم از تو هستیم، خوش آنان
که هر از بر خدا انند، نه حرفی وانویسند و نه خوانند، چه مجنون سر نهم اندر بیابان،
از این کوه کل رمند آهو چرا نند، تو که نه خواننده بو علم سموات، تو که نه برده بوره
در خرابات، تو که سود و زیان خود ندانی، بجو یاران کی رسی هیهات هیهات،
مون از قالوا بلی اندیشه دیرم، گنه از برگ باران بیش دارم، اگر لا تقنطوا
دستم نه گیره، مون از یا ویلنا تشویش دیرم، عشق آن بی که دایم در بلا بی،
ایوب

نقص و نقطان هم روی کش نموده اند در روی صورت خویش را نموده اند

[illegible]

ایوب آسا بکرمان مبتلا بی، حسن آسا که نوشد کوزه زهر، حسین آسا شهید
کربلا بی، بوری تا دست از این دنیا بداریم، بوری تا ماتم خود خود بداریم
بوری تا لم کریم آزار خلقون، ما که ماوی بزیر خاک داریم، بسحرا بنکرم صحرا
تو وینم، بدریا بنکرم دریا تو وینم، ندانم مون چه یا در چو جائی، بهر جا
بنکرم آنجا تو وینم، بیکان آبدار که آید ز دست دوست، بر عاشقان سوخته
باران رحمت است، اگرم هیچ نباشد نه بدنیا نه بعقبی، چو تو دارم همه دارم
وگرم هیچ نباید، هر شب برود ز سینه آرام غریب، وز شربت غم تلخ شود کام
غریب، گویند که از مرگ بتر نیست غمی، شک نیست کزان بتر بود شام غریب
از دوری راه خویشتن یاد آور، آماده ز بهر سفرت زاد آور، از بیکسی مردن
خود یاد آور، در ماتم خود نشین فریاد آور، تا چشم زنی رسید وقت سفرت،
فردا است که در جهان نماند اثرت، بر روی زمین خرام غفلت تا کی، از زیر
زمین مگر نباشد خبرت، اگر روزی بدانش در فزودی، ز نادان تنگ روزی
تر نبودی، بیک نادان چنان روزی رساند، که صد دانا در آن حیران بماند، تا توانی
درون کس مخراش، کاندرین راه خارها بسیار، کار درویش مستمند برار، که ترا نیز کارها باشد

[illegible]

فراموش نکرد ایزد در آن حال، که بودی نطفهٔ مدفون و مدهوش، روانت داد عقل و
طبع و ادراک، جمال و نطق و رای و فکرت و هوش، ده انگشت مرتب کرد بر کف،
دو بازویت مرکب ساخت بر دوش، کنون پنداری ای ناچیز همت، که خواهد کردنت
روزی فراموش، پس بگردید و بگردد روزگار، دل بدنیا در نبندد هوشیار،
ای که دستت میرسد کاری بکن، پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار، اینکه در شاهنامها
آورده اند، رستم و روئین تن و اسفندیار، تا بدانند این خداوندان ملک،
کز بسی خلق است دنیا یادگار، این همه رفتند و مای شوخ چشم، هیچ نگرفتیم
از این اعتبار، اینکه وقتی نطفه بودی در رحم، وقت دیگر طفل بودی شیرخوار،
مدتی بالا گرفتی تا بلوغ، سرو بالائی شدی سیمین عذار، همچنین تا مرد نام آور
شدی، فارس میدان و مرد کارزار، آنچه دیدی بر قرارش نماند، آنچه بینی هم نماند
بر قرار، دیر و زود این شکل شخص نازنین، خاک خواهد گشتن و خاکش غبار،
گل بخواهد چید بیشک باغبان، ور نه چیند خود فرو ریزد ز بار، این همه هیچ است و
خود می بگذرد، تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار، نام نیکو گر بماند ز آدمی، به کزو
ماند سرای زرنگار، سال دیگر را که میداند حساب، یا کجا رفت آنکه با ما بود یار،
خفتگان بیچاره در کنج لحد، خفته اند اندر کله سر و سمار، صورت زیبای ظاهر هیچ نیست

صورت
وصیت نامه

ای برادر در ... [illegible]

صورت وصیت نامچه

[illegible]

الحمد لله الذی حث عباده علی الوصیة کما قال فی محکم کتابه الکریم و فرقان العظیم کتب
علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیر الوصیة والصلوة والسلام علی افضل البریة واکمل
الکرم سیما محمد الذی اوحی منه بحدیث من مات بغیر وصیة مات میتة جاهلیة و علی اوصیاءه
المرضیة ارباب الدرجات العلیه واصحاب المقامات السنیة علیهم السلام والتحیة غرض
از تمنیق این سطور حقیقت مسطور و باعث بر ترقیم این زبور شریعت مسطور آنکه چون بنا
بر نص کلام ملک علام که کل نفس ذائقة الموت کافه مخلوقات را شربت وفات چشیدنیست
و بمدلول کل من علیها فان شربت ممات کشیدنی و بنص لا یبقی الا وجه ولا یدوم الا ملکه
کل شیء هالک الا وجهه احدی از آحاد عالمیان و فردی از افراد آدمیان را خلود در این جهان
پر آشوب و دنیای نامرغوب ممکن و متصور نیست و بمدلول کلام خجسته فرجام حضرت
امیر المؤمنین و امام المتقین و یعسوب الدین اسد الله الغالب علی ابن ابی طالب علیه
السلام که انما الدنیا فناء لیس فی الدنیا ثبوت، انما الدنیا کبیت نسجته العنکبوت بر این
چند روز زندگانی مستعار عالم فانی اعتمادی نیست فهذا در حین صحت و اقتدار
و عین قدرت و اختیار وصی شرعی و نائب مناب خود گردانید فلان ابن فلان
را در آنکه بعد از ارتحال و انتقال موصی مذکور از دار فانی بسرای جاودانی وصی
مزبور در متروکات و مخلفات علی نماید و آنچه باید فروخت بقیمتیکه اهل خبره و ارباب

[illegible]

بصیرت قیمة نماید از ابیع نموده از ثلث قیمت از ابقول آن رفتار کند و انچه از بی وجوه
باز ماند بر سایر ورثه کماقرض اله منقسم گرداند هر کس خلاف امر مذکور نماید بلعنت خالق
ونفرین خلایق گرفتار شود فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم
الحمد لله الذی احل التزویج والنکاح وحرم الزنا والسفاح والصلوة والسلام علی صفیه محمد
مبین قواعد الحلال والحرام والمباح وآله الطاهرین قدوة اهل الفلاح ما اشرقت المساء
والصباح وبعد غرض از نگارش این سطور آنست وچون نظام عالم وبقای نسل بنی آدم
بمزاوجت منوط وبمناکحت مربوط است وارتکاب ازدواج متضمن وسعت رزق وعناد
ومتکفل رفع فقر وغنا است کما قال الله تعالی وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم
وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وامر تزویج در طبایع مرقوم است
ودر شرایع مندوب وفاعلش نزد اولوا الالباب مقبول است ومحبوب وتارکش در نظر
ارباب آرای مخذول ومنکوب کما قال النبی صلعم النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی
ومنازل وفضائل متاهلان از مراتب مناقب متفردان بیخبر مرحلها افضل است واسنی
درجات عبادات متزوجان از شرفات غرفات عزبان بمراتب سنی ارفع واعلا
کما قال امیر المؤمنین وسید الوصیین ویعسوب الدین علی ابن ابی طالب علیه السلام رکعتان یصلیهما
متزوج خیر من سبعین رکعة یصلیها عزب بنابرین بمبارکی وفیروزی در السعد ساعات
واشرف اوقات عقد نکاح دایم صحیح سالم معتبر شرعی تحقق پذیرفت فیما بین فلان وعلیا

وقتی هشام بن عبد الملک بحج رفت پیش از امر خلافت ودر طواف خانه هر چند
سعی کرد که استلام حجر الاسود کند بواسطه ازدحام نتوانست وامام زین العابدین ع
نیز در طواف بود وهرگاه که نزدیک بحجر الاسود میشد مردم می ایستادند
وراه میدادند ودور میشدند تا آنحضرت استلام حجر میفرمود جماعت هشام از
هشام پرسیدند که این چه کس است گفت نمیشناسم وحال آنکه میشناخت
فرزدق شاعر در آنجا حاضر بود گفت تو اگر او را نمیشناسی من او را خوب میشناسم
این علی ابن الحسین زین العابدین است ع وشروع بانشاء این ابیات نمود
هٰذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءُ وَطْأَتَهُ وَالْبَيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ
هٰذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللّٰهِ كُلِّهِمُ هٰذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا إِلَىٰ مَكَارِمِ هٰذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ
يَكَادُ يُمْسِكُهُ عِرْفَانَ رَاحَتِهِ رُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ
بِكَفِّهِ خَيْزُرَانٌ رِيحُهُ عَبِقٌ بِكَفِّ أَرْوَعَ فِي عِرْنِينِهِ شَمَمُ
يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضَىٰ مِنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلَّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ

تَنْشَقُّ نُورُ الدُّجَىٰ عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ كَالشَّمْسِ تَنْشَقُّ عَنْ إِشْرَاقِهَا
الظُّلَمُ مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللّٰهِ نَبْعَتُهُ طَابَتْ أَرُومَتُهُ وَالْخِيمُ وَالشِّيَمُ
هٰذَا ابْنُ فَاطِمَةٍ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءُ اللّٰهِ قَدْ خُتِمُوا مِنْ مَعْشَرٍ
حُبُّهُمْ دِينٌ وَبُغْضُهُمُ كُفْرٌ وَقُرْبُهُمُ مَنْجًى وَمُعْتَصَمُ يُسْتَدْفَعُ الضُّرُّ
وَالْبَلْوَىٰ بِحُبِّهِمِ وَيُسْتَقَامُ بِهِ الْإِحْسَانُ وَالنِّعَمُ إِنْ عُدَّ أَهْلُ
التُّقَىٰ كَانُوا أَئِمَّتَهُمْ أَوْ قِيلَ مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ هُمُ
لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بُعْدَ غَايَتِهِمْ وَلَا يُدَانِيهِمُ قَوْمٌ وَإِنْ كَرُمُوا
بُيُوتُهُمْ فِي قُرَيْشٍ يُسْتَضَاءُ بِهَا فِي النَّائِبَاتِ وَعِنْدَ الْحُكْمِ
إِنْ حَكَمُوا وَلَيْسَ قَوْلُكَ مَنْ هٰذَا بِضَائِرِهِ الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ
أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ أَيُّ الْخَلَائِقِ لَيْسَتْ فِي رِقَابِهِمُ لِأَوَّلِيَّةِ هٰذَا
أَوْ لَهُ نِعَمُ مَنْ يَعْرِفِ اللّٰهَ يَعْرِفْ أَوَّلِيَّةَ ذَا الدِّينُ مِنْ بَيْتِ هٰذَا
نَالَهُ الْأُمَمُ هُمُ الْغُيُوثُ إِذَا مَا أَزْمَةٌ أَزَمَتْ وَالْأُسْدُ أُسْدُ

الشَّرَىٰ وَالرَّأْيُ مُحْتَدِمُ مُقَدَّمٌ بَعْدَ ذِكْرِ اللّٰهِ ذِكْرُهُمُ فِي كُلِّ بَدْءٍ وَمَخْتُومٌ
بِهِ الْكَلِمُ لَا يَقْبِضُ الْعُسْرُ بَسْطًا مِنَ الْفَهْمِ سِيَّانِ ذٰلِكَ إِنْ أَثْرَوْا وَإِنْ عَدِمُوا
مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشَهُّدِهِ لَوْلَا التَّشَهُّدُ كَانَتْ لَاؤُهُ نَعَمُ اللّٰهُ
شَرَّفَهُ قِدْمًا وَفَضَّلَهُ جَرَىٰ بِذٰلِكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ

معنی بعضی از ابیات وقصیده فرزدق رحمه الله بفارسی اینست لمؤلفه
این بود آنکس که بشناسند ش چونانکه خدا مکه وبطحا وزمزم مروه خیف ومنی
این کسی باشد که میباشند برجاهش علیم ناودان رکن ومقام ومشعر وبیت وحطیم
این بود افروخته مهر سپهر مجد ودین کامده او را لقب از عرش زین العابدین
قرة العین حسین ابن علی مرتضی است وارث دیهیم احمد حامل سر خداست
میوه باغ رسول ولاله راغ بتول آنکه نارد کرد ادراک کمالاتش عقول
چون به بیندش قریش از فخر گویندی بهم کز وی آمد در نهایت پایه فضل وکرم

نور عزّ و دولتش از چهره باشد آشکار   هم عرب او را شناسد هم عجم در روزگار ه
لایح از رویش فروغ روضهٔ نور و بهاست   فایح از خویش شمیم کعبهٔ صدق و صفاست
چهرهٔ او روشن بود چونانکه ظلمت سوز مهر   جدّ آن زاده باشد اینچنین تابنده چهر ه
جدّ او باشد محمّد خاتم پیغمبران   که بود سرور ز تائیدات حق بر سروران ه
در صدور آفرینش مصدران پیغمبراست   وین خداوند کرامت مشتق از آن مصدراست
از فزونی حیا بر کس نمی آرد نگاه   وز مهابت هم کسش نارد نگه جز گاه گاه
دل رباید از تبسم جان فزاید از کلام   هست مشهور خلایق از خواص و از عوام
گر تو نشناسی مر او را از در کبر و غرور   ناید ش بر پایگاه کاخ اجلالش قصور ه
مهر باشد پر تو افکن بر آباد و خراب   شب پره گر می نه بیند نیست نقص آفتاب
ابر فیض است عالم گیر چون بارد بخاک   گر نمی یابد زمین شوره فیض از وی چه باک
دست جودش بر محبّ و خصم چیبش و چه کم   هست آن ابری که بارانش بود فیض و کرم
حرف لا نشنید الّا در تشهّد کس از آن   گر نبد این می نراندی جز نعم اندر زبان ه
پیشتر کاید پدید از آب و خاک و باد و نار   تا شود جاری قلم در لوح از امر کردگار ه
پاک یزدانش همی فضل و کرامت داده بود   وز شرافت این در دولت برخ بگشاده بود
هست از آن معشر که بگذشتند از قدر و مکان   صد هزاران پایه برتر زاوج
حبّشان

حبّشان باشد دلیل صدق ایمان و وفاق   بغضشان باشد دلیل کفر و خذلان و نفاق
در شریعت پیشوا باشند بر هر پیشوای   در طریقت مقتدا باشند بر هر مقتدای ه
گر کسی پرسد ز احبار زمین و ز آسمان   اختران بدهند اینان را بر آن سائل نشان
غیثهای جود میباشند اندر روزگار   لیثهای ارض میباشند گاه گیر و دار   نامشان و
ذکرشان از بعد نام و ذکر حق   در همه افواه از پیشینیان دارد سبق ه
ابتدا و اختتام نظمها و نثرها   از پس نام خدا از نامشان باید بها
ساغر از گفت فرزدق داد معنی داده است   ورنه دیری شد که نطقش از بیان افتاده است
چون هشام این ابیات را گوش کرد خون در بدنش بجوش آمد و فرزدق را بحبس فرستاد
پس فرزدق در حبس بیتی چند گفت که مضمونش اینست که آیا مرا حبس میکنند
در مدینه که دلهای مؤمنان طالب اوست و دوست میدارند او را و میخواهند که بسوی او
بازگشت نمایند و میگرداند آن سرا که سردار نیست و چشمی را که احول است کنایه
از اینست که هشام لیاقت پیشوائی ندارد که نیک بین و نیک اندیش باشد
بلکه بدبین و بد اندیش است پس بعد از چند روز هشام او را از حبس بیرون کرد
آنگاه امام زین العابدین ع ده هزار درهم و بروایتی دوازده هزار درهم برای وی فرستاد
و عذرخواهی فرمود که معذور دارید ما را ای ابا فراس که اگر در این وقت نزد ما بیشتر
از این می بود میفرستادیم برای تو فرزدق آن دراهم را پس فرستاده و عرض کرد که

[illegible]
[illegible]
قصد من از این سخنان نبود مگر رضای خدای تعالی و من این را از برای خدا گفتم و قصد
چیزی نکرده ام برای امام زین العابدین علیه السلام فرمود که خدا تعالی محل و مقام ترا
بتو بنماید و سعی ترا جزا دهد و ضایع نگرداند و لیکن ما اهل بیت جماعتی میباشیم
که چون چیزی بکسی دادیم باز نمی ستانیم و سوگند داد او را بر قبول آن بعد از آن
فرزدق او را قبول کرد مسئله نگاه عورت زنان بدون ضرورت بر زنان دیگر حرامست یانه جواب
حرامست مسئله مرد میتواند صدای مرد زن اجنبیه را بدون ضرورت استماع نماید یانه ج بدون ضرورت
عرفیه اولی و احوط اجتناب است از استماع با عدم ریبه و با ریبه حرام است مسئله اگر زن شوهر دار
زنا دهد بعد شوهرش بفهمد بر او حرام نیست و اگر شوهرش نفهمد توبه کفایتش میکند و کراهت دارد
اظهار او معصیت را مسئله هرگاه انسان وطی کند بحیوان حلال گوشت مثل گوسفند حرام میشود گوشت
آن اگرچه انسان غیر مکلّف باشد و انزال منی هم نشود مسئله هرگاه با اسب یا قاطر یا الاغ وطی
کند حرام میشوند باید آن حیوان را از ولایت بیرون برند و در جائی دیگر بفروشند اما حیوان حلال گوشت
مثل گاو و گوسفند وطی شده را فورا باید کشت و سوزانید و قیمت آنرا از برای مالکش از واطی گرفت
مسئله از گوسفند خون و فضله و قضیب و فرج و بچه دان و خصیتین و آنچه در مغز کلّه میباشد که شبیه
نخود است و غدد که عوام آنرا دشبل میگویند و پی که در دو طرف تیره پشت است و مغز حرام
که در میان تیره پشت است و سپرز و زهره دان و بول دان و حدقهٔ چشم و ذات الاشاجع که در میانه
سم است حرام است و از غیر گوسفند هم چنین است مثل گاو و شتر مسئله هرگاه کسی شخصی را ببیند
که با زنش زنا میکند و ایمن باشد از ضرر میتواند هر دو را کشت و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن بر او حرام
نمیشود مسئله مردیکه زن عقدی یا دائمی دارد و زنا کند اول باید صد تازیانه بر او زد و بعد او را سنگسار کرد
مسئله هرگاه حیوان حلال گوشتی که موطوء شود مشتبه شود در گلّه عمل در آنجا بقرعه میشود و گلّه را دو
نصف میکنند و قرعه میزنند باسم و هر بار نصف را دو نصف میکنند و قرعه میکنند و هم چنین تا قرار
گیرد بر یکی و در گلّه عدد آن طاق باشد آن زیادتی را بهر طرف میخواهند قرار میدهند داخل

باشند یا روغن مورد و روغن شکوفه ضماد نمایند در جای خنک که ریحان های سرد فرش کرده
باشند و اگر این استفراغ بسبب رعاف بسیار باشد بمالند دست و پا را و ببندند آنها را و آنچه
در باب رعاف مذکور شده همه را بکار دارند

فالنّكاح يفتقر الى ايجاب و قبول دالّين على القصد الرافع للاحتمال و العبارة
عن الايجاب لفظان زوّجتك او انكحتك و القبول ان يقول قبلت التزويج
او قبلت النّكاح او مشابهه و يجوز الاقتصار على قبلت و لا بدّ من وقوعهما بلفظ
الماضي الدّال على صريح الانشاء اقتصارا على المتيقن و تحفّظا من الاشتباه
المشبه للاباحة و لا يشترط في القبول مطابقته لعبارة الايجاب بل يصحّ الا
يجاب بلفظ و القبول بآخر فلو قال زوّجتك فقال قبلت النّكاح او ه
انكحتك فقال قبلت التزويج صحّ   حضرت امام محمد باقر فرمود که دو رکعت نماز که فاضل تر است از عربی که روزی روزه بدارد
بدانکه لفظ انکحت زوّجت در او جایز است   و شب را بروز آورد بنماز و مروت که بیشترین اهل
متعدی بنفسی مرتین مفعول ثانی   دوزخ عزبانند و نیز فرمود که نمیرسد بدعای که بطفت
متعدی بمن و متعدی بلام   مؤمن در او باشد عذاب
و مفعول ثانی زوّجت متعدی بنفسی و متعدی بباء و بلام و بمن مرتین در او جایز است

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وکان علی کل شیء قدیرا وصلی الله علی اشرف المرسلین محمد واهل بیته الذین اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا اما بعد فقد قال الله تبارک وتعالی وقوله الحق وانکحوا الایامی منکم والصالحین من عبادکم وامائکم ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم وقال رسول الله صلی الله علیه وآله النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط وقال امیر المؤمنین وسید الوصیین ویعسوب الدین علی بن ابی طالب علیه السلام رکعتان یصلیهما متزوج خیر من سبعین رکعة یصلیها عزب والصلوة والسلام علی سید النبیین محمد وعترته المعصومین المطهرین ابد الآبدین ثم ان الامور بدانکه اقوال اصحاب آنست که عقد دائم را بلفظ نکاح وتزویج هردو واقع میتوان ساخت ولیکن مشایخ رضی الله عنه الصادق رکعتان ... الرد.

قال رسول الله صلی الله علیه وآله ما بنی بناء فی الاسلام احب الی الله من التزویج ... وقال الامام الناطق جعفر بن محمد الصادق

هردو لفظ ادا مینمودند از جهة رعایت غایت احتیاط وایضا بدانکه مشهور میان علماء این است که لفظ نکاح وتزویج هردو را بمفعول ثانی متعدی بکلمه من میسازند ولکن در لغت لفظ متعدی بنفس وارد شده است از انجمله قوله تعالی انی ارید ان انکحک احدی ابنتی هاتین وتزویج در بعضی از آیات متعدی بنفس وارد شده است کقوله تعالی وزوجناهم بحور عین ودر اخبار بسیار متعدی بمن نیز واقع شده پس رعایت غایت احتیاط آنست که جمیع این وجوه ایراد نمایند وایضا در آیاتی که سبق ذکر یافت اسم مرد مقدم است بر اسم زن ومشهور برعکس است پس اگر رعایت هردو شود اولی واحوط خواهد بود وایضا ظاهر بسیار از اخبار وقول اکثر اصحاب آن است که در باکره وعاقله بالغه رضای دختر کافی است وچون قول بتشریک واستقلال وی نیز هست احتیاط آن است که برضای هردو واقع شود لهذا مرحوم آقا رضی الله عنه از جهة رعایت نهایت احتیاط که طریقه مرضیه ایشان بود بوکالت دختر جدا وبوکالت ولی سوا وبوکالت هردو در یک صیغه بدون ذکر وکالت بر چهار طرف می فرمودند وولی در نکاح پدر است وجد پدری ورضای هریک از این دو کافیست واگر این هردو فوت شده باشند رضای دختر کافی است واگر دختر باکره نباشد نیز رضای دختر کافی است هرچند پدر وجد داشته باشد وایضا باید دانست که مشهور میان علما آن است که صیغه جمیع عقود را بقصد انشاء واقع باید ساخت مثلا کسیکه تلفظ انکحت می نماید اگر مراد او این باشد که قبل از این کلام نکاحی واقع ساخته ام وباین کلام از آن خبر میدهم این خبر است وباین نکاح واقع نمیشود واگر مراد او این باشد

ثم الکتاب والحمد لله ...

که بلفظ انکحت نکاح را واقع میسازم واز این معنی انشاست وباین نکاح واقع میشود وهمچنین در جمیع عقود مثلا بعت که میگوید می باید که مراد او این باشد که عقد بیع را بهمین لفظ بعت واقع میسازم بعد از تمهید این مقدمات بدانکه خالی از این نیست که یا وکیل مرد یا وکیل زن صیغه میگوید یا مرد یا با زن یا وکیل مرد با زن یا وکیل زن با مرد در هر صورتی یا رضای ولی را رعایت می باید کرد یا نه چنانچه ولی نداشته باشد یا اگر داشته باشد باکره نباشد واز این مجموع هشت صورت بهم میرسد واین هشت در صورتی است که شوهر وزن هردو بالغ باشند واگر هردو نابالغ باشند یک صورتی دیگر است واگر مرد بالغ باشد ودختر نابالغ یا برعکس خالی از این نیست که ولی طفل با بالغ صیغه میگوید یا با وکیل بالغ واز این پنج صورت با هشت صورة سابق سیزده صورت حاصل میشود اول آنکه وکیل زن با وکیل مرد صیغه گوید وزن باکره باشد ولی وحضور داشته باشد در این صورت وکیل زن احتیاط هم از جانب زن وکیل میشود وهم از جانب پدر یا جد پدری پس فرض میکنیم که مرد محمد نام دارد وزن زینب اولا وکیل زن میگوید که انکحت موکلک محمدا موکلتی زینب علی صداق خمسین تومانا موصوفا وکیل مرد گوید قبلت النکاح لموکلی محمد علی الصداق المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت موکلک موکلتی بالمهر المعلوم پس وکیل مرد میگوید قبلت التزویج لموکلی

علی المهر المعلوم

لموکلی پس وکیل زن میگوید زوجت موکلک بموکلتی علی المهر المعلوم پس وکیل زن میگوید زوجت محمدا زینب علی الصداق المعین المعلوم الموصوف پس وکیل مرد میگوید قبلت التزویج عن موکلی پس وکیل زن هم گوید انکحت نفس موکلتی زینب وکالة عنها وعن ابیها وعن جدها من موکلک محمد علی الصداق المذکور پس وکیل مرد میگوید قبلت النکاح لموکلی بالصداق المذکور پس وکیل زن میگوید که زوجت بنت موکلی من موکلک بالمهر المعلوم وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی پس وکیل زن میگوید انکحت زینب من موکلک علی المهر المعلوم پس وکیل مرد میگوید قبلت لموکلی دویم آنکه زن ومرد خود صیغه گویند وزن ولی داشته باشد وباکره زن میگوید زوجتک نفسی علی صداق خمسین تومانا موصوفا مرد میگوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم پس زن میگوید که انکحتک نفسی علی المهر المعلوم مرد میگوید قبلت لنفسی پس زن میگوید که زوجتک نفسی اصالة ووکالة

مفعول له مفعول ثانی

علی المهر المعلوم

عن جلّ یا او عن ابی بالمهر المعلوم مرد میکوید قبلت التزویج لنفسی پس زن میکوید
انکحت نفسی من نفسک بالمهر المعلوم مرد میکوید قبلت النکاح لنفسی پس زن میکوید
زوّجتک بنفسی علی المهر المذکور مرد میکوید قبلت لنفسی و در این صورت احتیاط
آن است که از جانب پدر یا جدّ پدری زن وکیل شود و باین نحو واقع سازد و اکر پدر صیغه
را با شوهر کوید از جانب دختر وکیل هم شود و میکوید زوّجتک بنتی زینب و
کالة عنها علی صداق خمسین توماناً موصوفاً جواب مرد در همه باب بنحوی
است که مذکور شد پس پدر میکوید انکحتک بنتی و لایة عنها بالمهر
المذکور بعد از جواب باز پدر میکوید زوّجت بنتی زینب وکالة عنها و ولایة
علیها بالمهر المعلوم بعد از جواب باز پدر میکوید زوّجتک بنتی زینب علی
الصداق الموصوف المعلوم مرد میکوید قبلت لنفسی علی الصداق المعلوم سیوم
آنکه وکیل مرد با وکیل زن صیغه کوید و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد بنحوی که
در قسم اول کفتیم صیغها را باید کفت و وکالت پدر را از لفظ باید انداخت و اکر چهار
صیغه اول آن قسم را باین ضم کند ظاهر اولی است که وکیل زن میکوید انکحت و
زوّجت نفس موکلتی زینب من موکلک محمد بالمهر المعلوم وکیل
مرد

[illegible]
مرد میکوید قبلت النکاح والتزویج وکالة عن موکلی محمد بالمهر المعلوم چهارم
آنکه مرد با زن صیغه کوید و زن باکره نباشد یا ولی نداشته باشد در این صورة صیغها
بنحوی است که در قسم دوم مذکور شد الّا صیغه سیّم که تلفظ بان نباید کرد و قسم پنجم
و ششم و هفتم و هشتم که مرکب است از اقسام مذکوره ایجاب را از قسمی باید برداشت
و قبول را از قسم دیکر و ذکر هر یک بتفصیل موجب تطویل است نهم آنکه مرد صغیر
باشند و بولایت عقد کنند ولی ایشان و ولی دختر میکوید زوّجت ابنک بنتی
ولایة علیها علی الصداق المعلوم ولی پسر میکوید قبلت التزویج لابنی ولایة علیه
علی الصداق المعلوم بار دیکر بجای زوّجت انکحت میکوید و بار دیکر بجای بنتی
بنتی میکوید پس میکوید انکحت و زوّجت بنتی زینب من ابنک محمد علی
صداق اثنی عشر توماناً فضیاً طاجقران نیاً ولی پسر میکوید قبلت النکاح
والتزویج لابنی و باقی صورتها آنچه کفتیم ظاهر شود و باید که مرتکب وکالت علی الصداق المعلوم
از طرفین میشود عارف بعربیت بوده باشد که تمیز عدد تا و اعراب و سایر الفاظ را
درست تلفظ تواند نمود دیکر تصحیح کلمه نزد قاری کرده باشد که اداء حروف از مخارج
تواند کرد و رعایت وقف و وصل در مواضع خود بکند و چون درین زمان در عجم
اسمای مرکبه متعارف شده است مثل محمد حسین و محمد علی ظاهرش آن است که رعایت

قواعد ترکیب در آنها باید نمود که محمد علی و محمد حسین بکوید بفتح دال و یا و دال و نون
و اکر رعایت طور عرب نمود محمدٍ علیٍ بکسر دال و یا و با تنوین هم بکوید از احتیاط دور
نیست و هر یک از مرد و زن که باشند در وقت عقد اکر وکیل بعوض اسم هذا بکوید و
اشاره کند بهتر است و باید که قبل از تمام صیغه ایجاب شروع قبول نکند و بعد از تمام
فاصله حرفی در میان واقع نشود و باید که در مستقام وکیل شدن با دو مرد عادل یا جمعی
تولیف باشند که آن زن را بشناسند و بدانند که اوست که حرف میکوید نه دیکری تا در
وقت شهادت توانند شهادت داد که در وقت وکیل شدن و صیغه کفتن تعیین مهر
بکند که زر تازه سکه است یا رایج نه دانک یعنی پاره دانکی و باید که قبل از شروع در صیغه
خطبه مشتمل بر حمد و صلوات و تحریص بر نکاح و تغذیب بر سفاح بخواند و خطبهای
منقول در کلینی است هر یک را که بخواند خوب است و اکر انها میسر نشود هر چه میسر شود بخواند

بدانکه در صیغه متعه تعیین مدت و مبلغ شرط است پس وکیل زن میکوید متّعت نفس
موکلتی زینب من موکلک محمد من الآن الی طلوع الشمس باربع شا
هیات و وکیل مرد میکوید قبلت لموکلی و اکر وکیل زن بعد از تعیین مدت و مبلغ
و تعیین مرد و بکوید متّعت نفس موکلتی من موکلک فی المدة المعلومة با
المبلغ المذکور و وکیل مرد قبول کند خوب است و اکر احتیاطاً موافق مدلول احا
دیث کثیره در حین وکالت بکوید که تو را متعه میدهم بشرط آنکه تو از او میراث نبری

وعده

وعده ندای و طلب قسمت لیالی چنانچه در نکاح دائم میباشد نخواهی و توقع فرزند هم
از اینان از او نداشته باشی در مدت فلان و صیغه باین نحو بکوید که زوّجت نفس
موکلتی زینب موکلک محمد متعة شهراً کاملاً بتومان فضی نکاحاً غیر
سفاح علی کتاب الله و سنة نبیه علی ان لا ترثه و لا یرثها و علی ان
علیها العدة وکیل مرد بکوید قبلت علی الشروط المذکورة بهتر خواهد بود و اکر طرفین
خود صیغه کویند زوّجتک نفسی متعة و ضمیرهای غایب را بعنوان تکلم خواهند کفت
و شقوق دیکر ظاهر است در بیان بعضی از صیغه طلاق اکر طلاق بی عوض کویند
اکر شوهر خود کوید میکوید زوجتی فلانة طالق هی طالق طلقة هی طلقة
مرة واکر وکیل شوهر کوید بجای زوجتی میکوید زوجة موکلی و اکر طلاق در
عوض مهر کفته شود و اکر زن و مرد خود کویند زن میکوید بذلت المهر لتطلقنی به
مرد میکوید انت علی ذلک طالق و اکر وکیل مرد با وکیل زن کوید وکیل زن میکوید
بوکالتی عن موکلتی بذلت لموکلک مهرها لتطلقها به وکیل مرد میکوید
زوجة موکلی علی ذلک طالق باز احتیاطاً وکیل زن میکوید طلق موکلتی

علی ما بک لث وکیل مرد میگوید هی علی ذالک طالق
الحمد لله مرصع عقد عروس الفلک باللؤلؤ الالاء ومزین اجنحة
طاوس الملائکة بالحمراء والخضراء ومبیض قمم الجبال وطم التلال بنثرات
قطرات الثلوج من قطر برد غابة الشتاء ومبکی السحاب علی وجناة
التراب لالبسها بحلیة منعم النعماء یعلم ما یلج فی الارض وما یخرج منها
بافرخ الی الاشیاء ومعطر حلل الریاحین فی کل البساتین ببخور
بخار لخلخة الهواء ومضحک وجه الارضین بنزول خبل الریاحین
علی اغصان الاشجار واطراف انهار الماء ومعقد حتم الشکوفی
عشق ورق عصب القصب باظهار اثار الهواء ومبرز ابن الشمس
بمغول التکوین علی قلب معدن الصماء ومبنی صنوف الطیور
فی جو السماء کلهن مسبحات مهللات مکبرات فی بستان الکبریاء
ونشهد ان محمدا صلعم عبده ورسوله المتوج بتاج الاسری فی
مغول بنزبرزان باکلیل آهنین که بان سنگ شکافند
لیلة

لیلة الصماء ونشهد ان علیا ولیه ووصی رسوله الذی هو سراج دراج معراج
الرضاء صلی الله علیه وعلی آله الاتقیاء الاذکیاء الاصفیاء وبعد
فقد قال الله تبارک وتعالی فی محکم کتابه الکریم نستعین بالله السمیع
العلیم من الشیطان الرجیم وانکحوا الایامی الخ وقال رسول الله صلعم تزوجوا
تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة حتی ان السقط یجیئ محبنطئا علی
باب الجنة فیقول الله عز وجل ادخل الجنة فیقول لا حتی یدخل
ابوای قبلی فیقول الله تعالی لملک من الملائکة ایتنی بابویه فیامر
بهما الی الجنة فیقول هذا بفضل رحمتی لک وبعد وکیل زن بفارسی بگوید
بعقد دائم ومزاوجة واقعیه درآوردم نفس موکله خود خانم ناز را از برای موکل تو عبد العظیم
بصداق فلان وفلان وکیل مرد بفارسی بگوید قبول کردم از جانب موکل خود عبد العظیم بصداق
وکیل زن بعربی بگوید انکحتها وزوجتها ایاه علی الصداق المسطور

مرد پس وکیل مرد میگوید قبلت النکاح والتزویج له علی الصداق المذکور پس وکیل
زن بگوید انکحتها وزوجتها ایه علی الصداق المعلوم پس وکیل مرد همان را میگوید
وکیل زن میگوید انکحتها وزوجتها منه علی الصداق المذبور وکیل مرد همان را
بگوید پس وکیل زن بگوید انکحته وزوجته ایاها علی الصداق المعین وکیل
مرد همان را بگوید پس وکیل زن میگوید انکحته وزوجته بها علی الصداق المبرهن
وکیل مرد همان را بگوید وکیل زن بگوید انکحته وزوجته منها علی الصداق المحقق
پس وکیل مرد همان را میگوید وکیل زن میگوید انکحت وزوجت نفس موکلتی
خانم ناز موکلک عبد العظیم علی الصداق المسطور پس وکیل مرد میگوید
قبلت النکاح والتزویج لموکلی عبد العظیم علی الصداق المذکور پس وکیل
زن میگوید انکحت وزوجت نفس موکلتی خانم ناز بموکلک عبد
العظیم علی الصداق المذبور وکیل مرد همان را بگوید وکیل زن انکحت
وزوجت

وزوجت نفس موکلتی خانم ناز من موکلک عبد العظیم علی الصداق
الموصوف پس وکیل مرد همان را بگوید وکیل زن میگوید انکحت وزوجت نفس
موکلک عبد العظیم موکلتی خانم ناز علی الصداق المعین وکیل مرد همان را
پس وکیل زن بگوید انکحت وزوجت نفس موکلک عبد العظیم بموکلتی
خانم ناز علی الصداق المبرهن وکیل مرد همان را میگوید بعد وکیل زن میگوید
انکحت وزوجت موکلک عبد العظیم من موکلتی خانم ناز علی الصداق
المحقق وکیل مرد همان را بگوید ۲ احسن عروس تجلی فی طور الجمال وانجب
حسن بسبی علی سرائر البهاء والکمال حمد الله الذی زین بساتین
الایجاد باساتین التوالد والایلاد والف بین الاباء الفلکیات والا
مهات العنصریات لحصول البنین والبنات واخرج درر القابلیات
وغرر الاستعدادیات من ارحام الاصطفاصات والصلوة والسلام

علی منبع الفیض والکمالات محمد بن عبد الله وعلی ابن عمه صاحب ۵
بار خداوند
المعجزات ۳ در صیغه متعه وکیل زن بفارسی بکوید متعه کردم نفس موکله خود زینب را از برای
موکل تو محمد از الان تا یکساعت تمام بعوض اجرت صد دینار رایج السلطان وکیل مرد میکوید
قبول کردم تمتع را از جانب موکل خود در همان مدت بان اجرت وکیل زن بعربی بکوید
متعت نفس موکلتی زینب من موکلك محمد فی المدة المعینة بالاجرة ۵
المعلومة وکیل مرد بکوید قبلت التمتع لموکلی هکذا هرگاه زنی وکیل کند مردی را
که از برای خودش او را متعه نماید باین طریق است مرد از جانب زن میکوید متعت
نفس موکلتی من نفسی فی المدة المشخصة بالاجرة المعلومة بعد از جانب
خود بکوید قبلت التمتع لنفسی هکذا در بیان صیغه طلاق من کان علیه ذنب
فلیستغفر الله زینب زوجة موکلی محمد طالق هی طالق طلقة
طلقة مرة واگر طلاق در عوض مهر کفته شود بکوید زینب زوجة موکلی محمد
علی ما بذلت من مهرها طالق هی طالق طلقة طلقة مرة در طلاق
دوم طلاق ... طلاقا

وصلی الله علی ... المعصومین
صاحب الاولاد ...
طلاق رجعی ... طلاق داده
طلاق ... مرد از زن ...

دویم بکوید مرتین و در طلاق سیوم بکوید مرات ثلاثة
گلگونه حجله عذار عذرا ورق را بر بیاض رخ وجه گلگون نماید و غازه شکرینه رخسار عروس
دل آرای صفحه را به نیکوترین صورتی موزون آراید سزاوار جمال جمیل حضرت ذوالجلالی است
که هفت آسمان در حریم حرم صنعش شاهدی است هر هفت کرده از مهر و ماه نشسته طلا در سر
و بدر تابان در خلوت سرای قدرتش دلبر قمر طلعتی است در پرده شب اختر نما و سپهر گردون تاج
نقره بافش در سر و زیور گلاوز زر نثارش در بر مشک بیز طره لیلائی لیل از عنبر افشانی شانه
کش صنع بیمثال اوست و سرخاب شفق و سفیداب صبح در چهره نگار صبیح الوجه نهار از غالیه
سازی ماشطه لطف لایزالی او حلیه کوه عنایتش نو عروس مهر را در منظر عالی رواق
گردون هر صبح برای آرایش بر سر طشت سیمین افق مینشانند و حجله آرای مرحمتش هر شام از انجم
و اختر طبق طبق در و گوهر برسم شاباش بر فرق کواعب اتراب تراب میرفشانند بر سر مجمر
شیر و شکر فجر از شعاع خور گل ریز است و بر طرف خرود حور اوشان فلک از سلک ثریا
عقد آویز صورت آرای ابداعش زرافشان زرین از الف عنبر مشکین از شب دیجور بچهره و گیسوی
دلبر فتنه جوی جهان پاشیده و مشاطه اختراعش از پیاله طلائی دلستان افق بخضاب ابروی
سیاه هلال وسمه نور و از سیاهی شب سرمه بچشم شواهد سنین و شهور کشیده مهر انور
در محفل فر دانش کرد بالشی است دیبا و ماه روی زهره جبین ماه در انجمن شهود آثار جلالش شا
هد است زیبا کف الخضیب از رنگ تخشی حنای عاطفتش همیشه در خضاب است و آرایش
گر کرمش در طارم چرخ چهارم نگار بند پنجه آفتاب از ازدواج آبای علوی با امهات سفلی
از نتایج حکمت بالغه اوست و اطفال موالید از مشیمه عدم زاده صور کامله او صورتگر صنع

برای ... شاید ... از ...
... و ارواح ...

بدیعش بصدف و صورکم فاحسن صورکم نقش بند هیولای ذکور و اناث است و چهره
پرداز فیض منبعش برقع کشای نوعقد روبان حجله عدم الذی یخلقکم فی بطون امهاتکم
خلقا من بعد خلق فی ظلمات ثلاث در فضای قصور ہستی میلاج و کدخدای جسم
و روح را عقد ارتباط از اوست و در غرفات منافذ وجود اخلاط اربعه را حسن اختلاط
از او از لطف جسمش دوشیزه مرکب بی نامزد کل زمینی است و از فضل عمیمش دخت رز در
بار و از میوه شیرین ثمر شاد فرزندان اشجار را پیرایه رعونت از او در بر است و غنچه دهانان شکوفه
واز نمار را چادر سفید عصمت از او در سر از ابر افکند قطره سوی یم ز صلب آورد نطفه در شکم
از آن قطره لولوی لالا کند وزان قامت سرو بالا کند دهد نطفه را صورتی چون پری که کرده است
بر آب صورتگری سبحان الذی خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن ۵
انفسهم ومما لا یعلمون وارایش برودوش دوشیزه فکر و زیور گردن و گوش عوانی معانی ۵
بکر و گوهر گرانبهای نعت و منقبت شایسته جناب عالی انتساب آنحضرتی است که سرخ روی
کونین بغازه گلاریست طه شفاعت اوست و تکوین عالم و تولد بنی آدم از بطن عدم بطفیل
حضرت مفترض الطاعه اوست گر نبودی ذات پاکش آفرینش را سبب تا ابد حوا ستروں
بود و آدم عزب اعنی نور پاک و نثر تابناک مهین فرزند مادر خاک و بهین سلاله دو
دمان افلاک که بدو لا آدم و انکشت نبوت را شریف ترین خاتم خاتم الانبیا و سید الاصفیا
علیه من الصلوة ازکاها ومن التحیات انماها ما دام الاثنین زوجا والثلاث
بالثلاث وزان حضیضا واوجا و لآلی متلالی درود نامحدود و جواهر زواهر تسلیمات
غیر معدود شاباش و نثار زوج بتول و صهر رسول و اولاد امجاد او باد که عروسان ۵
عروس

عروس شان ذات مقدس شان را مخدرات فتوحات سرمدیه در عقد دوام اند و شمع گیتی ۵
افروز ماه در حرم سرای جلال شان کمینه کنیزی قمر سیما نام پرده کیان قصور ملکوت از قصور
ادای خدمت شان در حجاب حجله خجلت نشسته و آزاده بختان طریق تولای شان مستوجب
تزویج حور العین زال زشت دنیا که ام الفساد است فتنه زا و ناشزه ایست خانه پرداز از
هستی شوهرانش بنفوس قدسیه ایشان را مطلقه ایست بسه طلاق و بیمن وجود جواد شان
عنبر چه گوهر نگار شب و آینه بلور صبح و دست بند سیمین ماه و طوق طلای شمس و جیغه زرین
مشتری و کل مکلل اکلیل و برج و باره حصار افلاک باکنیز و غلام زهره و بهرام و امهات عناصر را
حق الصداق امت ابعد غرض از صورت نگاری این لوح دلکشا و چهره آرائی این صفحه
فرح بخشا که از حسن معنی طعنه زن لوح جبین خوبان دلکش وش و از حروف و نقط رشک
فرمای خط و خال رخسار حوران پریوش کش است آنست که چون وحدانیت مختص
ذات احد و خداوند صمد است و فردانیت شایسته یکتائی زوج الذی لم یلد ولم یولد
ولم یکن له کفوا احد و قوام سلسله هستی بمناکحت منوط است و انعقاد سلك بقا
بمزاوجت مربوط چنانچه آباء و امهات افراد و ازواج را ایجاب و قبول علت و معلول
موجب حصول عقد ازدواج است و نتایج صور موالید ثلاثه در تولد مزاج بمقابله ماده و ماده
قابله محتاج اگر قوت باصره در آینه خانه چشم در پس پرده زجاج هم آغوش مردمک دیده نشد
هر آینه دیده بد بیدار قرة العین خویش روشن نمیکردی تا پری زاد مشکین نقاب شب در پی لگن
قصر نوائی بهم خوابگی ماه نو غنوده خلف القصدق صبح صادق را در کنار نمیگرفت و مادام
که قطره ابر نیسانی در رحم صدف قرار نگیرد مریم وار در شاهوار نزاید و تا خورشید جهان نما

کهن نسخه

ازاوج سما بصفحهٔ ضمائر نتابد از صلب کان کوهر غلطان و از بدخشان لعل درخشان نیابد
نهال نوخیز را بدوحه پیوند در برکرفتن ثمرة الفواد فواکه لطیف مقدور نیست و چون فعل ه
فتح مولده توبا و کان جنوب از مکان بطون جلوه کر عرصه نمو و ظهور یعنی بداو عالم از المعانی
درآمد که شاهد سراپای نهال زلف مشک از الف الیل لیل بر عارض مهر چهره نقاب آویخته و ناصیه صبیح
الوجه بصیح کرخنده تنک شکر شکر به شیر شیر آمیخته شب دلفروزش چون روز جوانی نشاط خیز
و روز بهجت اندوزش مانند شب وصل خوبان عشرت انکیز قبهٔ خضرا در آراستکی بزم بخش چتر طاوس
بود و بسیط غبرا در فرح بخشی غیرت افزای حجلهٔ عروس آفتاب خداوند بیت بود و قمر کدخدای خانه ه
زهرهٔ زهرا مشغول چنک و چغانه مطالع از مناحس و منافضی دور بود و اوتاد اربعه اوتار چار تار
سرور ماه از هاله دایره میزد و عطارد قلم بدست کرفته خطبهٔ انشا مینمود ناهید چنک مینواخت و خورشید
هنکامهٔ طرب کرم میکرد بهرام برسم غلامان خدمت بجا می آورد مشتری بعمامهٔ زرین علاقه ور دراعه
انور سرو برار آسته صدر انجمن کشته زحل برای نظاره در کوشهٔ بام فلک رحل اقامت افکنده چرخ
از منطقه به تهیهٔ اسباب سور کمر بسته کیکاوش بزینت افزائی بزم تاج مکلل بر سر نهاده و جبار دکنک
بدست کرفته بمحفل آرائی اشتغال و دلفین جبک بر دوش کرفته از رهو بنیل فلک آب میکشید و کواکب
سحابی لنک ابری بر کمر بسته با بوی شفق از خم حبابی پیمه لب تشنکان مجلس را آب میبخشید عوا صلا
سرور ابکنان عرش میداد زبانا زبان بترانه میکشود راس سر باسمان میسود و ذنب عقده از
دل میکشود قلب دل از دست داده مقدم و مؤخر از هجوم تماشائیان مقدم الشاه نهر ره میزد و
مجره عود جنک روم دف میزد و کف الخضیب کف میزد و نسر طایر در موقع فارغبالی واقع ه
کشته سفینه بادبان نشاط افراخته غراب از روی خفض جناح بطیاری خدمت پرداخته راقص
رقص

رقص میکرد جاائی پای میکوفت بنات النعش انتعاش مینمود قصعة المساکین ناز و نعمت بر زرین
کلاهان چرخ میپیمود باطیه ترتیب میساخت و پروین عقد مرتب و شاه المذبوح خودکشی میکرد اسد
از جبهه چهار چشم نکاه بود و سهم با آنکه بتر روی ترکش فلک بود از حیرت تماشا سهیم آه حامل
را الی الغول بسر خدمت میکرد و ذات الکرسی بدفع کزند عین الکمال آیة الکرسی میخواند مرات المسلسله
سلسله انداخته صلیب از زنار زنار زرین حمایل کرده ممسک الاعنه راعنان صبر و توان از دست رفته
و سهیل اهل بزم را اهلا و سهلا گفته از بسکه آمیزش ضدین شیوع یافته ماه خط کتان را فرش مهتابی فلک
ساخته از بسکه بزمت سرای سپهر شتابان کشته ثقیلی را انیز میل روپوشی شده از قلب العقرب برقع
انداخته ثوابت باهم سیر میکردند و سیارات محو نظاره کشته در مقام حیرت ثابت بودند سپهر از کواکب
با هزاران چشم برای تماشا میکشت و خورشید اشرفی شاه جهانی نثار مینمود قمر از اتصال بجوی
زهره را تنک در بغل کرفته بود که اکر ماه نو میت آغوش خالی نمیکرد سعد اصغر بکار بامشتری کرم نظر بازی
بود که اکر یکسال میکذشت نظر از ان برنمیکرفت آسمان پنجه کش آفتاب را کرما کرم از تنور افق بکر بدر
آورده برای نثاری اماده ساخته فلک از دانهای کواکب سفلات زرافشان ریخته و پرداخته و آتش
بار کردون موشک شهاب می انداخت و مهتابی ماه میسوخت و بزم آرای دوران بر طاق تمام
اطباق سموات از کهکشان چوب بندر کرده و بمفاد وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ
از ثابت و سیار چراغان می افراخت لعبت کر جهان در پس پرده شب بازی لیل از صورت ماه
عروسک بازی میکرد و هندوی لاعب شب از بیضهٔ صبح مرغ خور بدر میاورد لولی مهر چون ریسمان
باز خطوط مدارات را نهایت میرساند از چنبر چرخ بدر میرفت و مشعبد نیرنک ساز فجر چون از ابط
حقه باز سپهر مهرهای سیمین نجوم را کم میکرد از لف مهر آتش سوزان و مجمرهٔ فروزان از زیر خرقه ظاهر
میکرد کاهی از خورشید رایت سر مغرب بپرده از جیب مصری افق بیرون آورد و کاهی از چرخ فلک
سپهر کردان اطفال شوخ چشم فرشته افزا از چرخ میانداخت و در عشرت کدهٔ خاک باد و زان آب را

بر آتش دلها ریخته و نسیم سوداها را نکهت روح و ریحان بمشام اهل جهان آمیخته کل از انبساط در پوست نمیکنجید
و دهان غنچه از خنده بهم نمی آمد و چشم نرکس از شادی بخواب نمیرفت و غنچه در کمال مستوری روپوشی
میآمد و شکوفه از فرط شکفتکی از خود میرفت کل محلی در هر کل زمین فرش کشته و زنبق تردماغ ه
نشسته بنفشه از ناز با عنکبه کرده و باسمن یاس از دل برده کل از ناز در رعنائی خفته و سوسن
بصد زبان افسانه کفته غنچه کل کل میشکفت و شبنم برای زیور روی کل در میسفت حسن یوسف
چون حسن یوسف عزیز و زلف عروسان بسان زلف عروسان دل آویز صنوبر دل از دست داده
درخت آزاد به بندکی اشتغال شمشاد دل نواز بزم خاصی بود سرو باصول فاخته ضرب زن رقاصی
چنار بدست فشانی برخواسته و بید مجنون لیلی آسا خود را بطرهٔ مطرا آراسته کل آتشی آتش میافروخت
لاله از سیاهی داغ زغال سرخ میکرد صبا باد میزد و نسیم از برکهای شکوفه نقل میریخت و نامیه
از شاخچهٔ کل شاخ نبات در انجمن چمن میچید کلبن از اوراق لطافت سرشتش چهره آرائی میساخت
عبیر نرکس میبیخت قمری کوکو ترتیب میداد مرغ شباهنک شام میساخت فاخته از بال خود فانوس
میانداخت و طاووس از شهپر سایبانی می افراخت طوطی طوطک میزد بلبل بلبان بلبان میزد زاغ انداز
و اوای هر بطر بربط خوشنوائی بود لحن هر مرغ بانک عنقائی ساز سرور بود و چیاور مجبور خروک
در خروش و ترنک با ترانهٔ ترنک در جوش نغمهٔ غرابان همه قول زاغ بود و قره بنوای چکاوک سرود
سرای باغ انتعاج بلابل دفع بلابل میکرد و غزله عنادل غبار دل میبرد و شعله آواز عود نوازان
قمار آتش بجان عود قماری می انداخت ثبر و از صفیر نفیر منقار نقاره میزد لحن معنا بچرخ مینو
رسید از فرط میمنت جغد بلباس بوم سفید جلوه کرد همای در برابر سفید سعادت همایون فر عروسک
بسان عروسان نثاری بر بالش بر تکیه کرده و لک لک بالک لک سرور اک الحمد کویان پا باستراحت
دراز کرده کبک برزبان دری بر فلک نواخوانی میکرد بط بط کلاه نشاط بر هوا می پرانید کوه قبای
سنکین خارا در بر کرده با کمال عظمت و شکوه دامن بر کمر زده تیغ بازی میکرد چشمه سار لباس موج
آبی

آبی پوشیده از آبشار رهو میزد و ماوراء النهر میخواند و در چهار رکن جهان قانون خوش ساز نمود
و در پنجکاه جهان شستهٔ هفت اقلیم ارغنون سرور بلند آواز از فرط غنا هر فقیر در حصار دوران
شادروان مروارید افراخته از اوج مرسلهٔ درنکت طاق الیس جهان آئین جمشید و سرو خسروانی
ساز داده نغمهٔ زنها در رهائی ده دلها از نقارات غم و از شدت شادی در شام و حجاز و عراق و نوروز عرب
و عجم مخالفی باموالف در آشکار و نهفت مغلوب نالهٔ شب و آه سحر و خارج آهنکان مقام راستی
موبه کنان در دائره حیرت منحصر کوچک و بزرک صفاهان و تاجیک و ترک نیشابور بیاتا و نهار
از فراق روز شهناز و نی سوزان کلاه خشک طنبور آسا بناخن حسرت چنک زن سینهٔ محنت طراز
از اوج و حضیض نغمات زیر و بم و چنک و نشاط در غم کوشه نشینان فیلو نیاو بدیال عشاق
وصل دیده ترانه پرداز از زمزمهٔ سرور و زنکوله بندان زابل و تبریز از دولت کرشاه خسروانی مقام
در هر مقام رسیده دمساز نشاط از شور سماع و وجدی وحدی خوانان سرود سرایان دلکش رقص
افکنده دلها از لیلی و شان بستهٔ نکار وادی حجاز و بجند نغمه سلک بسماک و سمک و نوای ماهور
و کردونیه بهوا بکردون میرسید و عشر عشیران هنکامه و مقام عشیران آن هنکامه را در دوکاه ازل
و ابد کوش زمانه شنیده و نخواهد شنید چون دوران ثالث در جوش بود و پیاله با دختر رز هم آغوش ایاغ
از دست رفته سبو بر غلطیده باده در خم افلاطون خم نشین بود صافی ضمیر و صراحی در کشف ساقی
بلقیس ساقی شراب اتنه صرح ممرد من قواریر نجوشی قمر کاشانه جهان بود زهره را نازها بر آسمان
در سلک نکاح مربوط و در لمط عقد دوام منوط ساخت فلان بالقابه فلانه بالقابها لااسم
أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلٰهًا وَاحِدًا أَحَدًا صَمَدًا فَرْدًا حَيًّا

[illegible]

فَهُوَ مَا دَائِمًا اَبَدًا لَمْ يَتَّخِذْ فِي عِزِّ جَلَالِهِ وَصَمَدِ نِيَّتِهِ وَوَحْدِ نِيَّتِهِ صَاحِبَةً وَلَا
وَلَدًا وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ اَرْسَلَهُ بَشِيْرًا وَ
نَذِيْرًا بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ وَاَرْسَلَهُ بِالْهُدٰى وَدِيْنِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّيْنِ كُلِّهِ ٥
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُوْنَ اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ
وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَرَحَّمْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ
مُحَمَّدٍ وَتَفَضَّلْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَتَحَنَّنْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ كَاَفْضَلِ مَا
صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَسَلَّمْتَ وَتَرَحَّمْتَ وَتَفَضَّلْتَ وَتَحَنَّنْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَ
اٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَجِيْدٌ فَعَّالٌ لِمَا تُرِيْدُ اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى جَمِيْعِ ٥
الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلَى الشُّهَدَاءِ وَالصِّدِّيْقِيْنَ
وَعَلٰى عِبَادِكَ الصَّالِحِيْنَ اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِيْنَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْاَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْاَمْوَاتِ تَابِعْ بَيْنَنَا وَ
بَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ اِنَّكَ مُجِيْبُ الدَّعَوَاتِ وَوَلِيُّ الْبَاقِيَاتِ الصَّالِحَاتِ وَاِنَّكَ
عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَبِالْاِجَابَةِ جَدِيْرٌ وَهُوَ عَلَيْكَ سَهْلٌ يَسِيْرٌ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ
لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا ذَكَرِنَا وَاُنْثَانَا صَغِيْرِنَا وَكَبِيْرِنَا حُرِّنَا وَمَمْلُوْكِنَا مُحْسِنِنَا وَمُسِيْئِنَا
شَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا كَذَبَ الْعَادِلُوْنَ بِاللّٰهِ وَضَلُّوْا ضَلَالًا بَعِيْدًا وَخَسِرُوْا

خُسْرَانًا

خُسْرَانًا مُبِيْنًا اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذَا الْمُسَجّٰى قُدَّامَنَا عَبْدُكَ
وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ
ظَاهِرِهِ اِلَّا خَيْرًا وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِسَرِيْرَتِهِ مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِيْ حَسَنَاتِهِ
وَاِنْ كَانَ مُسِيْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْ جَمِيْعِ سَيِّئَاتِهِ وَاغْفِرْ لَهُ وَارْحَمْهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ مَنْ
كَانَ يَتَوَلَّاهُ مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِيْنَ وَاجْعَلْهُ عِنْدَكَ فِيْ اَعْلٰى عِلِّيِّيْنَ وَاخْلُفْ
عَلٰى اَهْلِهِ فِي الْغَابِرِيْنَ وَارْحَمْهُ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ
عَفْوَكَ واگر میت زن باشد بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ هٰذِهِ الْمُسَجّٰاةَ قُدَّامَنَا اَمَتُكَ وَابْنَتُ عَبْدِكَ
وَابْنَتُ اَمَتِكَ نَزَلَتْ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْ ظَاهِرِهَا اِلَّا خَيْرًا
وَاَنْتَ اَعْلَمُ بِسَرِيْرَتِهَا مِنَّا اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَتْ مُحْسِنَةً فَزِدْ فِيْ حَسَنَاتِهَا وَاِنْ كَانَتْ
مُسِيْئَةً فَتَجَاوَزْ عَنْ جَمِيْعِ سَيِّئَاتِهَا وَاغْفِرْ لَهَا وَارْحَمْهَا وَاحْشُرْهَا مَعَ مَنْ كَانَتْ تَتَوَلَّاهُ
مِنَ الْاَئِمَّةِ الطَّاهِرِيْنَ وَاجْعَلْهَا عِنْدَكَ فِيْ اَعْلٰى عِلِّيِّيْنَ وَاخْلُفْ عَلٰى اَهْلِهَا فِي ٥
الْغَابِرِيْنَ وَارْحَمْهَا بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ عَفْوَكَ حمد بیحد
وثنای بیعدد تحفه بارگاه کریمی است که سفره موائد نعمایش در اطراف واکناف بجهة متوطنین
براری و بحار کشیده و اصناف الاء منتهایش از زمین و بسیار بکافه مخلوقات از صغار و کبار
رسیده نظم اولست روزی بخش مرجان بنده روزی بخشا مرجان زنده گبر و ترسا و یهود و بت پرست
جمله را بر خان او باز الست دست طایران اندر فراز شاخها مار و مور اندرین سوراخها ماهیان
در قعر دریا بار زرق وحشیان در دشتها بس شگرف دانه چین خرمن احسان او لقمه خوار

حمد

مطیع شبان او و درود نامحدود بر زبده عالم وجود صاحب مقام محمود خواجه قاب قوسین مقصود
عالمین باعث ایجاد سبع طباق متمم صحیفه مکارم اخلاق صدر صفه صفا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و بر آل و اولاد
امجاد او یتیمان مسکین نواز وَيُطْعِمُوْنَ الطَّعَامَ عَلٰى حُبِّهِ مِسْكِيْنًا وَيَتِيْمًا وَاَسِيْرًا وصف کشنده
وَيُوْفُوْنَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُوْنَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيْرًا وساقی وَسَقٰهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا
طَهُوْرًا اعنی طاوس باغ هل اتی عام نفر علیه التحیة والثنا و اصناف رحمت و مغفرت بر قبور
زمره علما و فقها و شهدا و سایر اهل مودت و والدین اصناف رحمت و مغفرت بر روح مرحوم
مغفور متوفی امید که حضرت سبحان و غافر منان از عثرات ان مرحوم درگذشته روح او را در ارفع غرفات
جنان با شافع عاصیان و خاتم پیغمبران محشور گرداناد و از دست ساقی کوثر و شفیع روز محشر شرابا طهورا
چشاناد و باز ماندگان او را صبر جمیل و اجر جزیل کرامت فرماید و ایشان را در زمره اِنَّمَا يُوَفَّى
الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ محسوب دارد و حضرت غافر الذنوب و الذین اهالی مجلس
و حضار محفل را ثواب بسیار عظیم مثاب و ماجور و بمغفرت جزیل مستفیض و مغفور گرداناد بحرمة سوره
المبارکة الفاتحة ایضا و درود نامعدود و صلوة و سلام متعاقبة الورود تحفه درگاه و نثار بارگاه
دریافته حریم قاب قوسین او ادنی یکه تاز عرصه سبحان الذی اسری موزر بکلام و ما ارسلناک
اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِيْنَ متکلم بمقال كُنْتُ نَبِيًّا وَاٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ شاهنشه انبیا محمد
بر فرق فلک فکنده مسند عنوان صحیفه الهی سرخیل سپیدی و سیاهی آن مجمل آفرین
مفصل خورشید نشین صبح اول الست پرتو رحمت الهی فیروز نگین ملک شاهی و او
لاد امجاد بلند مقام و مکان و اصحاب او که هر یک مهر سپهر امامت و در صدف کرامتند ٥
خصوصا تاجدار سوره هل اتی فاتح ابواب انا مدینة العلم و علی بابها غالب کل غالب

ومطلوب

ومطلوب کل طالب مظهر العجایب و مظهر الغرایب علی ابن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه
نبی و علی هر دو چون ذو الفقار جدا از هم و باهمند استوار زیک قبضه ظاهر دو شمشیر دین
دو دشنه پروانست زیک آستین جدائی میان شان ز هم اندکیست ولیکن دم هر دو
باهم یکیست روایت از ائمه علیهم السلام که سنت است تزویج در شب باشد که برای الفراحت آفریده
شده و اگر تزویج در تحت الشعاع واقع شود از ساقط کشی ایمن نباشد و اگر قمر در عقرب باشد
از آن تزویج خیر نبیند و اگر وقت گرمای روز باشد زود مفارقت انجامد بلکه باید در طرفین
روز باشد که هوا ملایم باشد فصل در اختیار زوج و صفات زنان روایت از ائمه علیهم السلام که زن را
قیمت نباشد که زن خوب بمنزلت از طلا و نقره و زن بد خاک از او بمنزلت و باز ایشان علیهم السلام
فرموده‌اند که زنان نجیب مناسب اختیار کنید که فرزند بخال شبیه می‌شود و کسیکه زن را برای مال
با جمال خواهد از آن محروم می‌شود و اگر برای دین و ایمان اختیار کند از مال و جمال بهره‌مند گردد ٥
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود زن گندم گون سیاه چشم بزرگ سرین میان بالا اختیار کن و اگر از او راضی
نباشی مهرش بر من باشد که ایشان نجیب ترها شده و بهترین زنان آنست که عفیف و ولود
و شوهر دوست باشد و در میان قوم خود عزیز و در پیش شوهر مطیع بود و اگر شوهرش آزرده
باشد خواب نکند و برای شوهرش زینت کند و از نامحرمان پوشیده باشد و چون با او خلوت
کند مطیع باشد و مثل اسب سرکشی نباشد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که ایاکم و خضراء الدمن
یعنی پرهیز کنید از سبزه خاک روبه قالوا یا رسول الله ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی منبت السوء
گفتند خضراء دمن چیست فرمود زن خوش شکل که از خانواده بد باشد و زن را نیکوئی و زشتی
نباید دید بلکه مستوری و عفت و عصمت را باید سنجید چنانکه شیخ شیرازی فرموده چه مستور باشد
زن نیک خوی ببیداد او در بهشت است شوی چه زن پارسا باشد و خوش سخن نظر در نکوئی

[illegible]

زنی مکی که در خدمت حضرت پیغمبر گفت هرگاه بخانه میروم زوجه ام استقبال میکند و چون بیرون
مرا آیم مشایعت می کند و اگر مرا دلگیر بیند دلداری کند و تسلی دهد آنحضرت فرمود خدا را در زمین
جوابا شند که کارهای او را نظام دهند و این زن از جمله ایشان است و او را نصف اجر شهید باشد
و برکت زن آنست که خفیف المؤنه باشد و ولادتش آسان و مهرش سبک باشد و شامت
زن در آنکه مؤنتش بسیار و ولادتش دشوار و مهرش سنگین باشد منقول است از سلمان
که زنان بر چهار نوعند زنی است چون طلا و آن دختر بکر باشد و زنیست چون نقره خام و آن
زنی باشد جوان شوهر کرده و زنیست چون سرب سیاه و آن زنیست پیر شوهر کرده و زنیست
چون سفال بی اعتبار و آن زنیست که از شوهر دیگر فرزند داشته باشد بدانکه نکاح واجب است
و سنت و مکروه اما نکاح واجب بر کسی است که وجه معاش دارد و متقاضی طبیعتش نیز
حلقه در شهوت می جنباند و هیچ نوع از ریاضت و غیرها علاج نمی پذیرد پس الحنیی کسی را
لازم بود نکاح کردن تا نفسش آرامیده شود و در حرام نیفتد اما سنت کسی راست که مال و
منال دارد اما نفسش تقاضای شهوت نمیکند اگرچه حفظ مال و معاملات اسباب معاش
کدخدا شود سنت باشد اما مکروه کسی راست که نه وجه معاش دارد و نه دغدغه شهوت چون
زن خواهد بیحضور گردد و فراغت خواطر از او برود و از کسب کمال باز ماند نظم ای گرفتار پای
بند عیال دیگر آزادگی مبند خیال غم فرزند و نان و جامه و قوت بازت آرد ز سیر در ملکوت
مرویست از ائمه که روزی زینب عطاره بخدمت حضرت پیغمبر رفته از زوج خود شکایت کرد حضرت فرمود
که اگر فضل مباشرت را بدانند تقصیر نخواهد کرد گفت کدامست آن فضایل فرمود هرگاه متوجه او میشود
چنانست که در راه خدا شمشیر کشیده باشد و چون مجامعت کند گناهان از او بریزد مثل برگ از درخت
و چون غسل کند از گناه پاک شود و باز از آنحضرت مرویست که با ابوذر گفت که با اهل خود مقاربت
کن

کن تا ثواب یابی ابوذر گفت با اهل خود صحبت دارم و ثواب نیز یابم فرمود بلی چنانست
که حرام گناه دارد و حلال ثواب و نیز مرویست که هر کس زنان و کنیزان زیاده از آن جمع کند
که با ایشان مجامعت نتواند کرد و ایشان اگر زنا کنند گناهشان بر او باشد مرویست که در وقت
مجامعت اگر بسم الله نگوید شیطان در جماع با او شریک شود و نطفه که بسته شود شیطان نیز شریک
باشد و شرکت شیطان موجب کفر و نفاق و عداوت اهل بیت علیهم السلام است و نیز
مرویست که اگر بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنِي الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنِي و اگر فرزند
شود از آن مقاربت هرگز مضرتی از شیطان باو نرسد و اما اوقات مجامعت چند وقت
مستحب است در شب جمعه بعد از نماز خفتن که فرزند از جمله اعاظم و اکابر دین شود و روز جمعه
بعد از عصر که فرزند از جمله مشاهیر علما شود و شب دوشنبه که فرزند حافظ قرآن و راضی
بقسمت خود باشد و شب سه شنبه که فرزند مؤمن و رحیم دل و سخی شود و زبانش از بهتان
غیبت و بهتان پاک باشد و شب پنجشنبه که فرزند از جمله علما یا اکابر شود و روز پنجشنبه
وقت ظهر که فرزند کارساز مردم باشد و دین و دنیایش بسلامت بود و شیطان نزدیکش
نشود تا آنکه پیر شود رای جناب شیخ مرتضی الانصاری سلمه الله تعالی مسئله
بدانکه سبب حلیت زنان بر مردان در شریعت منحصر است بچهار چیز عقد دائم
و منقطع و ملک یمین و تحلیل اما دائم پس هرگاه شخص بگوید أَنْكَحْتُ
وَزَوَّجْتُ مُوَكِّلَتِي زَهْرَاءَ مُوَكِّلَكَ مُحَمَّدًا عَلَى الصَّدَاقِ الْمَذْكُورِ جواب
قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي یا آنکه بگوید أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ مُوَكِّلَكَ عَلِيًّا مُوَكِّلَتِي
زَهْرَاءَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ و جواب فورا با قصد انشاء قبول ایجاب را کند

و بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي کفایت میکند مسئله هرگاه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي
مرد بگوید قَبِلْتُ کفایت میکند مسئله هرگاه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ
مُوَكِّلَكَ مُوَكِّلَتِي جواب بگوید قَبِلْتُ لِمُوَكِّلِي کفایت میکند مسئله اگر منقطع
باشد زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ جواب بگوید
قَبِلْتُ کفایت میکند مسئله اگر مرد بگوید زَوَّجْتُ نَفْسِي لِنَفْسِكَ زن بگوید
قَبِلْتُ لِنَفْسِي کفایت نمیکند مسئله طرف ایجاب و قبول احوط آنست موجب
و قابل باشد و جواب هم باید فوری باشد مسئله هرگاه زن بالغه رشیده باشد اذن
پدرش شرط نیست احوط و اولی اذن پدر است و همچنین اذن برادر و مادر شرط نیست
مسئله اگر یک حرف از صیغه عقد را غلط بگوید که مغیر معنی باشد عمداً یا سهواً یا قصد ایجاب
و انشاء نداشته باشد باطل است مسئله دختر برادر زن و دختر خواهر زن را بی اذن
زن عقد نمیتوان کرد ولی هرگاه بعد از عقد اجازه کند صحیح است مسئله عقد فضولی مثلاً شخص
بگوید أَنْكَحْتُ رُقَيَّةَ جَعْفَرًا جواب بگوید قبلت کفایت میکند و موقوفست
باجازه مسئله عقد فضولی وکیل زن بگوید زَوَّجْتُهَا مِنْهُ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ
و جواب قَبِلْتُ لَهُ کفایت میکند أَنْكَحْتُهَا وَزَوَّجْتُهَا إِيَّاهُ هم خوبست مسئله
هرگاه شخص بگوید فلان کنیز معینی را یکشبانه روز بتو حلال کردم کفایت میکند
احوط عدم اکتفاء بفارسی است در تحلیل پس بگوید أَحْلَلْتُ لَكَ وَطْيَهَا
جواب بگوید قبلت مسئله اگر کنیز را عقد کنی بی اذن و اجازه زن آزاد جایز نیست
و باطلست مسئله اگر حره بر سر امه بیاورند و علم نداشته باشد حره اختیار فسخ دارد بقول
علماء

علماء مسئله هرگاه کسی وطی کند با پسری ولو قبل از بلوغ باشد حرام میشود
بر واطی مادر و خواهر و دختر آن پسر مسئله اگر کسی زنا کند بزنی بی شوهر که در عده
نباشد حرام نمیشود بر آن کس از آن مسئله عده منقطعه اگر حیض ببیند دو حیض
بگذرد و اگر حیض نبیند چهل و پنج روز بگذرد کفایت میکند و اگر حمل داشته
باشد بعد از وضع حملش و اگر حامله باشد شوهرش بمیرد عده اش ابعد
الأجلین است مسئله هرگاه زنی با مردی محرم یا غیر نامحرم حتی مادر و فرزند هم که خواسته
باشند امالة یا نظر بعورت یکدیگر کنند حتی عورت میت را هم باید کیسه یا چیز
دیگر را در دست کنند که دست ایشان بر عورتی که حرام است لمس آن نرسد و همچنین
نظر کردن حرام است اما در حال اختیار نه اضطرار مسئله مستحاضه هرگاه غسل و طهارت را
از برای نمازش بجای بیاورد مقاربت با او حرام نیست اگرچه هم باشد مسئله دختر
ممیزه پیش از تکلیف نامحرم نگاه بیدن ایشان نکند بنا بر احتیاط و همچنین زنها
مو و بدن خود را از پسر ممیز غیر بالغ بپوشند بنا بر احتیاط حمد خالی از شائبه ریا
و ثنای مبرا از چون و چرا مر ملک ابدی را سزد که صفات ذات او مبراست از شریک
و نظیر و در آفرینش اشیای موجودات مستغنیست از معین و صاحب تدبیر پادشاهی
که سقف سراپرده عرشش فراخ پهنای ازلیت است و بلی نیازی که طاق ایوان عظمتش
بلند بالای ابدیت است إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ای عقل بنزده سوی عرفان تو راه
شد علم تو هم ز سر وحدت آگاه هر شیء بر انتقام قهر تو دلیل هر ذره بر انتظام لطف تو گواه
درود بخشنده و درود بر بشیر نذیر محمد مکی مدنی ابطحی تهامی اعز خاتم الانبیا محمد مصطفی

ماهی که بجود دست وگریبان زد ورفت بر بود وجود چرخ دامان زد ورفت یکباره صلای
کوثر کبری چو هلال برگوشه بام این ایوان زد ورفت وبرجانشین و وزیر او وحجت
روز غدیر علی مرتضی علیه السلام رباعی هرچند کس از ذات حق آگاه نشد دنبال رو رسول
گمراه نشد غیر از علی عالی اعلا بشری کس محرم سر لی مع الله نشد وبر آل واولاد
او علیه صلوات الله الملک الخبیر مسئله هرگاه زوجه بفهمد بعد از عقد که شوهرش
مجنون یا خصی بوده یا مقطوع الذکر است اختیار فسخ دارد مسئله اگر زوج
بعد از عقد بفهمد که زوجه اش مجنون یا جذام یا برص یا قرن یا افضاء یا اعمی است
یا لنگ باشد
یا بشرط باکره عقد شده است وثیبه است فسخ عقد میتواند کرد مسئله هرگاه
شخصی در حال مجامعت با زن آزاد خود نطفه را بیرون بریزد بی اذن زن
ده مثقال شرعی طلا بدهد مسئله احتیاطهای مطلق که مذکور است در این کتاب
ترکش را اذن نمیدهند مگر بتقلید مجتهد دیگر با رعایت الاعلم فالاعلم مسئله ولایت
طفل ومجنون متصل ببلوغ که با اب وجد است هرگاه اب یا جد عقد
کردند بعد از بلوغ یا عاقل شدن اختیار فسخ را ندارند مگر آنکه معلوم شود
که مفسده در آن بوده مسئله هرگاه شخصی زنی را عقد کند ومقاربت کند دختر
آن زن ودختر دختر او هرچه باشند وبپایند وپدر شوهر وپدر پدر شوهر
وپدر مادر شوهر وپسر پسر شوهر هرچه باشند وبپایند حرام مؤبد می شوند
بر آن زن مسئله قبل از دخول دختر زن وخواهر زن تا زن در عقد باشد
نمیتوان عقد کرد بلا اشکال مسئله نکاح کردن کسیکه ترک آن بحرام بیفتد
واجب است

واجب است وحرام است استمنا کردن اگرچه خوف آن داشته باشد که اگر استمنا
نکند بحرام بیفتد وعرقش نجس است بنا بر احتیاط مسئله هرگاه ضعیفه بشرط
بکارت خود را بعقد غیر در آورد وثیبه باشد شوهرش اختیار فسخ دارد
اگر در ضمن عقد شرط کرده باشد بکارت را مسئله هرگاه احتیاطا عقد را اول صیغه
فارسی بگوید وبعد بعربی جایز است مسئله اگر شرط کرد نفقه وکسوه منقطعه را
بدهد واگر بعد از دخول مدتش را بخشید باید تمام مبلغ را بدهد ودر نفقه
وکسوه اشکال است واگر قبل از دخول باشد نصف مبلغ را بدهد مسئله هرگاه
زن شوهر دار اگرچه شوهرش هم غایب باشد یا در عده باشد که کسی با او
زنا کند ابد بهم حرام می شوند مسئله مادر زن ومادر او ومادر پدر او
ومادر مادر او ومادر پدر زن ومادر پدر او ومادر مادر او هرچه باشند
بمجرد عقد حرام می شوند ابد ومحرمند از برای داماد مسئله هرگاه زوج مهری
معین کرد از برای زوجه وقصد دادن آن نداشت عقدش صحیح است
اما دین بر ذمه اوست مسئله هرگاه زن قابل تمتع بوده باشد وزوج خود را
منع کند ناشزه است مستحق کسوه ونفقه وسکنی نمیباشد مسئله هرگاه زن قابل تمتع
باشد وعقد کند ولو منقطعه باشد وقصد تمتع هم نداشته باشد محرمیت
حاصل می شود مسئله عیب زن یا مرد که باعث عقد فسخ می شود احتیاج
بطلاق نیست بلکه بفسخ افتراق حاصل می شود ولی اگر مقاربت شده صداق
میخواهد واگر نشده نمیخواهد مسئله شوهر یکه زن پیش از نه سالگی خود را افضا کند
حرام مؤبد می شود بر او واما تمام مهر را میخواهد واز عقد او بیرون نمی رود مگر
بطلاق ویا غیره مسئله زن که بی اذن شوهر از خانه بیرون رود یا مانع مقاربت

شود مثلا بی عذر از نفقه وکسوه وسکنی محروم است نه از مهر ومیتواند مهر را
بگیرد مسئله زن هرگاه صیغه شود بشرط آنکه شوهرش با او مقاربت نکند صحیح است
وتمتع دیگر غیر از مقاربت با او جایز است مسئله طلاق رجعی هرگاه زوج حق
رجوع را صلح خواهد نماید صحت آن بسیار مشکل است مسئله هرگاه زنی علم
حاصل کرد که شوهرش در سفر وفات کرده بعد از عده شوهر کرد وچند سال
که گذشت شوهرش آمد عده شوهر ثانی را نگاه دارد بشوهر اول حلال است
وشوهر ثانی بجهت دخول مهر المثل بدهد وضعیفه خرج عده نمیخواهد مسئله
هرگاه شوهر طلاق زوجه خود را داد وزوجه مطلع نشد تا عده اش گذشت
بعد فهمید مرخص است کفایت میکند در حصول عده مسئله هرگاه زن بگوید
عده ام گذشت ومتهم هم نباشد وزمان هم گنجایش گذشتن عده داشته باشد
کفایت میکند قول او مسئله هرگاه ضعیفه یقین کرد که شوهرش وفات کرده
بعد از عده شوهر کرد بعد معلوم شد که آن وقت شوهرش نمرده بود باید از این
شوهر جدا شود وعده وفات شوهرش را هم نگاه دارد وبعد عده این شوهر
را نگاه دارد واین شوهر حرام مؤبد بودنش محل خلاف است مسئله زن در عده
محلل در خانه شوهر اولی وخرجش با او ضرر ندارد مسئله هرگاه ضعیفه حمل
بحرام داشت وعمدا از اسقط کرد گناهکار است اگر طفل مسلمان باشد اما دیه
معلوم نیست بر ضعیفه لازم باشد که بدهد زیرا که طفل حرامزاده معلوم نیست
که دیه داشته باشد مسئله زنی که مالک عبدی باشد محرم نیست بآن عبد مسئله
مرد دیگر خوب زنیکه در عده است باید ووعده آنکه بعد از عده اش او را عقد کند
محلل شود وعده وفعلش حرام است اما بعد میتواند او را عقد کند مسئله
متعه مثل

متعه مثل دائمی نیست که بی اذن شوهر از خانه نتواند بیرون برود مگر آنکه مانع
حق زوج باشد مسئله بر زوج واجب است نفقه وکسوه وسکنی زن دائمی با
قدرت وتمکین زوجه وهرگاه انها را ندهد با قدرت دین است بر او وبا عدم اطاعت
ساقط می شود نفقه وکسوه وسکنی تا اطاعت کند مسئله طلاق دهنده شرط است
که بالغ وعاقل وبا اختیار باشد وطلاق در حضور عدلین باشد وزن شرط است
که در حیض یا نفاس نباشد اگر شوهرش حاضر یا در حکم حاضر باشد وزوجه مدخوله
ولو دبرا بوده باشد مسئله اگر شوهر حاضر است وزن در طهر غیر مواقعه حایض شده یا
در حمل حایض شده یا در نفاس است نمیتوان طلاق داد او را مسئله هرگاه زنی
در سن من تحیض باشد وحیض نبیند باید سه ماه شوهر با او مقاربت
نکند وبعد طلاق دهد او را وبعد سه ماه دیگر هم عده بدارد مسئله زنی بعقد یکی در آمد
معلوم نبود که عده شوهر سابقش تا سه ماه صبر کرده اما شک دارد که سه طهر واقع
شده در آن سه ماه یا نه شکش اعتبار ندارد مسئله هرگاه ضعیفه بعد از طلاق
یکمرتبه حیض دید دیگر ندید صبر کرد تا نه ماه انتظار وضع حمل کشید ووضع نشد
باز صبر کرد تا سال انتظار وضع حمل کشید یکروز مانده تا سال که شوهرش
وفات کرد باید چهار ماه وده روز عده وفات بگیرد این منتهای عده است مسئله
صغیره ویائسه وغیر مدخوله عده طلاق ندارد واما عده وفات را دارند
اگرچه منقطعه باشند مسئله هرگاه زنی بعد از طلاق یکساعت گذشت وضع
حملش شد عده اش گذشت مسئله ضعیفه در طهر یکه طلاقش میدهند
بعد از این طهر سه حیض ببیند یعنی بدیدن حیض سیم عده اش میگذرد
مسئله زنیکه باید ۳ ماه عده بگیرد اگر در اول ماه باشد هلالی بگیرد واگر در وسط

ماه باشد دو ظرف ماه سی روز است و دو ماه وسط هلالیست مسئله
عدّهٔ امه نصف عدّهٔ حرّه است ولو منقطع مگر عدّهٔ وفات که چهار ماه و ده روز است
واگر حمل دارد ابعد الاجلین است مسئله جایز نیست از برای زوج که بیرون
کند مطلّقهٔ رجعیّه را از خانه که طلاق داده تا عدّه‌اش بکند رد و جایز نیست
نظر بیرون رود او کند مگر بقصد رجوع علی الاحوط واز برای ضعیفه
جایز است در عدّه بیرون رود بجهة امر ضروری و واجبی مسئله هرگاه مردی
در سفر وفات یافت اوّل عدّه‌اش وقت رسیدن خبر بضعیفه است ه
اگر چه بعد از ده سال باشد مسئله اگر زن شوهردار زنا دهد بعد شوهرش
بفهمد براو حرام نیست واگر شوهرش نفهمد توبه کفایتش میکند وکراهت
دارد اظهار او معصیت را مسئله اگر در خلع و مبارات در بین عدّه هرگاه زوجه
رجوع کند بعد به زوج میتواند رجوع کند والّا زوج نمیتواند رجوع کند
مسئله در عدّه باین هرگاه شوهر وفات کند بهمان مرضیکه زن را در آن مرض
طلاق داده وضعیفه هم تا یک سال اگر شوهر نکرده باشد ارث شوهرش را
میبرد و در عدّهٔ رجعی زن و شوهر از هم دیگر ارث میبرند مسئله فرق میان
مبارات و خلع آنست که مبارات کراهت از طرفین است وصورت صیغه
اش بارأتُک بکذا فانتِ طالقٌ ضعیفه رهاست مادامیکه ضعیفه در عدّه
رجوع ببذل نکند واگر رجوع کند زوج هم میتواند رجوع کند امّا حلال نیست
بومرد زیاده از آنچه داده بگیرد بخلاف خلع مسئله در عدّهٔ خلع و مبارات اگر زن ه
رجوع کند ببذل مرد اختیار رجوع دارد اگر خواهد رجوع میکند واگر نخواهد
نمیکند مسئله ضعیفه میتواند وکیل شوهر شود وطلاق خود را بگوید باین قسم
بگوید

بگوید وکالةً عن ... انا طالقٌ مسئله مرد بزوجهٔ منقطعه خود بگوید مدّت تو را بخشیدم
کفایت میکند احوط قبول زوجه است مسئله هرگاه بخود بگوید مدّت فلانه را بخشیدم
وهیچکس حاضر نباشد کفایت میکند احوط قبول زوجه است مسئله طلاق خلع وکیل صیغه
زوجه میگوید بذلتُ عن موکلتی موکلک فلانة فلانا کیل لیخلعها علیه
پس وکیل زوج میگوید فاصلاً عنه فیه هی مختلعةٌ علی ما بذلت هی طالقٌ
واحوط در صیغهٔ مختلعه آنست که جمع کند میان اسم فاعل واسم مفعول فصل
در وصیّت است مسئله هرگاه شخص در حال مرض موت مالی ببخشد
یا بفروشد با قلّ از قیمت آن صحیح است واحوط مصالحه یا رجوع بحکم حاکم است
بآنچه مسامحه شده است یا ثلث حساب کند مسئله هرگاه وصیّت کند فلان
فلان را بفلان کس بدهند و او بعد از موت ردّ کند مال وارث است امّا
وصیّت سفیه صحیح بودنش مشکل است مسئله هرگاه شخص وصیّت ثلث کرد
بعد تصرّف نافلانه کرد آنچه میماند همان وصیّت ثلث باقی است اگر مشاع
بوده واگر معیّن بوده در همان شیٔ معیّن تصرّف نافلانه کرد بالنسبه بآن باطل است
مسئله وصیّت از برای معدوم جایز نیست واز برای حمل موجود جایز است
مسئله هرگاه شخص وصیّت کند بواجب مالی چون قرض وحج وخمس
وزکوة وردّ مظالم از اصل مال باید برداشت مسئله هرگاه وصیّت بآنچه کرد
ثلث وفا نکند واجب را مقدّم دارند مسئله اگر بعد از وفات فاسق شود
وصی حاکم امینی قرار میدهد تا باطّلاع امین عمل بوصیّت نماید مسئله
هرگاه شخص کسی را وصی کند وبعد از موت وصی مطّلع شود اگر حرجی

نباشد براو لازم است عمل کند مسئله اگر وصی را متعدّد قرار داد باید باذن
یکدیگر تصرّف کنند اگر هر یک مستقل نباشند وهرگاه یکی متعدّد شد اگر
مستقل نباشد امینی را حاکم باو ضم میکند مسئله وصی صغیر میتواند مال ه
صغیر را قرض بدهد اگر مالدار باشد مسئله هرگاه شخص وصیّت کند که شمشیر
مرا بفلانه صرف کنید مثلاً غلافش را هم شامل است وزیورهای دیگرش
تابع عرف است مسئله هرگاه شخص وصیّتی کند پس از آن بضدّ آن وصیّت کند
عمل بثانی کنند مسئله ارث وراث چند مرتبه‌اند مرتبه اوّل پدر ومادر
واولادند مرتبه دوّم جدّ وجدّه وبرادر وخواهرند مرتبه سیّم عمو وعمه وخالو
وخاله‌اند اولاد ایشان با اولاد اولاد ایشان قائم مقام ایشان می‌شوند اگر
نمیرند الغایه زن وشوهر دائمی در هر طبقه نصیبی از ارث دارند
امّا شوهر هرگاه زنش اولاد داشته باشد چهار یک ارث میبرد وزن اگر
شوهرش اولاد داشته باشد هشت یک میبرد واگر زنها متعدّد باشند
همان هشت یک را باهم تقسیم میکنند وامّا اگر اولاد ذکور با اناث برای
میّت باشد پدر ومادر هر یک شش یک میبرند وامّا پسر بزرگ ه
میّت که حبوه میبرد از پدر میبرد نه از مادر مسئله پسر بزرگ که نماز ه
وروزهٔ پدر ومادر را باید بجا آورد یا حبوه میبرد مراد پسریست که در
حال موت پدر زنده باشد مسئله هرگاه میّت قرض دار مالی ندارد ه
اولاد ووارث چیزی نیست مسئله هرگاه طبقهٔ سابق باشد با اولاد شان
بطبقهٔ لاحق چیزی نمیرسد مسئله هرگاه موصی وصیّت کند که وصی مرخص
است

است که وصی دیگر قرار دهد که بوصیّت او عمل کند جایز است وهرگاه وصی بمیرد
اختیار با حاکم است مسئله هرگاه شخص بمیرد وهیچ کس را نداشته باشد ارثش
اگر مولای معتق دارد ارث از او است والّا از ضامن جریره است واگر آنهم نباشد
بحاکم شرع می‌رسد از جانب امام مسئله حبوه پسر بزرگ قرآن وانگشتر ه
ولباس دوخته وشمشیر است اگر لباس دوخته باشد ونا پوشیده باشد
اشکال دارد مسئله هرگاه کافر بمیرد ویک وارث مسلمان در طبقات ارث داشته
باشد وباقی کلاً کافر باشند تمام ارث از برای وارث مسلم است هرچند
دور باشد از طبقات ارث مسئله در تقسیم ارث سهم حمل از برای دو پسر
باید نگاه داشت تا معلوم شود مسئله موانع ارث قتل وکفر وعبد بودن
ولعانست مسئله اگر مثل مرغ وگنجشک مثلاً سر او را بکشد حرام ونجس می
باشد مسئله اگر بچه حیوان تمام خلقت که موی آنهم تمام روییده باشد بذبح
مادرش در شکم مادرش بمیرد حلال است بنا بر مشهور مسئله مرد که وفات
کرد لباسیکه از برای زوجه‌اش گرفته بود بجهت کسوه‌اش خواه پوشیده ه
باشد یا نه در مال زن بودن خلاف است احتیاطاً از مخلفات ارث ه
حساب کنند مسئله زن حایض مدخوله او لو بید بر وشوهرش حاضر
یا در حکم حاضر باشد وحمل نداشته باشد طلاق او صحیح نیست مسئله هرگاه
باعتقاد حایض بودن طلاق داد بعد معلوم شد که پاک بوده صحیح وعکس
این باطل است مسئله رای آقای ... ملا محمد براین است که در صیغهٔ نکاح هرگاه خواسته
باشد که ذکر اسم ناکح یا منکوحه نماید رعایت ترکیب واعراب اسم لازم نیست بلکه
مناط همان اسم است که وضع شده است بهمان هیئات مثل محمد علی محمد حسین زهره بانو

[illegible]

علماء امامیه و فقهاء کرام اثنا عشریه دامت افاداتهم بین الانام انچه در خدمت سرکار خداوندکاری محقق و مبرهن شده در خصوص انکه اقل العباد علی اکبر میتوانم صیغه نکاح را از طرف ایجاب و قبول جاری نمایم یا نه و صیغه طلاق و صیغه متعه را نیز جاری کنم یا نه مستدعی انکه انچه خداوندکارا درین خصوص محقق گشته بخط شریف در هامش قلمی و بمهر شریف مزین فرمایند که عند الحاجت حجت باشد ان شاء الله خداوند وجود سرکار را در ظل حمایت حق محفوظ دارد بحق نبی و اله ص ۴۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی زوج ابانا ادم بامنا حواء فی جنات النعیم واکرم سارة وهاجر بصحبة خلیله الجلیل ابراهیم والف بین زلیخا و یوسف الکریم کما الف بین صفوراء وموسی الکلیم واعز بلقیس بسلیمان واسلمت لله العلیم وشرف خدیجة الکبری بصحبة حبیبه المصطفی صاحب الخلق العظیم واعلی علیا بفاطمة الزهراء بنت رسول الله الحلیم ونشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله وان علیا ولیه ووصی نبیه صلی الله علیه واله ذوی العلم والکرم والتکریم والحلم ثم ان اقرب القربات واشرف الوصایل والفضائل هو التشبث بنوامیس الاحمدیة والتمسک بشرایع المحمدیة ومن جملتها النکاح وهو من اعلی الشعایر الاسلامیة واثنی الدثائر الایمانیة ولذا ورد به التاکیدات الاکیدة والتشدیدات الشدیدة وایات القرانیة واحادیث النبویة قال الله سبحانه فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی وثلث ورباع وقال ایضا وانکحوا الایامی منکم وقال سید ولد ادم وفخر العرب والعجم النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی وقال ایضا تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیامة ولو بالسقط ثم اعلموا یا عباد الله ان اجتماعنا فی هذا المکان بقضاء رب العالمین وقدره

[illegible]

وقضائه یجری الی قدره وقدره یجری الی اجله واجله یجری الی کتابه فلکل قضاء قدر ولکل قدر اجل ولکل اجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده ام الکتاب اللهم اجعل هذه الخطبة مبارکة ومیمونة ومن البرکة مشحونة واجعل بینهما مودة

بشرفوض مقدس عالیمرتبه که هرگاه زوج بخواهد زوجه مدخوله خود را در سن من تحیض ولا تحیض است مطلقه نماید چون باید طلاق در طهر غیر مواقع باشد آیا باید از حین مواقع تا ۳ ماه صبر کرد و مطلقه نمود یا خیر و در صورت صبر کردن ۳ ماه هیچ و تطلیق زوج زوجه را آیا عده زوجه ۳ ماه است یا هرگاه قبل از انقضاء ۳ ماه از دیگر دم نماید ۳ ماه تربص لازم است و بر فرض قبل از انقضاء ۳ ماه ثانوی هرگاه رویت دم نماید ثانیا آیا ۳ ماه دیگر تربص لازم است که نه ماه بشود یا خیر و آیا میتواند عده زوجه معلوم تا سال هم بکشد یا نه بینوا توجروا جواب زوجه مدخوله که در سن من تحیض است و از برای او حیض رخ نداده که او را ذات الشهور و مسترابه میخوانند قبل از مضی ثلثة اشهر برای طلاق او محکوم بصحت نیست و در صورت مضی ۳ شهر و وقوع طلاق چنانچه ۳ ماه بگذرد بدون رویت دم عده او منقضی شده خواهد بود و همچنین هرگاه ۳ قرء قبل از انقضاء ۳ شهر محقق شود باز از عده خارج شده و هرگاه در ماه سیم رویت دم حاصل شد و از برای او دیگر حیض رخ نداد یا انکه دو دفعه رخ داد و بعد محتبس گردید باید تا نه ماه صبر نماید و بعد از انقضاء نه ماه ۳ ماه عده بگیرد و قولی است بانکه واجب است بر او که یکسال صبر نماید و انچه موفق است قول اول است والله العالم زوجه مدخوله مطلقه خواه حامله خواه غیر حامله در ایام عده نفقه او با زوج است مگر عده وفات مسئله زوجه رضیعه هرگاه زوج بخواهد او را مطلقه نماید ۳ ماه از بینونت حاصل کند و بعد او را مطلقه نماید و بعد از طلاق ۳ ماه زوجه صبر نماید بعد از ۳ ماه عده او منقضی است و همچنین است زوجه مدخوله که در سن من تحیض است و از برای او حیض رخ نداده و هرگاه رویت دم حاصل شد و بعد محتبس گردید حکم او در سابق گذشت

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی تشعشع اشعة انوار جلاله من شموس سموات عوالم ملکه وملکوته وتلمع لمعة اضواء جماله من اقمار افلاک ممالک غیبه وجبروته تلألأ من بروق فی سماء عظمته مدائن العقول القادسة وتنور من شروق فی نجوم عزته بلاد النفوس المقدسة اشرق الماهیات الظلمانیة بشوارق اشراقات ذاته واضاء الانیات الغسقانیة بنوار فی تجلیات صفاته فنفی ظلمة العدم بنور الوجود وبسط للعالمین بساط الرحمة والجود وصل علی صاحب المعجزات والایات وجامع الشتات المتفرقات شفیع الامة فی یوم العرصات اشرف البریة والموید من عند الله ابی القاسم محمد بن عبد الله وصل علی مخزن العلوم ومجمع الفضائل معدن العوارف ومکمل الفواضل افضل الاواخر واکمل الاوائل الکرار غیر الفرار قسیم الجنة والنار وقائد الاخیار علی ابن ابی طالب قاتل المنافقین والکفار وعلی اله البررة الکرام السفرة خلفائک علی العباد امنائک فی البلاد بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی من علی عباده بارسال السفراء المقربین ونجاهم من الغوایة والحوایر بارشاد الانبیاء المکرمین ثم فضلنا علی امم الماضیة والقرون الخالیة بان جعلنا من امة سید المرسلین

[illegible]

وَفَخْرِ الْاَوَّلِينَ وَالْاٰخِرِينَ وَاَشْبَاعِ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَيَعْسُوبِ الدِّينِ الْمُسْلِمِينَ ه
وَاَتْبَاعِ اَوْلَادِهِ الْغُرِّ الْمَيَامِينِ وَنَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
شَهَادَةً تَجْعَلُنَا مِنْ اَهْلِ السَّعَادَةِ وَالْيَقِينِ وَتَسْلُكُنَا فِي سِلْكِ السَّابِقِينَ الْاَوَّ
لِينَ وَنَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ الْمُجْتَبٰى صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَلٰوةً تَسُرُّ
قُلُوبَ الْمُحِبِّينَ وَتَمْلَاءُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرَضِينَ وَنَشْهَدُ اَنَّ ذُرِّيَّتَهُ وَعِتْرَتَهُ
اُمَنَاءُ الْمِلَّةِ وَالدِّينِ وَخُلَفَاءُ اللّٰهِ عَلَى الْعَالَمِينَ وَحُجَجٌ عَلَى الْخَلْقِ اَجْمَعِينَ
الخطبة المسنونة رواها ابن مسعود عن النبي بسم الله الرحمن الرحيم اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ نَحْمَدُهُ وَنَسْتَعِينُهُ
وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ شُرُورِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا مَنْ يَهْدِي اللّٰهُ ه
فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَمَنْ يُضْلِلْهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَاَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ اِتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِي تَسَائَلُونَ بِهِ وَالْاَرْحَامَ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ
عَلَيْكُمْ رَقِيبًا اِتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَاَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَاتَّقُوا اللّٰهَ وَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ اَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا سؤال هرگاه احدی وصیت کند که فلان فرزندم را از مال من
بری کنید چه باید کرد جواب اشهر واظهر آنست که این وصیت صحیح نیست بجهة
عموم آیه واخبار بسیاری که وارد شده است در منع آن

هم نیست مسئله هرگاه زن غیر سیده که پنجاه سال تمام یا سیده که شصت سال تمام ندارند
ودر عده باشند عالماً عقد کنند حرام موبد می شوند واگر نداشتند وبعد از مقاربت معلوم شود
هم چنین حرام ابدی میشوند مسئله بمجرد طلاق سیم زن بشوهرش حرام میشود نه بعد از عده مسئله
اگر ضعیفه شوهرش مفقود شد نخواهد بنشیند باید نزد حاکم شرع رود آنچه حاکم شرع بفرماید چنین کنند
واگر ضعیفه صبر نکرد وبی اذن حاکم شوهر کرد اولاد بهم رسانید که شوهرش آمد عقد شوهر دویم
باطل است واولاد او برای او اگر جاهل بوده شبهه است واگر هر دو میدانستند بر هر دو حرام است
مسئله زن زانیه عده ندارد واحوط صبر کردن است تا معلوم شود که حمل دارد یا نه اما دختر زن زانیه را زانی
بگیرد مشکل است دختری که از خود زانی است البته نگیرد وخودش را اگر فعلی ضرر ندارد اگر از راه دبر کرده موجب
حرمة ابدیه نشود مسئله خون گوشت پاکست وخوردنش حرام است مگر آنکه خود گوشت خون شود
چنین خونی خوردنش ضرر ندارد مسئله غذاء متنجس را مثلاً بخورد خلاف مذهب هم
نمیتوان داد بلکه بطفل هم مگر آنکه بخوردن طفل نجس شود بلکه بحیوان دادن ضرر ندارد رای سرکار
شریعت مدار آقای میرزا حسن شیرازی مسئله طریقه عقد انقطاع اگر زن ومرد هر دو عاقل
باشند زن میگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً در جواب
میگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ
نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ
الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید اَنْكَحْتُكَ وَزَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ

عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَالتَّزْوِيجَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
واگر چنانچه هر سه طریق مذکور را جاری کنند خوبست اتحاد در وقتیست که زن ومرد خود عاقد
باشند اما اگر هر دو وکیل داشته باشند پس وکیل زن بگوید بوکیل مرد اَنْكَحْتُ نَفْسَ ه
مُوَكِّلَتِي مُوَكِّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ
النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ ویا آنکه وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ نَفْسَ
مُوَكِّلَتِي لِمُوَكِّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ
لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ ویا آنکه وکیل زن بگوید اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ نَفْسَ
مُوَكِّلَتِي لِمُوَكِّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَالتَّزْ
وِيجَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ در اینجا هم اگر هر سه لفظ گفته شود نیکوست
واگر مختلف باشد باین معنی که زن خود عاقد باشد با وکیل مرد یا بعکس پس اگر زن با وکیل
مرد عاقد باشد پس زن بگوید اَنْكَحْتُ نَفْسِي مُوَكِّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
پس وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ واگر زن
وکیل داشته باشد پس وکیل زن میگوید با مرد اَنْكَحْتُكَ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
ودر این مقام هم اگر هر سه لفظ را ایضا جاری نماید نیکوست یعنی بگوید اَنْكَحْتُ بتنهائی وثانیاً
زَوَّجْتُ بتنهائی وثالثاً اَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ باهم مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیره
وصغیره

وصغیره باید زمان قابلیت استمتاع را داخل کرد علی الاحوط وزمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان
بلوغ بجهة آنکه استمتاع اعم است از دخول مسئله والد میتواند بذل مدت کند از جانب ولد در عقد
انقطاع باینکه بگوید بَذَلْتُ مُدَّتَهَا بخلاف عقد دائم مسئله والد وجد ابی میتوانند از برای ولد مجنون
زن عقد کنند چه بعقد دائم وچه بعقد انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث شده باشد بخلاف حدوث
بعد از بلوغ مسئله والد وجد ابی میتوانند بذل مدت کنند از جانب مجنون بشرط صلاح بخلاف طلاق
که نمیتوانند طلاق بدهند مسئله هرگاه شخصی حشرات زمین مثل مورچه یا مگس را بکشد نفس محترمه
نیستند ضرر ندارد هرگاه گربه ضرری برساند جایز نیست کشتن آن بلکه برسانند او را یا بیرون برند
مسئله زدن حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرت است وبار زیاده از قوة
حیوانات را بار کردن وحیوان را در زیر بار باز داشتن وحیوانات را گرسنه وتشنه داشتن یا از سرما
وگرما با قدرت حفظ نکردن ظلم است بنا بر روایتی که الها حشر دارند مکافاتش عذاب است
تا انشقی قلب از ما شود طفل که تقصیر کند ومرتکب بعضی از گناهان ~~صغیره شود~~ کبیره شود ولی
یا معلم بجهة تادیب وتربیت بقدری که ترک بدی کنند واطاعت کنند بزنند ایشان را نه بقسمیکه
لازم دیه شود مسئله هرگاه شخص هبه کند مالی را چند شرط دارد یکی آنکه هبه کننده بالغ وعاقل ورشید
ومختار باشد ویکی آنکه اقباض وقبض بعمل آمده باشد مثل وقف ورهن وصدقه وایجاب
وقبول فعلی هم کفایت میکند اگر بگوید هٰذَا لَكَ وجواب بگوید قَبِلْتُ نیکو است مسئله هرگاه
عین هبه شده باقی باشد هبه کننده نمیتواند رجوع کند اگر بقصد قربة یا بذی رحم بعم باشد

یا تلف یا نقل عین شده اگرچه بعض آن باشد مسئله در هبه معوضه رجوع نمیتواند کرد
مسئله مشهور است که زنی معصیت خدا کرد پس بر شوهرش جماعش حرام شد و اگر اطاعت
خدا میکرد جماعش براو حرام میگشت این چه فرض است جواب این در فروض بسیار میشود
مثل اینکه زن روزه نذر معین داشت و معصیت کرده خورد جماع او جایز و اگر روزه میبود غیر
جایز یا حیض داشت و امر خود را از شوهر پنهان داشت و معصیت کرد جماعش جایز
و الا حرام الی غیر ذلک سئوال زید عبده وله جاریته زوجها اخته عمها داره سقفها خشبه
ساج چه معنی دارد جواب زید مبتدا و تمام مابعدش خبر آن است و عبده مبتداء ثانی و تمام
مابعدش خبر آنست و همچنین تا آخر که مجموع ده مبتداء و خبر میشود و هر ضمیری که در جمله لاحقه است
راجع بمبتداء سابق است چنانکه مقتضاء اخبار بجمله است و معنی آن این است که چوب
سقف خانه عموی خواهر شوهر کنیز پسر بنده زید ساج است سئوال پسر بزرگ که حبوه می برد
از پدر میبرد نه از مادر و لکن هرگاه نماز و روزه از پدر قضا شده باشد بر پسر بزرگ واجبست بجا
آورد اگرچه حبوه نداشته باشد و مراد از پسر بزرگ پسری است که در حال موت پدر زنده باشد
و از دیگران بزرگتر باشد اگرچه از دختر کوچکتر باشد بلکه بعد از پدر تولد پسر شده باشد سئوال
پسر بزرگ چند چیز را حبوه می برد ج چهار چیز را حبوه می برد از آنجمله قرآنست و انگشتر و لباس و شمشیر است
هرگاه پدر انگشتر یا قرآن یا شمشیر متعدد داشته باشد یا لباس انکه لباس است تماما شامل است
مثل پیراهن و زیرجامه و قبا و در غیر اینها رجوع بعرف است اما انگشتر و قرآن و شمشیر هر کدام را عاده[۲]
سئوال

اسئوال کرد او را میبرد

سئوال این کمینه ضعیفه پسری داشتم در حال حیات نصف اموال خود را بامر مصالحه کرد بمبلغ یکصد دینار و صیغه هم
جاری شد و منهم متصرف شدم و بعد ذالک پسر این حقیره فوت شد و وارث او منحصر است بزوجه و یک دختر
و این حقیره بعد از فوت پسر حاجی علی اکبر نام که پدر زن او میباشد ترکه را بالتمام تصرف کرده که مال صغیر است و من
ولی میباشم در این صورت نصف مال پسر که بصیغه مصالحه بمن منتقل شده است حاجی علی اکبر امیرسد که از من پس
بگیرد یا نه و از نصف مال پسر چه چیز و چه قدر بمن میرسد جواب در صورت ثبوت مصالحه کسی را حق رد آن نیست نصف
و در نصف باقی هم بعد از اداء دین و وصیت اگر باشد دختر مستحق نصف است بالفرض و مادر مستحق سدس است
بالفرض و زوجه مستحق ثمن و زیادتی که باقی میماند اگر متوفی اخوة از برای او نباشد که حاجب مادر بشوند
از نذایه بر سدس اثر یادی بعنوان رد آن با قاقسمه میکنند میان مادر و دختر یکحصه را بمادر میدهند
و یکحصه را بدختر و ترکه را قسمه میکنند بنود و شش حصه شصت و سه حصه مال دختر است و بیست و
یکحصه مال مادر است و دوازده حصه مال زوجه است و باید دانست که زوجه از زمین و آب تابع زمین
میراث نمیبرد خواه زمین ساده باشد یا محل باغ و عمارات و امثال اینها و از اصل بنا و اشجار مستحق قیمه
اینها است بقدر حصه و لکن وارث را میرسد که بگوید قیمه را نمیدهم از اصل بنای عمارات و اشجار
حصه خود را بگیرد و از غیر اینها از منقولات و حیوان هم حصه خود را میگیرد و هرگاه متوفی اخوة داد که
حاجب شوند پس آن باقی را به دختر میدهند و مادر همان سدس را خود را میگیرد و مراد از اخوة
دو برادر است یا بیشتر یا یک برادر و دو خواهر یا بیشتر و باید که اخوة پدر و مادری باشند یا پدری
تنها و اخوة مادری حاجب نمی شوند مسئله هرگاه زوجه وفات نماید اگر اولاد نداشته باشد زوج نصف
متروکات زوجه را میبرد خواه منقولات یا غیر منقولات و هرگاه اولاد داشته باشد زوجه خواه از شوهر موجود خواه
مسئله هرگاه زید وفات نماید و برادر پدر و مادری داشته باشد سدس سهم برادر مادری و تتمه سهم برادر پدری و هرگاه برادران
متعدد باشند ثلث سهم برادر مادری و تتمه مال برادر پدری [illegible] تقسیم نمایند

یا از شوهر دیگر ربع متروکات زوجه را زوج میبرد و مادر یکسهم ارث حبیبه خود را میبرد و پدر دو سهم ارث حبیبه خود را
و پدر سدس ترکه حبیبه خود را میبرند
هرگاه حاجب نباشد از برای پدر و مادر و هرگاه زوج وفات نماید زوجه هرگاه اولاد داشته باشد از زوج ثمن
متروکات زوج را میبرد از منقولات نه غیره و هرگاه اولاد نداشته باشد ربع متروکات را می برد از منقولات
و هرگاه میت اولاد نداشته باشد بجز عمو و عمه و خال و خاله دو سهم مال عمو و عمه و یکسهم مال خال و خاله
و هرگاه عمو داشته باشد و پسر دائی ارث مال عموست و هرگاه دائی دائی و خاله داشته باشد و اولاد عمو
و عمه نیز داشته باشد ارث مال دائی و خاله است بالمناصفه مسئله هرگاه در قریه نیز دیگی خواهند واقع سازند و ملا
بهم نرسد و امر ما مشتبه باشد از جهة سارقین یا از جهت سرما و نحو آن و کسی باشد که صیغه فارسی را بطرزی شرع
تواند جاری سازد آیا جایز است یا نه ج بلی جایز است خواه تحصیل عربی ممکن باشد یا نه و راه مسدود باشد یا مفتوح
اما خلاف احتیاط است خصوصا در صورت امکان عربی والله العالم مسئله زینب بقدر نیم ساعت یا کمتر از وضع
حملش فوت شده چون حاضرین بضبط طفل آمده اند آن نیز وفات یافته است و والده زینب مدعیه است
باینکه طفل قبل از مادر فوت شده و زوج زینب مدعی است که زینب زودتر وفات یافته هریک
از مدعیین باثبات ادعای خود عاجز هستند از اینجهة اختلافی در تقسیم ارث زینب بهم رسیده
با نچه مقرر بفرمایند از انفرار عمل شود ج در صورت مسطوره یا وقت مردن یکی از این دو نفر یعنی
مادر و طفل را میدانند و معین است و وقت وفات آن دیگر را نمیدانند مقدم بر وقت اول
بوده یا موخر در اینصورت آن یکی را که وقت وفات آنرا میدانند مقدم قرار میدهند و آن دیگری را
که نمیدانند موخر و ارث آن مقدم را بموخر میدهند یا وقت وفات هیچیک را نمیدانند این قدر
میدانند که هر دو فوت شده اند در اینصورت حق مشهور آنست که هیچیک ارث دیگری را نمی برند
بلکه

بلکه هریک را مالی باشد بسایر ورثائی که خود دارند میدهند یعنی حکم آن دارد که مادر طفل
نداشته باشد و طفل مادر نداشته است همچنانکه مروی است که ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین[۴]
با پسر او زید در یکساعت مردند و معلوم نشد کدام مقدم وفات نموده است پس هیچیک
ارث از دیگری نبردند و همچنین روایتی که در خصوص کشتگان صفین وارد شده و اما آنچه رسیده
که هریک از دیگری ارث میبرند بطریق مخصوص پس آن بخصوص دو نفر غریقین یا مهدوم علیهما است
و در غیر غریقین و مهدوم علیه جاری نیست س هرگاه زید وکیل نماید مطلقا را در تطلیق زوجه مدخوله اش
و بعد همان شب زوجه را متصرف شود و زوجه هم تمکین کند و صبح آن شب موافقه مطلق طلاق را
جاری کند آیا شرعا طلاق مزبور صحیح است یا نه ج شرط صحت طلاق آنست که در طهر غیر مواقعه باشد
و با وجود مواقعه در آن طهر طلاق صحیح نیست و عدم علم وکیل زوج بآن موجب صحت طلاق نمیشود
س چه میفرمایند در این مسئله که شخصی زوجه عقدی دائمی خود را راضی نموده که طلاق شرعی بدهد
و در ثانی در همان یوم همان زن را متعه نماید و آن زن هم باینقسم راضی آیا عده باید منظور داشت
یا احتیاج نیست ج بلی میتواند همان روز آن زن را بعقد تمتع در آورد و احتیاج بعده داشتن نیست
و عده از برای دیگران است و فرقی نیست که طلاق بائن باشد یا رجعی و بعضی چنین میدانند
که در طلاق رجعی حتی عقد جدید تمتع رجوع خواهد بود و حق آنست که چنین نیست بلکه عقد
تمتع صحیح خواهد بود س صلح حق رجوع طلاق بحق نفقه زوجه صلح ما احل حراما و حرم حلالا است
یا نیست جواب وجهی از برای صحت مصالحه حق الرجوع برنخورده ام علاوه بر اینکه صحت صلح یا اذن

نفقه ایام عده محل اشکال و تأمل است س من لم یعلم بقواعد النکاح هل یصح صیغته اذا صححها
لفظها واعربها اما تعلیما من الحفظ او بان یکتب له و لم یکن صیغة النکاح ج اللازم فی صحة
الصیغ فهم معناها و معنی الفاظها و قصد الانشاء منها فان علم بذلک صحت صیغته وان
لم یعلم سایر قواعد النکاح والا لم یصح ولا یلزم التکرار فی الصیغ اصلا بل یکفی الصیغة
الواحدة بل ولا یستحب ایضا س زنیکه عادت نشود و بحد یاس هنوز نرسیده باشد ه
میتواند در غیر عده انهارا صیغه کرد یانه و آن زن چه هاشمیه باشد و چه غیر هاشمیه ج گویا مراد
آن باشد که آیا میتواند بدون عده داشتن اورا تزویج کرد یانه و جواب آنست که نمیتوان تا عده
ان تمام شود و عده او در طلاق سه ماه است و در انقضاء زمان متعه چهل و پنج روز است
وهم چنین اگر کنیز باشد باز چهل و پنج روز است و فرقی میان سیده و غیر سیده نیست
س حقیر روسیاه صیغه عقد مناکحه را باین قاعده میخوانم که دو مرتبه اذن میگویم هرگاه یک واسطه باشد از دو
طرف انکحت نفس موکلة موکلی ام کلثوم موکل موکلک محمد علی الصداق المعین المعلوم
انکحت نفس موکلی موکلک محمدا موکلة موکلی علی الصداق المعین انکحت نفس موکلة
موکلی ام کلثوم من موکل موکلک علی الصداق المعلوم بعد از انکه در صیغه فارسی ذکر مهر شده است
و یک مرتبه دیگر میگویم انکحت نفس موکل موکلک محمدا موکلة موکلی علی الصداق المعین المعلوم
و یک مرتبه دیگر میگویم انکحت نفس موکلة موکلی ام کلثوم من موکل موکلک علی الصداق المعین
المعلوم و سه مرتبه بلفظ زوجت زوجه را نیز در عبارت مقدم میدارم بواسطه یک مرتبه متعدی جاره

بتمام

بتمام و یک مرتبه متعدی بباء جاره و یک مرتبه متعدی بلام جاره از قراریکه نقش بان وارد است و در مرتبه دیگر
انکحت و زوجت نفس موکلة موکلی ام کلثوم من موکل موکلک علی الصداق المعین المعلوم
و از باب احتیاط چون امر فروج است علی ما تیسر اهتمام میکنم هر چند فقهاء فرموده اند که بلفظ انکحت
و زوجت بهریک اکتفا میتوان کرد میخواهم بمفاد ولکن لیطمئن قلبی انشاء الله ارقام فرموده بندگان عالی
که بسیار مرحمت دارند تمنا دارم از کلمات جهل بسر حد دار العلم معرفت و خدا شناسی واصل شوم
بفرمایند که بهمین قاعده معمول دارم صحیح است یا نه ج ظاهر آنست که هر یک از این صیغ در لزوم نکاح و تحقق
آن کفایت کند و این تکرار ها لازم نیست بلی از باب احتیاط خوبست از برای جمع آراء هم بد نیست
و بعد از انکه بنابر احتیاط شد بلکه فهم در ایجاب علی الصداق المعین انکحت و زوجت الی آخره
گفته شود بتقدیم علی الصداق بر انکحت بجهت عدم احتیاط فصل لفظ علی الصداق میان ایجاب و قبول
و بلکه فهم فضولی گفته شود بجهت احتیاط اینکه اگر شهود توکیل معروف العدالة نباشد با شهود توکیل
با احتمال جواز زوجه از پدر یا مادر یا امثال اینها برود احتیاط شده باشد و هر گاه زوجه دختر بالغه
باکره باشد و پدر داشته باشد بلکه فهم بوکالت دختر بتنهائی و بلکه فهم بوکالة از جانب پدر و لابد
باین نحو که زوجت و انکحت بنت موکلی بولایة علیها موکلک علی الصداق المعلوم و بلکه فهم
بوکالت هر دو یا باشتراک باین نحو که انکحت و زوجت ام کلثوم وکالة عنها و عن ابیها
بولایة علیها موکلک علی الصداق المعلوم والله العالم مسئله بیان فرمایند که آیا زوجه متوفی عنها زوجها
نفقه از برای او از مال زوج در ایام عده هست یا نه جواب اگر زوجه حامل نباشد نفقه از برای او نیست

بلکه خلافی که برخورده باشم والهادی در شرح مفاتیح بخصوص روایتی که ظاهر ان اتفاقی است از مال زوج
بر معتده بعده وفات میفرماید و لم یعمل بمضمونها احد من الاصحاب و بعضی از مشایخ معاصرین ادعای
اجماع بر عدم وجوب فرموده و حکایت اجماع از جماعتی کرده و اصل و اجماع و اخبار مستفیضه بران دال است
و چیزیکه علی الظاهر دلالت دارد شاذ است و با قطع نظر از ان چون معارض با اخبار دیگر است رجوع
باصل میشود و اگر حامل باشد بالظاهر خلافی نیست که از مال زوج باو داده نمیشود بلی از مال حمل
طفلی که در شکم است خلاف است شیخ مفید و ابن ادریس و محقق و علامه و اکثر متاخرین بلکه مشهور
مطلقا نفی انفاق را مطلقا کرده اند و از صدوق و جمعی از اصحاب نقل شده که از نصیب ولد نفقه باو
داده میشود مسئله هر گاه کسی را متعه باشد و قبل از دخول او را جواب دهد و مدت را بخشد آیا
مبلغ مهر را باید داد یا نه و اگر بعد از دخول باشد چگونه است و اگر احدهما بمیرند حکم مبلغ چگونه است
ج در صورت بخشیدن مدت قبل از دخول نصف مبلغ مهر متعه شرط دارد نه بیشتر و اگر بیشتر داده
باشد استرداد میکند و خلافی در مسئله بنظر نرسیده بلکه ابن ادریس و شیخ علی دعوای اجماع بران
کرده اند و ظاهر کلام بعضی دیگر نیز اجماع و عدم خلاف است و اگر بعد از دخول باشد از مهر و مبلغ هیچ چیز
کم نمیشود للاصل و ظاهر الاجماع و هم چنین اگر احدهما بمیرند خواه قبل از دخول و خواه بعد از ان باز
چیزی کم نمیشود مسئله هرگاه کسی را متعه باشد و ان متعه بعد از دخول در سایر مدت تمتع مرد را بنزد خود
راه ندهد آیا اجرة او را چه باید کرد ج اجرت را باید بالنسبه کم کرد یعنی تمام اجرت را نسبت بتمام مدت
ملاحظه میکنند و بهمان نسبت در مدتی که وفا بمدت نکرده از اجرت کم میکنند با استثناء زمان حیض

واخبار

واخبار دالست بر این مطلب مستفیضه و گویا خلافی هم نداشته باشد والله العالم مسئله آیا در طلاق
خلع مطلق کراهة از جانب زوجه کافی است یا انکه کراهة بنحویست که اگر طلاق داده نشود منجر بزنا
یا حرام دیگر بشود ج ظاهر آنست که مجرد کراهت در صحة خلع کافی نباشد و لیکن لازم نیست که اگر طلاق
داده نشود منجر بزنا شود بلکه علاوه بر کراهة شرط است بلفظ زوجه و زوج بالفاظ رکیکه مثل اینکه
بعد از این اطاعة هیچ امری از تو را نخواهم کرد و از تو دیگر غسل جنابت نخواهم نمود و بفراش تو غیر ترا کهم
خواهم راه خواهم داد و ظاهر آنست که اگر همان عبارت اول را هم بگوید یعنی هیچ امر ترا اطاعت نخواهم کرد
در صحت خلع کافیست هم یوصیکم الله وصیت میکند خدا یعنی امر میفرماید و عهد و امیکند از شما فی اولادکم
در کار فرزندان شما و مقدار سهمهای ایشان بدینوجه که للذکر مثل حظ الانثیین فان کن نساء فوق
اثنتین فلهن ثلثا ما ترک دو بخش از سه بخش انچه میت گذاشته وان کانت واحدة و اگر باشد ولد او
یک دختر فلها النصف پس مر او راست نصفی از ترکه و در میراث دو دختر خلافست نزد ابن عباس حکم یک
دختر است و نزد غیر او حکم سه دختر است یعنی ایشانرا نیز دو بخش است از سه بخش و این حقست بحکم
نص اهل بیت علیهم السلام و اجماع امت و دیگر انکه حق تو فرموده که حظ ذکر مثل حظ الانثیین که ان دو
ثلث است و این مقتضی آنست که سهم انثیین دو ثلث باشد و لابویه و مر پدر و مادر میت را لکل
واحد منهما هر یکی را از ایشان السدس ششی یک است مما ترک از انچه گذاشته باشد فرزند متوفی
ان کان له ولد اگر باشد مر ان متوفی را ولد فرزندی خواه پسر و خواه دختر فان لم یکن له ولد پس اگر نباشد
مر آن فرزند مرده را فرزندی وورثه ابواه و میراث برند از و پدر و مادر او فلامه الثلث پس مادر او راست یک

باشد وباقی نصیب پدر وَاِن کَانَ لَهُ اِخوَةٌ پس اگر باشد برادر مرای متوفی را برادران پدری ومادری یا بعضی
پدری وبعضی مادری فَلِاُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر راست ششی یک از شش که یعنی اخوه رد ثلث مادر میکنند
بسدس اگرچه میراث نمی برند بجهة آنکه در مرتبهٔ ثانیه اند وخواهران نیز همین حکم دارند خواه دو
باشند یا بیشتر واین نصیبها که بجهة وارثان فرض شده در صورتی بدیشان میرسد که مِن بَعدِ
وَصِیَّةٍ از پس وصیتی باشد که یُوصِی بِهَا وصیت کرده شود بدان وحفص بکسر صاد میخواند
یعنی بعد از آنکه وصیت کرده باشد میت بدان اَو دَینٍ یا بعد از اداء دینی که در ذمت میت بوده باشد آبَاؤُکُمْ
پدران شما وَاَبنَاؤُکُمْ وپسران شما لَاتَدرُونَ نمیدانید شما که اَیُّهُم کدام از شما اَقرَبُ نزدیکتر است
لَکُمْ مر شما را نَفعًا از روی منفعت یعنی نمیدانید شما که از ورثه کیست که نفع او بشما بیشتر رسد در دنیا
به نفقت ودر آخرت بشفاعت وچون ما میدانیم که کدام از ایشان نفع رسانیدن او بیشتر است
ازانجهت تفضیل بعضی از ایشان نموده ایم در دادن میراث باو وبرخی دیگر را ازان محروم ساخته ایم پس بجهة علم او
سبحانه باحوال وارثان سهام مواریث را فرض گردانیده برای ایشان فَرِیضَةً فرض گردانیدنی ثابت
مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدا اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستیکه خدای هست عَلِیمًا دانا بمراتب ومصالح هر یک از ورثه
حَکِیمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وتفصیل مباحث میراث بروجه اکمل واتم در منهج الصادقین
محرر شده بعد از آن بیان میراث ازواج میفرماید که وَلَکُمْ ومر شما راست ای شوهران نِصفُ مَا تَرَکَ
اَزوَاجُکُمْ نیمهٔ آنچیزی که گذارند زنان شما از میراث اِن لَم یَکُن لَهُنَّ وَلَدٌ واگر نباشد آن زنان را
فرزندی خواه یکی یا بیشتر خواه از شما وخواه از غیر شما خواه مذکر وخواه مؤنث خواه صلبی وخواه ولد
ولد هرچند که پائین رود فَاِن کَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر باشد مر آن زنان را فرزندی بهر وجه که بود

فلکم

فَلَکُمُ الرُّبُعُ پس شما راست چهار یک مِمَّا تَرَکنَ از آنچه بگذارند زنان شما این بضعف [نصف] یا ربع مر شما راست
مِن بَعدِ وَصِیَّةٍ پس از وصیت که زنان شما یُوصِینَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان اَو دَینٍ
یا پس از گذاردن قرضی که در ذمت ایشان بوده باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ ومر آن زنان شما راست چهار
یک مِمَّا تَرَکتُم از آنچه گذاشته باشید خواه یکزن وخواه زیاده که همه در ربع شریک اند اِن لَم یَکُن لَکُم وَلَدٌ
واگر نباشد شما را فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان
فَاِن کَانَ لَکُم وَلَدٌ پس اگر باشد شما را فرزند بهر وجه که باشد فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس آن زنان راست
هشت یک مِمَّا تَرَکتُم از آنچه گذاشته اید از اموال واین ثمن ثابت است مر ایشانرا مِن بَعدِ
وَصِیَّةٍ از پس ادای وصیتی که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان اَو دَینٍ یا بعد از اداء دینی
که در ذمت شما باشد وَاِن کَانَ رَجُلٌ واگر باشد مردی یعنی میتی که یُورَثُ میراث گرفته
میشود ازو کَلَالَةً کسی که پدر ومادر واولاد ندارد اَوِ امرَاَةٌ یا اگر باشد زنی که ازو میراث گرفته
میشود کلاله وَلَهُ ومر این مرد وزن نیز در این حکم داخلست اَخٌ برادر مادری باشد اَو اُختٌ
یا خواهر مادری فَلِکُلِّ وَاحِدٍ پس مر هر یکرا مِنهُمَا از این برادر وخواهر السُّدُسُ ششی یک
از میراث کلاله ومذکر درینصورت با مؤنث یکسانست وباجماع امامیه مراد کلاله باخ واخت
درین مقام منسوب بام اند خاصةً یعنی برادران وخواهران مادری نه پدری وپدر مادری
فَاِن کَانُوا پس اگر باشند اولاد مادری اَکثَرَ مِن ذٰلِکَ بیشتر از برادری ویا خواهری فَهُم
پس ایشان باتمامی خواه مذکر وخواه مؤنث شُرَکَاءُ فِی الثُّلُثِ انباز اند در سه یک
مال بی مزیت ذکور بر اناث واین میراث بر طریق مذکوره ایشانرا ثابت است

ادای
مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِى بِهَا وصیت کرده شده است بدان اَوْ دَيْنٍ
اَوْ دَيْنٍ یا از پس ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتیکه میت زیان نرساننده باشد بر ورثه
بورثه در وصیت و دین باینوجه که زیاده از ثلث وصیت کند و اقرار کند برای کسی که
کسیکه در ذمت او چیزی بحقی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث و دفع
ودفع او از میراث فرض کرده شده است این نوع قسمت میراث وَصِيَّةً فرض شدنی
شدنی ثابت مِنَ اللّٰهِ از جانب خدای وَاللّٰهُ عَلِيمٌ و خدای داناست در بیان
در بیان ثمار بنفع و ضرر حَلِيمٌ بردبار که بعقوبت عاصیان تعجیل نکند و بواسطه توبه
توبه گناهان ایشان عفو کند و احکام متنوعه بدین مبحث در منهج الصادقین مذکور است
مسئله هرگاه زوج وفات نماید و اولادی نداشته باشد بجز عمه و صبیه عمو و صبیه
خاله متروکات او را عمه می برد صبیه عمو و خاله را نصیبی نیست
هرگاه مردی سؤال زید در حین حیات خود
صبیه خود را متزوجه نموده بعمرو داده و بقدر سهم او از مال خود باو داده و در پشت عقدنامچه
او تفصیل داده که بعوض حقوق باو داده ام و او را دیگر حقی و ادعائی با وارث باقی
نباشد و حال صبیه زید متوفات آیا زوج میتواند که ادعای ارث زوجه خود را از ورثه
نماید یا نه جواب کسی در حال حیات خود تسلطی بر میراث ورثه خود ندارد مگر اینکه
باین عنوان گفته باشد که باقی اموال من بعد از موت من از باقی ورثه باشد که
و این معنی وصیتی است که در متروکات خود کرده که بعد از او بغیر آن دختر از
سایر وراث بدهند چنانکه ظاهر صورت سؤال همین است و در اینصورت ظاهر
این است که ثلث مال او را بسایر ورثه میدهند و در ثلثین باقی دختر با سایر ورثه
شریکست والله اعلم

ادای
مِن بَعدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ
أَوْ دَيْنٍ یا از پس ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ در حالتیکه میت زیان نرساننده باشد بر ورثه
در وصیت و دین بانیوجه که زیاده از ثلث وصیت کند واقرار کند برای کسی که
بر ورثه در وصیت و دین
کسیکه در ذمت او چیزی نداشته باشد بقصد ضرر رسانیدن بوارث ودفع
ودفع او از میراث فرض کرده شده است این نوع قسمت میراث وَصِيَّةً فرض شدنی
ثابت مِنَ اللهِ از جانب خدای وَاللهُ عَلِيمٌ وخدای داناست در بیتاب

و این معنی وصیتی است که در مرض موت خود کرده که بعد از او بعین آن دختر
سایر وُرّاث بدهند چنانکه ظاهر صورت سؤال همین است و در اینصورت ظاهر
این است که ثلث مال او را بسایر ورثه میدهند و در ثلثین باقی دختر با سایر ورثه
شریکست والله اعلم